

درباره عملیات مسلحانه اخیر مجاهدین خلق و موضع گیری اپوزیسیون

★ جریانات "چپ" پس از اعلام پذیرش مسئولیت عملیات فوق الذکر توسط مجاهدین، با دستپاچگی دست به صدور اعلامیه هایی زده و بدون آنکه بخواهند به این واقعیت توجه کنند که سازمان مجاهدین سالهاست از صف نیروهای درون خلق کنار رفته و اکنون در اپوزیسیون غیرانقلابی رژیم قرار دارد و بدون آنکه بخواهند این واقعیت را در نظر بگیرند که مجاهدین عملیات مذکور را نه در رابطه با توده ها و ارتقاء مبارزات آنان بلکه بخاطر مصالح غیرانقلابی خاصی انجام داده است، با این تلقی که فرصت جدیدی برای حمله به مشی انقلابی مبارزه مسلحانه بدست آورده اند، سعی کردند در این زمینه بر یکدیگر پیشی بگیرند.

صفحه ۳

اندونزی: تضاد منافع خلق با امپریالیسم

صفحه ۳۹

پیرامون محاکمه شهردار تهران

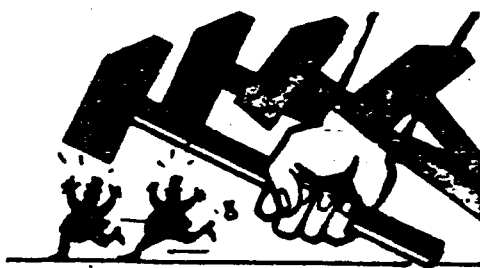
محاکمه کریاسچی شهردار تهران، به جرم اختلاس و حیف و میل اموال عمومی که جریان آن از تلویزیون دولتی پخش میشد و در سطح بین المللی نیز انعکاس یافت، بالاخره با محکومیت او پایان گرفت. وانگاه در طی شش جلسه محاکمه، از سوء استفاده های کلان مالی کریاسچی که سر به میلیاردها تومان میزند پرده برداشت و اگرچه از بعضی اتهامات چشم پوشی نمود (مثلا در رابطه با درخواست پرداخت پول برای کمک به پیشبرد مبارزه انتخاباتی خاتمی، دادگاه در حالیکه اعلام نمود مطمئنا افرادی که طرف قرار داد با شهرداری هستند بدون چشمداشت و بی جهت وجهی را نمیپردازند و اگر قرار بود داوطلبان به انتخابات کمک کنند، هیچ نیازی نداشت که فیش واریز وجوه را در نهایت به شهردار تحویل دهند، او را از اتهام ارتشاء تبرئه نمود) با

در صفحه ۲

رشد اعتراضات کارگری

☆ حرکات و اعتراضات دلاورانه کارگران و زحمتکشان در واحدهای تولیدی مختلف در تهران، آباد، آبادان، شهر ری، کرمانشاه، خراسان و ... بر علیه تعیبات رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و سرمایه داران وابسته همچنان ادامه دارد.

صفحه ۷



در این شماره می خوانید:

- ۱۰ * سازمان اطلاعات و امنیت در هلند: مشت نمونه خروار
- ۱۲ * برگرفته هایی از مقالات برجسته مانتلی ریویو
- ۲۲ * در جنگ الجزایر نفت با ارزش تر از نسانهاست
- ۲۷ * ستون آزاد
- ۳۸ * انحصارگران و حقوق بشر

السالوادور: یک جنگ ضروری

☆ ما با انگیزه مبارزه زندگی کردیم. من میدانستم که ممکن است در جنگ کشته شوم. یقین داشتم که در قلب رفقای همزسم و در میان مبارزات آنها همواره زنده خواهم ماند.

صفحه ۱۶

پیرامون محاکمه شهردار تهران



از صفحه ۱

اینحال "تضییع و تصرف غیرمجاز در وجوه شهرداری"، پرداخت میلیون ها تومان به نفع گروه کارگزاران، پرداخت به روزنامه همشهری، به نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد و مدیران وزارت کشور و همچنین بنفع شخصی رامرز اعلام کرد.^۱

دادگاه محاکمه کرباسچی در تداوم تضادهای درونی رژیم، بمثابه اقدامی از طرف جناح مقابل خاتمی و دارو دسته اش، یعنی جناح به اصطلاح محافظه کار صورت گرفته و بیانگر ورق رو کردن های یک جناح برعلیه دیگری در جریان اختلافات سیاسی شدت یافته با یکدیگر میباشد.

مسئله به لحاظ سیاسی، این جنبه برجسته قضیه میباشد ولی تاکید صرف بر این جنبه و نادیده گرفتن و یا کم رنگ جلوه دادن اختلاس ها و جرمهایی که جناح مقابل در رابطه با کرباسچی رو نموده است، (کاری که طرفداران رسمی خاتمی و یا بسیاری از طرفداران شرمگین وی انجام میدهند) فقط

میتواند در خدمت لایوشانی حقایق به نفع جناح خاتمی - کرباسچی قرار گیرد.

محاکمه کرباسچی، محاکمه دزدی توسط دزدان بیشترم دیگر بود. اگرچه این محاکمه صرفا به خاطر منافع جناحی و تسویه حسابهای سیاسی ترتیب داده شده بود، خود کرباسچی در طی جلسات دادگاه در دفاع از خود مطرح کرد که اگر قرار به پی گرفتن واقعی دزدیها باشد باید پای مقامات گنده تر و فاسدتر از او را به میان کشید. این سخن درست، انعکاس این واقعیت آشکار میباشد که همه مقامات و صاحب منصبان رژیم چه معمم و چه با کت و شلوار، از قبل غارت اموال عمومی که می باید در راه رفاه و آسایش توده های مردم صرف شود، به ثروتهای بیکران دست یافته اند. رفسنجانی رئیس مکار و پیشوای خاتمی که امروز از بزرگترین سرمایه داران ایران به شمار میرود تنها یک نمونه است که "ثروتهای بادآورده" خود را مدیون اشغال پستهای مهم و "آب و نان دار" در رژیم فاسد جمهوری اسلامی بوده است و یا تنها ذکر لیست دزدیهای افشا شده توسط خود این رژیم از جمله دزدی ۱۲۳ میلیارد تومان که با توجه به نقش محسن رفیق دوست در راس بنیاد مستضعفان، به "رفیق گیت" مشهور گشت، کافیسست تا نشان دهد که دیگر سردمداران و دست اندرکاران رژیم سراپا فاسد جمهوری اسلامی در همان موقعیت تبهکارانه ای قرار دارند که کرباسچی به عنوان حیف و میل کننده میلیونها تومان از اموال عمومی مورد محاکمه بود.

کرباسچی به عنوان شهردار تهران همانند همه شهرداران ضدخلقی نظام سرمایه داری وابسته در ایران مورد تنفر توده ها، بخصوص زحمتکشان ساکن در محدوده شهرها و اقشار متوسط جامعه قرار دارد. ولی اکنون که گوشه ای از باج گیریها و دزدیهای این شهردار از پرده بیرون افتاده است، بخشی از مزدوران جمهوری اسلامی میکوشند با کشیدن پرده ساتر بر این واقعیت و حتی با ستودن مدیریت او، وی را فردی اصلاح طلب و "خدمتگزار" جلوه دهند و در رابطه با اوضاع و احوال سیاسی حاکم بر جامعه، دزدی را "قهرمان" مردم معرفی کنند.

در این میان آنچه بیشتر دارای اهمیت میباشد این است که طرفداران خاتمی و مبلغین آنها در سطح بین المللی میکوشند محاکمه کرباسچی را به یک پیروزی سیاسی به نفع جناح خاتمی تبدیل نمایند. با تاکید صرف روی سیاسی بودن دادگاه کرباسچی و با این عنوان که جناح "محافظه کار" با حمله به این یا آن مقام طرفدار خاتمی (از جمله استیضاح عبدالله نوری وزیر کشور) مانع از تلاشهای رئیس جمهور برای "آزاد کردن زندگی اجتماعی" در ایران بوده و در راه انجام وعده های او برای اصلاحات سنگ اندازی می نماید، آنها ضرورت دفاع مردم از جناح خاتمی را در مقابل جناح "هار" و "خشن" رژیم نتیجه گرفته و با انداختن همه مظالم و مصیبت های ناشی از سیستم موجود و حاکمیت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی به گردن جناح با اصطلاح محافظه کار به مشغول کردن مردم و به دنبال خود کشیدن اپوزیسیون فرصت طلب و سازشکار پرداخته و میکوشند وضع موجود را هرچه بیشتر کش آورند. به عبارت دیگر در شرایط بسیار وخیم اقتصادی که جان توده های رنج دیده بیش از پیش به لب رسیده و خود سردمداران رژیم گاه و بیگاه انفجارهای اجتماعی را پیش بینی میکنند، اینها با کانالیزه کردن ناراضیاتی ها و تنفر عمیق توده ها از جمهوری اسلامی به سوی تنها یک جناح از رژیم، سعی دارند مردم را نسبت به جناح دیگر امیدوار نگه داشته و انرژی انقلابی آنها را به هرز برند که بدینوسیله نهایتا عمر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را طولانی تر خواهند ساخت.

محکومیت کرباسچی به جرم دزدی و غارتگری اموال عمومی که در مقام شهردار یک نظام ضدخلقی اخاذی از توده ها از جمله کارهای روتین وی محسوب میشود، امر مسلمی است. با تاکید بر این واقعیت نباید اجازه داد که دشمنان توده ها و دوستان نادان مردم از دادگاه کرباسچی به نفع تبلیغ و جا انداختن نظری استفاده کنند که با تطهیر یک جناح در مقابل جناح دیگر و یا با ترساندن مردم از یک جناح به نفع جناح دیگر، کل رژیم را از آماج حملات توده ها مصون نگهداشته و تا آنجا که میتوانند از رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر مبارزه تودها برعلیه کلیت جمهوری اسلامی جلوگیری نمایند.

^۱ در رابطه با این جرمها کرباسچی به ۵ سال زندان، ۲ میلیارد تومان جریمه و ۲۰ سال محرومیت از مشاغل دولتی محکوم شد. همچنین محکومیت به ۶۰ ضربه شلاق نیز در مورد او صادر شد. ولی دادگاه با عنوان کردن "وضعیت اجتماعی و سوابق مهم" حکم شلاق را در مورد او به مدت ۲ سال به حالت تعلیق درآورد.

واقعیت توجه کنند که سازمان مجاهدین سالهاست از صف نیروهای درون خلق کنار رفته و اکنون در اپوزیسیون غیرانقلابی رژیم قرار دارد و بدون آنکه بخواهند این واقعیت را در نظر بگیرند که مجاهدین عملیات مذکور را نه در رابطه با توده ها و ارتقاء مبارزات آنان بلکه بخاطر مصالح غیرانقلابی خاصی انجام داده است، با این تلقی که فرصت جدیدی برای حمله به مشی انقلابی مبارزه مسلحانه بدست آورده اند، سعی کردند در

انجام سه عملیات مسلحانه در تهران در تاریخ ۱۲ خرداد (حمله به دادستانی انقلاب اسلامی، ستاد مشترک سپاه پاسداران و صنایع نظامی) که سازمان مجاهدین خلق مسئولیت آنها را به عهده گرفت برای بسیاری در اپوزیسیون فرصت جدیدی فراهم ساخت تا یکبار دیگر به اشاعه تحلیلها و دیدگاههای غیرانقلابی خویش در رابطه با اوضاع کنونی ایران پرداخته و آب به آسیاب تبلیغات رژیم و رسانه های غربی بریزند. در این

درباره عملیات مسلحانه اخیر مجاهدین خلق و موضع گیری اپوزیسیون

این زمینه بر یکدیگر پیشی بگیرند. اما، قبل از هر چیز باید گفت که عملیات مسلحانه اخیر سازمان مجاهدین در واقع امر از آن باری برخوردار نیستند که اینها جلوه میدهند و در مورد آنها جنجال به پا کرده اند.

واقعیت این است که برای سازمان مجاهدین سالهاست که دیگر نه توده ها و نه پیشبرد مبارزات آنان در جهت تحقق خواستههای ضدامپریالیستی شان مطرح نیست بلکه گردانندگان این جریان سیاسی تنها به کسب پشتیبانی و جلب حمایت امپریالیستها از خویش دل خوش نموده و طریق مماشات و درپوزگی از آنها برای رسیدن به قدرت را اساس کار و سیاستهای خود قرار داده اند. در چنین چارچوب ضدخلقی است که سازمان مجاهدین به انجام عملیات فوق الذکر مبادرت نموده است. این عملیات در شرایطی صورت گرفت که رهبری مجاهدین از یک طرف شاهد علنی شدن رابطه بین ایران و امریکا و گسترش روابط آشکار حسنه بین جمهوری اسلامی و امریکا و همچنین شاهد تبلیغات وسیع مبلغین غرب به نفع جمهوری اسلامی، تحت پوشش دفاع از خاتمی و برنامه های باصطلاح آزادیخواهانه او میباشند و از طرف دیگر وزارت امور خارجه امریکا نام این سازمان در لیست سازمانهای تروریستی در دنیا قرار داده و آشکارا به رهبران این سازمان خاطر نشان ساخته اند که مصالح امروز سیاست امریکا ممکن است ضرورت تغییراتی در ابعاد حمایت های تاکتونی امپریالیسم از سازمان مجاهدین را سبب شود.

در چنین اوضاعی مجاهدین در می یابند که دارند موقعیت پیشین خود را در نزد امپریالیستها از دست میدهند و شدیداً احساس "بور" شدن میکنند. این وضع برای سازمان مزبور که بمقابله یک جریان بورژوازی، تکیه گاه خود را نه در میان توده ها - که اعتمادی به آنها ندارد - بلکه در رابطه با امپریالیستها جستجو میکند و تمام هم و غم خود را جلب حمایت از این نیروهای مرتجع قرار داده است بسیار دردآور است. آنها میبایست دست به هر تاکتیکی بزنند تا به حامیان امپریالیست خود بخصوص به امپریالیسم امریکا خاطر نشان کنند که "کارت سوخته ای" نیستند و آنها باید مجاهدین را در صحنه سیاستهای خود در ایران به حساب آورند و کماکان آنها را مورد حمایت خود قرار دهند. این کلیت آن هدفی است که

رابطه، هم راست های ضدانقلاب و هم باصطلاح چپهایی که حامل نظرات راست میباشند، یک صدا ضمن محکوم کردن عملیات مذکور و به این بهانه، تاکید کرده اند که "در شرایط کنونی" یا در "اوضاع و احوال فعلی" انجام عملیات مسلحانه علیه رژیم، باعث اخلال در "روند کنونی" خواهد شد.

از توضیح عبارات مشترک فوق (شرایط کنونی، روند کنونی و غیره) جریانات رسما و اسما راست، آشکارا از گشایشهایی که گویا بعد از روی کار آمدن خاتمی در فضای سیاسی ایران بوجود آمده سخن میگویند و اینطور تبلیغ میکنند که در این شرایط، "بمبهای مجاهدین" بهانه به دست رژیم - یا جناح خشن آن - خواهد داد تا با گسترش "اختناق"، "فضای باز سیاسی" کنونی را از بین ببرد. این دسته، خاتمی را که بواقع رئیس جمهور یک رژیم جنایتکار و ارتجاعی بیش نیست علنا تافته جدا بافته از دیگر مزدوران ددمنش جمهوری اسلامی جا زده و به همان گونه که هدف سیاستهای فریبکارانه خاتمی ايجاب میکند، میکوشند توده ها را نسبت به یک جناح از رژیم متوهم نگهداشته و بدین ترتیب با کند کردن لبه تیز مبارزات آنان بر علیه کل دستگاه ارتجاعی جمهوری اسلامی، به استمرار نظام ضدانقلابی موجود کمک رسانند.

دسته دیگر که خیل جریانات اسما شناخته شده "چپ" را در برمیگیرد، اگرچه صراحت اولی ها را در سخن گفتن دارا نمیباشند و علنا از خاتمی و برنامه های وی دفاع نمیکنند ولی در برخورد به تضادهای درونی رژیم درست به همانگونه رفتار میکنند که اولی ها و با همان منطق به تقبیح عملیات مسلحانه اخیر مجاهدین میپردازند که اولی ها چنین میکنند. تنها تفاوت چشمگیر در آنجاست که دسته اخیر در زیر لفافه های چپ و بنام دفاع از کارگران تحلیلهای ریاکارانه خود را اشاعه میدهند و نیست واقعی خود را در پشت نام مبارزات توده ها مخفی میدارند.

این دسته اخیر که برخورد به آنها موضوع مقاله فعلی را تشکیل میدهد، پس از اعلام پذیرش مسئولیت عملیات فوق الذکر توسط مجاهدین، با دستپاچی دست به صدور اعلامیه هایی زده و بدون آنکه بخواهند به این

انقلابی توده‌ها در جهت تداوم استثمار و استعمار در جامعه ما میباشند، چسبیدن به روشهای سابق تحلیل از تضادهای درونی رژیم جز به مفهوم بی‌اعتنایی به ۲۰ سال تجربه خونین مردم ایران در جنگال رژیم ددمنش جمهوری اسلامی نیست. این باصطلاح چپها نمیتوانند درک کنند که تشدید تضاد جناحهای درونی رژیم اساسا با هرچه گسترده تر و رادیکال کردن مبارزات مردم امکانپذیر است و امروز باید روی این واقعیت تاکید نمود که خاتمی مرتجع و دیگر همپالگی های او همانقدر سرکوبگر، همانقدر هار و جلاد و همانقدر دشمن قسم خورده کارگران و توده های تحت ستم میباشند که خامنه ای کثیف و دیگر مزدوران هم پیمان وی در جناح مقابل چنین اند و باید این حقیقت را با مردم در میان گذاشت که امروز اگر خاتمی داد باصطلاح آزادیخواهی سر میدهد و خود را مخالف سرکوب و اعمال زور و دیکتاتوری جا میزند (آنهم در شرایطی که عملا تحت ریاست جمهوری وی توده های محروم کماکان با شرایط اختناق و ترور مواجه اند) صرفا به خاطر مصالح و ضرورتهای ضدانقلابی چندی چنین میکند و اتفاقا یک نیروی واقعا چپ و انقلابی وظیفه مند است که ماسک فریب و نیرنگ را از چهره خاتمی دریده و ماهیت واقعی او را که مثل هر آخوند قسی القلب جمهوری اسلامی مزدوری بیش نیست به توده ها بشناساند.

واقعیت این است که برای سازمان مجاهدین سالهاست که دیگر نه توده ها و نه پیشبرد مبارزات آنان در جهت تحقق خواستههای ضدامپریالیستی شان مطرح نیست بلکه گردناتنگان این جریان سیاسی تنها به کسب پشتیبانی و جلب حمایت امپریالیستها از خویش دل خوش نموده و طریق ممانعت و سرکوبی از آنها برای رسیدن به قدرت را اساس کار و سیاستهای خود قرار داده اند. در چنین چارچوب ضد خلقی است که سازمان مجاهدین به انجام عملیات فوق العاده میادرت نموده است.

نشانه بارزی که امروز از رشد و گسترش مبارزات توده ها به چشم میخورد به هیچوجه محصول شرایطی نیست که خاتمی بوجود آورده است. برعکس خاتمی بمناب مهربانه مورد تایید بالاترین مقامات رژیم جمهوری اسلامی، در شرایطی که بخصوص با شدت یابی بحران اقتصادی در جامعه پیش بینی رشد و گسترش مبارزات مردم میرفت، ماموریت یافته است تا با شیوه هایی حدودا متفاوت تر از همپالگی های پیشین خود - یعنی با انحراف مسیر آن مبارزات و هرز بردن انرژی انقلابی توده ها از طریق بسیج آنان در پشت جناح باصطلاح معتدل و معتقد به قانون رژیم - سدی در مقابل رشد جنبش توده ای ایجاد نمود، و مبارزات آنها را مهار نماید، ولی این باصطلاح "چپ" ها در چنین شرایطی در حالیکه جز تماشاگر و نظاره گر امور بودن وظیفه دیگری در مقابل روشنفکران مارکسیست و انقلابی جامعه قرار نمیدهند، با تحلیلهای راست خود تماما دفاع از "وضع موجود" را تبلیغ میکنند و در حالیکه سعی میکنند در پشت نام مبارزات مردم سنگر بگیرند، به پیشبرد سیاستهای ضدانقلابی خاتمی یاری میرسانند. این همه آن جهت گیری است که آنها در برخورد به عملیات مسلحانه اخیر سازمان مجاهدین در

سازمان مجاهدین عملیات مسلحانه اخیر خود را در راستای آن انجام داده است. اما ببینیم راستهای "چپ" ما به این واقعیت چگونه برخورد میکنند؟

جالب است جایی که این جریانات معمولا از سازمان مجاهدین بمناب یک سازمان ضدانقلابی یاد میکنند، حال که پای برخورد به عملیات مسلحانه آنان پیش آمده آگاهانه از این امر اجتناب میکنند که توضیح دهند آن عملیات اساسا به چه هدفی و در راستای چه استراتژی و سیاستی صورت گرفته است. از چنین برخوردی آنها هدف موزیانه ای را تعقیب میکنند و آن اینکه بدلیل جبن و هراس خود از اعمال هرگونه قهر انقلابی برعلیه رژیم میکوشند آب را گل آلود نموده و در پوشش تقبیح عملیات مسلحانه اخیر مجاهدین (به قول خود) "مشی چریکی" را مورد حمله قرار دهند. چرا که ظاهرا عملیات مذکور در شکل و صورت، عملیات مسلحانه انقلابی فرزندان دلیر خلق را برای آنها تداعی کرده است. اما "خوش خندد آنکس که آخر خندید"، حيله گری اینان چندان پایدار نیست چرا که ماهیت راست آنان پیشاپیش از خلال سخنان و منطقی که در مورد عملیات مسلحانه مجاهدین در ارتباط با اوضاع و احوال کنونی مطرح ساخته اند افشاء شده و مشت آنها در این رابطه کاملا باز است. راستهای "چپ"، آشکار و پنهان، پوشیده و ناپوشیده مبلغ آنند که گویا با روی کار آمدن خاتمی، وی شرایطی را در جامعه بوجود آورده است که مبارزات مردم در آن روبه گسترش میباشد (لابد به خاطر حق شناسی از مردمی که به وی رای دادند؟) ولی در مقابل خاتمی و جناح مربوطه اش، جناح هار و خشن رژیم قرار دارد که خواهان سرکوب مبارزات توده ها و برقراری مجدد شرایط اختناق یا تشدید آن میباشد. به عبارت دیگر اینها به کشف جناحهایی در درون رژیم نایل آمده اند که یا خواهان سرکوب مبارزات کارگران و دیگر توده ها نیستند و به قولی "روند دخالتگری سیاسی مردم" را "قیچی" نمیکنند و به تقابل با "مبارزات آزادیخواهانه مردم" نمیپردازند (جناح خاتمی) و یا جناحی هستند که علیرغم میل خود "امکان" چنین کاری را ندارند و تماما مترصدند تابانان ای یافته و مبارزات مردم را سرکوب نمایند (جناح خامنه ای) با چنین برداشتی از اوضاع و احوال کنونی این باصطلاح "چپ" ها امروز فریاد برداشته اند بگذارید روند فعلی به همانگونه که هست پیش برود، و.....

این قبیل تحلیلهای که حتی اگر صراحتا نیز دفاع و تقویت جناح خاتمی را توصیه ننماید بطور شرمگینانه در خدمت آن قرار دارد، یادآور آن برخوردهای غیرانقلابی و سازشکارانه ای است که تحت عنوان استفاده از تضادهای درونی رژیم سعی میکردند آهنگ مبارزات توده ها را کند کرده و انرژی انقلابی آنان را به هرز ببرند تا مبادا "چپ روی" هایی صورت بگیرد و موجب رنجش جناح "خوب"، معتدل و معقول رژیم گردد که در این صورت جناح مقابل تقویت خواهد شد. (قهرمانان رسوای چنان تحلیلهای روشهایی - کشتگرها و نگهدارها- برای همگان شناخته شده اند) شکی نیست که امروز پس از آنکه تجارب خونین بسیاری ثابت کرده اند که هدف همه سیاستهای این یا آن جناح رژیم جلوگیری از رشد مبارزات

پیش گرفته اند.

قانونی چنان بیداد میکند که حتی اجرای خود قوانین ضدخلفی جمهوری اسلامی به شعار انتخاباتی تبدیل میگردد و خاتمی با وعده حاکمیت قانون به میدان می آید، اینها که در واقع نگران هرگونه اخلاص در پیشبرد برنامه های خاتمی میباشدند، از بهانه ندادن بدست مزدوران مطلق العنان جمهوری اسلامی سخن میگویند و فریبکارانه اینطور جلوه میدهند که گویا رژیم جمهوری اسلامی در اعمال قهر ضدانقلابی برعلیه توده ها نیازمند بهانه میباشد. شنیده اند که مثلا در اول ماه مه ۱۸۸۶ انفجار بمبی در بین تظاهرات کارگران شیکاگو در امریکا بهانه بدست دولت سرمایه داری حاکم داد تا به دستگیری کارگران پرداخته، راه پیمایی و تظاهرات آنها را ممنوع اعلام نماید؛ کارگران دستگیر شده را به دادگاه بکشاند و غیره، ولی هرگز نخواستند به این واقعیت فکر کنند که در آن زمان در امریکا حداقل شرایط دمکراتیکی برقرار بود که کارگران بتوانند به برپایی تظاهرات و راهپیمایی دست بزنند و شرایط به گونه ای بود که بورژوازی خود را ملزم به "محترم شمردن قانون" میدید و براحتی (یعنی به سبک قلدر منشانه ای که امروز در ایران حاکم است) نمیتوانست مانع از حرکتهای مبارزاتی کارگران گردد. در چنین اوضاعی دولت سرمایه داران به خاطر اینکه با توسل به "قانون" از رشد جنبش کارگران جلوگیری نماید حقیقتا احتیاج به بهانه و دست آویزی داشت و توسل به توطئه پرتاب بمب در تظاهرات کارگران شیکاگو را نیز درست در این راستا انجام دادند.

بلی اگر دولت سرمایه داری در قرن ۱۹ در یک جامعه نسبتا دمکراتیک میکوشید با توسل به بهانه و مستمسکی به مقابله به مبارزات کارگران بردارد، در آستانه قرن ۲۱ تحت حاکمیت امپریالیستی در جوامعی نظیر ایران نیازی به چنین چیزهایی نیست. همانطور که رژیم جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم، این را در تجربه های خونین بسیار به اثبات رسانده است. او میتواند کارگران را که صرفا به خاطر تحقق خواستههای صنفی چندی مثلا جلوی وزارت کار جمع شده اند (تجربه خونین کارگران پالایشگاههای تهران در دو سال پیش را بیاد آورید) به درون ساختمان فراخواند، در آنجا ضمن ایجاد فضای رعب و وحشت تعدادی از کارگران را دستگیر و روانه زندان سازد، در زندان شکنجه اشان دهد، بعضی را زیر شکنجه به قتل برساند و.... همه این اعمال جنایتکارانه را انجام دهد بدون اینکه خود را نیازمند دست و پا کردن کمترین بهانه و مستمسکی بیابد و بدون آنکه اساسا قانونی وجود داشته باشد که کمترین اخلاصی برسر راه او ایجاد نماید.

خلاصه کنیم:

عملیات مسلحانه اخیر سازمان مجاهدین خلق اساسا باید در چهارچوب سیاست ضدانقلابی که این سازمان در رابطه با امپریالیستها دنبال میکند بررسی شود. این عملیات نه در معادلات سیاسی ایران و نه در رابطه با توده ها از آن باری که نیروهای سازشکار و اپورتونیست به آنها میدهند برخوردار نیستند. اما جریانات مذکور با جنجال بر سر این عملیات از یکطرف آنها به فرصتی برای حمله مذبحخانه دیگری به آن نظرات انقلابی

مطرح میکنند که عملیات مسلحانه مجاهدین در فضای سیاسی بوجود آمده، اخلاص ایجاد کرده و بهانه بدست رژیم - جناح خشن آن - خواهد داد تا به تشدید اختناق و سرکوب مبارزات توده ها پردازد. مضحک است که آنها چنین حرفی را در شرایطی میزنند که اتفاقا حتی خود مجاهدین اعلام نکرده اند که خواهان تداوم چنان عملیاتی میباشدند.

بگذارید اندکی صرفا روی منطق اینان تعمق کنیم و ابتدا با بگوئیم که مبارزه کارگران و دیگر توده های رنجیده ایران از چنان زمینه مادی مستحکم برخوردار است که اتفاقا علیرغم جو دیکتاتوری و ترور و اختناق حاکم پا گرفته است و اگر رژیم ضدکارگری و ضدخلفی جمهوری اسلامی قادر بود با تشدید اختناق جلوی این مبارزات را بگیرد، مسلما چنان میکرد. در حالیکه اکنون همانطور که اشاره شد با پیش بینی رشد مبارزات توده ها، جهت سوار شدن بر موج این مبارزات است که به دامان برنامه نهرنگ و فریب خاتمی آویخته اند. چه کسی میتواند انکار کند که مثلا کارگران قهرمان پالایشگاه های تهران مبارزات خود را در بطن اختناق حاکم و قبل از "فضای سیاسی موجود" سازمان دادند. ثانیا با پذیرش منطق فوق برای اینکه در فضای سیاسی ایجاد شده اخلاصی بوجود نیاید باید از هرگونه مبارزه موثر و حاد که به رادیکالیزه شدن هرچه بیشتر مبارزات توده ها بیانجامد اجتناب نمود حتی اگر آن مبارزه در خدمت سازمان یابی و تشکل کارگران و بسیج سایر نیروهای خلق قرار داشته باشد. چرا که ناگفته پیداست در چنین صورتی رژیم دست روی دست نخواهد گذاشت، بلکه عکس العمل شدیدی از خود نشان داده وبالطبع سعی در سرکوب مبارزات خواهد نمود. بنابراین توصیه واقعی اما شرمگینانه و پنهان "چپ" های سازشکار ما بنابه منطقی که ارائه میدهند اساسا مبارزه نکردن است یا برای جلوگیری از تشدید اختناق به چنان مبارزه ای دست یازیدن است که به قول معروف نه سیخ بسوزد و نه کیاب.

و خلاصه، حرف آنها این است که نباید با روی دم رژیم گذاشت که عواقب خوبی نخواهد داشت. از این جریانات سازشکار باید پرسید که اگر امروز در بحبوحه خیمه شب بازی های خاتمی، اسلام شهرهایی بوجود آیند و یا توده های زحمتکش در منطقه ای دست به اسلحه برده و با سازماندهی مسلح در مقابل رژیم قذعلم نمایند، بنابه منطقی که ارائه میدهند آیا کار این توده های انقلابی را محکوم نخواهند ساخت که به این ترتیب در روند کتونی اخلاص کرده اند و بهانه به دست رژیم داده اند تا اختناق را در کل جامعه تشدید نماید؟ براستی که اینها مخالف هرگونه مبارزه واقعا انقلابی اند.

چنان از بهانه دادن بدست رژیم برای سرکوب مبارزات توده ها سخن میگویند که گویی شرایط ترور و اختناق هم اکنون در جامعه ایران حاکمیت ندارد و عمال رژیم، توده ها و مبارزات آنان را سرکوب نمیکند. در جامعه ای که یک دیکتاتوری عنان گسیخته بر آن حاکم است و استبداد و بی

واقعیت این است که تشدید تضادهای درونی رژیم با ایجاد توهم نسبت به یک جناح از رژیم و سوق دادن توده ها به طرف این جناح نمیتواند عملی گردد بلکه این امر با هرچه بیشتر رادیکالیزه کردن و تشدید کردن مبارزات توده ها برعلیه کل نظام و برعلیه همه جناحهای رژیم امکانپذیر است.

قرار داده اند که مطرح میکنند در شرایط حاکمیت دیکتاتوری امپریالیستی در جامعه تشکل کارگران و دیگر توده های ستمدیده برای احقاق حقوق خویش در مسیر یک مبارزه مسلحانه انقلابی میسر است و تنها در طی چنین مبارزه ای است که طبقه کارگر ایران امکان رهبری یک انقلاب پیروزمند را بدست خواهد آورد.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
 ننگ و نفرت بر فریبکاران!
 زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادیست!
 چریکهای فدایی خلق ایران
 تیر ۷۷

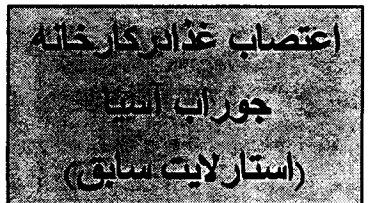
از طرف دیگر تحت پوشش تقبیح عملیات مسلحانه اخیر مجاهدین، چه راستهای ضدانقلابی و چه راستهای "چپ" که به مبارزات توده ها توسل میجویند، به دفاع از وضع موجود و فضای سیاسی که امروز در ایران به نام خاتمی برپا شده پرداخته اند.



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

رشد اعتراضات کارگری

در حالیکه مقاومتها و اعتراضات متعدد کارگری در اشکال و سطوح مختلف در کارخانجات گوناگون ادامه دارد، رشد این مبارزات باعث شده که گوشه ای از آنها در مطبوعات و رسانه های رژیم نیز منعکس گردد. اخبار زیر بخشی از این مبارزات است که توسط روزنامه های رژیم خبر آنها تائید شده است.



روز شنبه ۲۶ اردیبهشت ماه، کارگران این کارخانه در اعتراض به کمی حقوق و برخی دیگر از مطالبات خود دست به اعتصاب غذا زدند. کارخانه جوراب آسپا متعلق به هادی غفاری یکی از اویاشان رژیم بود که در معیت خمینی وارد ایران شد و این کارخانه را زیر پوشش بنیاد الهادی که توسط خود او تاسیس شده بود اداره میکرد. کارخانه جوراب آسپا هم اکنون بدلیل عدم ورود مواد اولیه در آستانه تعطیلی است. کارگران کارخانه علاوه بر درخواست افزایش دستمزد به تغییرات پی در پی مدیریت کارخانه نیز معترض بوده و اساساً خواستار آن شده اند که این واحد صنعتی از زیر پوشش بنیاد مستضعفان خارج شود. روزنامه کارو کارگر در توجیه دلیل اعتصاب کارگران از جمله از قول کارگران نوشته است که کارخانه جوراب آسپا از زمانی که زیر نظر بنیاد مستضعفان قرار گرفته به یکی

از بدترین کارخانجات خاورمیانه تبدیل شده است. اعتصاب غذای کارگران جوراب آسپا حداقل تا روز ۲۸ اردیبهشت ماه ادامه داشته است. شایان ذکر است که کارگران این کارخانه سابقه مبارزه شجاعانه ای بر علیه مقامات رژیم را در پشت سر خود دارند. آنها در مهرماه سال ۶۸ با درخواست تعویض مدیریت و اعتراض به دریافت ۲ درصد سود از سوی صاحبان شرکت بابت قرض الحسنه به کارگران دست از کار کشیده و اعتصاب کردند. و در جریان درگیری که با ایادی رژیم بوجود آمد ضمن کتک زدن مدیر عامل کارخانه و همچنین ضرب و شتم هادی غفاری و پاسداران و محافظینش و بیرون انداختن آنها از کارخانه موفق شدند تا مدتی به برخی از مطالبات خود برسند.

آبادیه

بیش از ۲۰۰ تن از کارگران مبارز کارخانه سیمان آبادیه نسبت به عدم پرداخت ماهها حقوق و دستمزد، کاهش اجباری شیفتهای و اضافه کاریها به مسئولین کارخانه اعتراض کردند. از آبان ماه سال گذشته تا کنون، صاحبان کارخانه به بهانه رکود و عدم فروش تولیدات، از پرداخت حقوق به کارگران خودداری نموده و در واقع از آنها بیگاری کشیده اند. آنها همچنین به حذف شیفتهای و کم کردن اجباری ساعات کار کارگران اقدام نموده اند. کارگران زحمتکش این کارخانه با تهیه و ارسال نامه ای به اداره کار

شهرستان آبادیه، ضمن توضیح وضع وخیم اقتصادی خود به سیاستهای ضدکارگری صاحبان کارخانه اعتراض کرده و خواهان رسیدگی به خواستههای برحق و تامین حقوق خویش گشتند. اما بدنبال ارسال این نامه اعتراضی توسط کارگران، مامورین سرکوبگر اطلاعات سپاه پاسداران، وارد عمل شده و به ارباب کارگران پرداخته و تهدید نمودند که در صورت ادامه اینگونه فعالیتها اخراج و مورد پیگرد شدید قرار خواهند گرفت.

شایان ذکر است که کارخانه سیمان آبادیه در بین شهرستان آبادیه و ده بید قرار دارد. این کارخانه در سال ۱۳۶۳ تاسیس و در سال ۱۳۷۲ شروع به کار کرده است. کارخانه مزبور به صورت یک شرکت سهامی عام اداره میشود ولی بیشترین سهام آن در اختیار فردی به نام اسلامی است که از مقامات رژیم بوده و معاونت وزارت صنایع و معادن را برعهده دارد. کارخانه سیمان آبادیه قریب به ۲۲۰ کارگر و کارمند داشته که در سه شیفت مختلف کار میکنند.

راهپیمایی اعتراضی کارگران در آبادان

در تاریخ دوشنبه ۲۸ اردیبهشت دهها تن از کارگران پالایشگاه آبادان در اعتراض به عدم امنیت شغلی و درخواست رسمی شدن در مقابل ساختمان مدیریت پالایشگاه تجمع کرده و خواستههای

خود را با مدیریت پالایشگاه مطرح کردند. اما پس از آنکه از سوی کارگزاران رژیم به مطالبات کارگران وقعی نگذاشتند، کارگران معترض به راهپیمایی در سطح شهر پرداخته و سرانجام در مقابل فرمانداری آبادان جمع شدند. ۱۱۰ کارگر معترض و اعتصابی از زمره ۱۲۰۰ کارگر پالایشگاه آبادان بودند که مدیریت کارخانه سالهاست که از استخدام رسمی آنها ممانعت به عمل آورده و از آنان تنها به صورت پیمانی استفاده کرده است. این اوضاع سبب شده که کارگران زحمتکش این پالایشگاه برغم داشتن سالها سابقه کار - تا ۸ سال - حتی از داشتن مزایای یک کارگر رسمی نیز محروم بوده و فاقد کمترین امنیت شغلی باشند به گونه ای که هر لحظه که منافع مدیریت پالایشگاه ایجاب کند آنها بدون تقبل کمترین مسئولیتی میتوانند ۱۲۰۰ کارگر پیمانی این کارخانه را اخراج کنند.

تجمع کارگران در مقابل فرمانداری خرمشهر

در اردیبهشت ماه کارگران و کارمندان "ستاد معین" بازسازی خرمشهر با توجه به وضعیت اقتصادی وخیم خود علم اعتراض را برداشته و در مقابل فرمانداری دست به تجمع زدند. این اعتراض در حالی صورت گرفت که مقامات رژیم به مدت ۲ ماه به کارگران و کارمندان زحمتکش این ستاد هیچگونه حقوقی پرداخت نکرده و علاوه بر این طی یک اقدام ظالمانه

اخراج کارگران در شرکت سیمان آبیک

در اواخر اردیبهشت ماه مسئولان شرکت سیمان آبیک همزمان با سپردن تمامی امور کارخانه به بخش خصوصی، اغلب کارگران زحمتکش این شرکت را بدون تقبل هیچ مسئولیتی در قبال کار و معاش آنان اخراج نمودند. این اخراجها درست پس از آن صورت گرفت که مسئولین ضدکارگری رژیم در این شرکت برای فریب کارگران اعلام کرده بودند که هیچکس حق اخراج کارگران را ندارد.

عدم پرداخت حقوق به کارگران در قزوین

بیش از ۳۶۰ تن از کارگران زحمتکش شرکت فیلتر "البرز" در قزوین ماههاست که حقوقی دریافت نکرده اند. مدیران سودجوی این شرکت با ادعای مواجه شدن با ۳۰ میلیارد ریال خسارت در سال گذشته، ۸ ماه است که شیره جان کارگران را بدون پرداخت کوچکترین دستمزدی به آنان وحشیانه کشیده اند.

* کارگران زحمتکش کارخانجات و واحدهای تولیدی در شهرستان ساوجبلاغ نیز با شرایط بسیار وخیمی دست و پنجه نرم میکنند. در کارخانه "فراسا" که زیر سرپرستی بانک صنعت و معدن اداره میشود مدیران شرکت به رغم اعتراضات مکرر کارگران از سال ۷۲ تا کنون از پرداخت حقوق معوقه مربوط به طبقه بندی مشاغل به کارگران خودداری کرده اند. همچنین در ظرف ۲ سال گذشته از

آب آشامیدنی، امالی زحمتکش و دلیر امین آباد شهر ری به اعتراض دست زده و هنگامی که درخواست آنان با تامین آب آشامیدنی با بی توجهی مسئولان روبرو شد، جاده منتهی به شهر ری را مسدود کردند. در تقابل با این اقدام دلیرانه، مقامات رژیم نیروهای انتظامی را به محل گسیل کرده و این نیروها در جریان مقابله با مردم پس از مدتی موفق به پراکنده کردن جمعیت و باز کردن جاده شدند. به دلیل دعوی بین جاهد سازندگی رژیم و شرکت آب و فاضلاب، هم اکنون همچنان مشکل کمبود آب آشامیدنی در شهر ری باقی مانده و هیچیک از ارگانهای حکومت مسئولیت حل این مشکل طاقت فرسای زحمتکشان شهر ری را برعهده نگرفته اند.

بازخرید اجباری در تولیدی "تهران"

زیر سایه حکومت سرکوبگر جمهوری اسلامی فشارهای همه جانبه سرمایه داران زالوصفت وابسته و مدیران و کارگزاران جیره خوار آنان به کارگران و توده های زحمتکش ما در محیطهای کار بشدت ادامه دارد. به عنوان مثال در اوایل خرداد ماه از سوی بنیاد مستضعفان به ۱۳۰ تن از کارکنان زحمتکش تولیدی تهران فرصت داده شد تا نسبت به بازخرید خود در مدت ۱۵ روز اقدام کنند. آنها اعلام کرده اند که با پایان این مدت، گردانندگان کارخانه همچگونه مسئولیتی در قبال وضع کار و معاش آنها را به عهده نخواهند گرفت.

خراسان: فشار کارگران برای اجرای "طرح بازنشستگی پیش از موعد"

در ماههای اخیر خواست اجرای "طرح بازنشستگی پیش از موعد" کارگران در رشته های "سخت و زیان آور" نیز به یک خواست جدی کارگران تبدیل شده است. در همین رابطه با بالاگرفتن دعوای فیمابین مقامات رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی حول طرح مزبور و مخالفت آشکار سازمان برنامه و بودجه و سازمان تامین اجتماعی با این طرح، کارگران دهها واحد تولیدی و صنعتی با تجمع و ارسال طومار خواهان روشن شدن تکلیف خود و اجرای این طرح شده اند. به عنوان نمونه کارگران معدن پنبه نسوز نهبندان در خراسان ضمن ارسال نامه ای به دست اندرکاران حکومت خواهان اجرای این طرح "به هر نحو ممکن" شده و سوال کرده اند که از نظر مسئولین نظام "تکلیف ما کارگران که هر روز و هر لحظه با مرگ و زندگی دست و پنجه نرم میکنیم چیست؟" از سوی دیگر کارگران بیش از ۱۱۰ واحد تولیدی و صنعتی در آذربایجان شرقی نیز با ارسال طوماری به مقامات رژیم "مصرأ" خواستار تصویب و اجرای طرح بازنشستگی پیش از موعد شده و بر "عواقب" عدم پذیرش این طرح تاکید کرده اند.

بستن جاده

توسط زحمتکشان ساراز

شهر ری

در اوایل خردادماه در پی کمبود

۸۰ تن از کارگران را نیز بدون پرداخت هیچگونه حق و حقوقی اخراج کرده بودند.

در شرکت نان ماشینی "نان شهر" نیز به دنبال تداوم فشارهای مدیریت بر کارگران و احتمال تعطیلی قریب الوقوع این شرکت، بیش از ۱۶۰ تن از کارگران دست به اعتراض زده و طوماری را برای مسئولین حکومت فرستادند. کارگران با اعتراض به وضعیت نامطلوب اداره این شرکت نسبت به قطع و کاهش حقوق و مزایا و سرویسهای متعلق به کارگران شکایت کرده و خواستار رسیدگی به معضلات خود شدند. مدیران شرکت "نان شهر" مدتهاست که با کاهش حقوق کارگران و قطع برق و آب کارخانه و قطع تعطیلات کارگران به انحاء مختلف سعی در تعطیل کارخانه و اخراج تمامی کارگران را دارند.

کرمانشاه: اعتراض به عدم دریافت حقوق

در اواخر اردیبهشت ماه اعتراض کارگران شرکت "بنادر" کرمانشاه برعلیه عدم دریافت حقوق بالا گرفت. مسئولین شرکت نه تنها از اسفند ماه سال گذشته حقوق بخور و نمیر کارگران را پرداخت نکرده اند بلکه عیدی، پاداش و دستمزدهای مربوط به فرودین و اردیبهشت ماه امسال کارگران نیز به آنها پرداخت نشده است. کارگران با ارسال نامه ای به مسئولان رژیم، ضمن گوشزد کردن این نکته که از ابتدای سال ۷۷ تا پایان اردیبهشت ماه "حتی یک ریال هم دشت نکرده اند" خواهان پرداخت دستمزدهای عقب افتاده و عیدی و پاداش خود شده اند.

دادن ابزار کار نظیر پوتین و لباس کار به کارگران سرباز زده اند. از سوی دیگر در شرایطی که ظاهراً ۱۷۰ هزار تن از کارگران و زحمتکشان و خانواده های آنان در ساوجبلاغ زیر پوشش بیمه های درمانی هستند، این شهرستان فاقد کمترین امکانات درمانی و بهداشتی و حتی یک تخت بیمارستان میباشد. این اوضاع باعث شده که کارگران دهها واحد صنعتی نظیر فخر ایران، سیمان آپیک و... با ارسال طوماری برای مقامات سازمان تامین اجتماعی ساوجبلاغ

خواستار تهیه امکانات درمانی و بهداشتی برای هزاران تن از اهالی زحمتکش این شهر شوند. در این طومار کارگران عنوان کرده اند که در صورت عدم پاسخ مسئولین به این درخواست تا پایان خردادماه، آنها "مراتب را به طور جدی" پیگیری خواهند کرد.

ضدخلفی سازمان تامین اجتماعی مبنی بر این که در صورت عدم پرداخت این حق به مدت بیش از ۶ ماه، سازمان مربوطه این مدت را جزء سنوات خدمتی کارکنان مرکز مزبور محسوب نخواهد کرد، کارکنان این مرکز با فشارهای مادی و معنوی هرچه بیشتری روبرو شده اند.

اعترافات و حرکات کارگری فوق تنها نمونه هایی از دهها حرکت اعتراضی کارگران ایران برعلیه وخامت روزافزون

* کارکنان فرهنگسرای خاوران نیز به یمن حکومت ضدکارگری جمهوری اسلامی حداقل ۶ ماه است که حق بیمه خود را دریافت نکرده اند. با توجه به قوانین

فکر ایران، سیمان آپیک و... با ارسال طوماری برای مقامات سازمان تامین اجتماعی ساوجبلاغ



se
pa

مرگ پر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

سازمان اطلاعات و امنیت در هلند: مشت نمونه خروار

دمکراتیک" و برای "بالا بردن اقدامات، برای محفوظ نگاهداشتن اطلاعات، که مخفی نگه داشتن آن برای منافع دولت و دوائر وابسته، صنایع و تجارت، حائز اهمیت است و به عقیده وزیر مربوطه از اهمیت حیاتی برای زندگی اجتماعی برخوردار میباشند". (بند ۸)

پس موضوع مربوط میشود به منافع دستگاه و شرکتهای بازرگانی ای که دولت آنها را مهم تشخیص میدهد. میشود گفت: در درجه اول شرکتهای بزرگ. هرکسی که چیزی بگوید یا عملی انجام دهد که علیه منافع آنها باشد، میتواند روی تجسس و عکس العمل فوق العاده سازمان امنیت حساب باز کند.

اما آنچه که به "نظام قانونی دمکراتیک" مربوط میشود، روشن میگردد که اینها ربطی به دمکراسی ندارد. به روشنی آمده است که سازمان امنیت روی بند ۱ قانون اساسی در خصوص ممنوعیت تبعیض سیاسی اهمیتی نخواهد داد. همچنین این امر در موارد تبعیض نژادی و جنسی، چنانچه به عقیده سازمان امنیت معنا و مفهوم سیاسی داشته باشد، نیز صدق میکند. (ص ۲۰). از این روشنتر نمیشد مفهوم واقعی "نظام قانونی دمکراتیک" را نشان داد: جایی که منافع دارندگان قدرت سیاسی و شرکتهای سرمایه داری که اینها نمایندگی میکنند، تهدید گردد، آزادیهای دمکراتیک سلب میگردد. از سابقه BVD (سازمان امنیت و اطلاعات) میدانیم که این سازمان حتی افراد معتدلی که دارای نظریه و نکات مشخصی هستند که مورد پسند قدرتمندان نیست، را هم تحت نظر میگیرند. آنانی که واقعا میخواهند از منافع زحمتکشان مصممانه دفاع کنند، با فعالیتهای جورواجور سازمان امنیت برعلیه خود رویرو میگردند.

روشها

برای اینکه بتوانند به سازمان امنیت تا حد ممکن آزادی عمل بدهند، در قانون جدید نه درباره وسایل و ابزار، بلکه درباره مفهوم مبهم "شایستگی ها" صحبت میشود.

- سازمان امنیت میتواند هر نوع اطلاعات از هر نوع بانک اطلاعاتی که میخواهد باشد، برای رسیدگی درخواست کند. بدون اینکه خود شخص مطلع گردد. قانون آزادی شخصی در اینجا صدق نمیکند.
- هر مامور پلیس، ژاندارم یا پلیس مرزی، به موردی برمیخورد که میتواند مورد توجه سازمان امنیت باشد، موظف است که آنرا گزارش کند.
- فرد میتواند تحت تعقیب قرار گیرد، به تلفنش گوش بدهند، کامپیوتر و e-mail او تحت کنترل قرار بگیرد و نامه هایش گشوده گردند. تا کتون این آخری به صورت رسمی به سازمان امنیت اجازه داده نشده بود. در MVT لایحه پیشنهادی برای قانون جدید، در مورد گشودن نامه ها با این دلیل دفاع میگردد که هنگامیکه e-mail میتواند کنترل گردد، عجیب است که نامه ها اجازه باز شدن نداشته باشند. تا حالا سازمانهای اطلاعاتی برای این کار به اجازه دادگاه از دن اخ (شهر لاهه) نیاز داشتند، در آینده تنها از وزیر. در لایحه پیشنهادی مزبور همچنین آمده است که چنانچه فرد دستگیر شده، در بازخوانی نامه های رمز با مامورین امنیتی همکاری نکند، میتواند به مجازاتی برابر ۲ سال زندان محکوم گردد. بدینطریق دمکراسی بورژوازی در مورد اینکه هیچکس مجبور به همکاری نیست، به کناری نهاده میشود.

- برای تحت نظر گرفتن خانه فردی یا ساختمان سازمانی، میتواند دوربین ویدئویی تعبیه گردد. دستگاههای استراق سمع، دوربین ویدئویی در درون خانه و یا ساختمان مزبور جاسازی گردد، خانه مورد تفتیش قرار گیرد، اموال خانه یا ساختمان به تصرف درآید؛ بدون اینکه نیازی به کمک قضایی برای صدور حکم باشد، بدون اینکه شخص مورد نظر از قبل مطلع گردد. تنها برای حمله به خانه ای باید از قبل از وزیر - در تئوری - اجازه گرفت. در بقیه موارد خود دستگاه امنیت تصمیم میگیرد. با

آغاز سال ۹۸ همه چیز حول و حوش خبر استراق و سمع دولت امریکا با حجمی وسیع روی صحبتهای تلفنی و دیگر وسایل ارتباطی، در اروپا دور میزد. دولت‌های اروپای متحد نیز در این امر با امریکا همکاری نزدیک داشته اند، اما توجه بسیار کمی بدان مبذول شد و آنچه که دولت هلند در حال حاضر مشغول تهیه و تدارک آن است، خود موید این امر میباشد.

در ماه فوریه دولت هلند لایحه ای برای تصویب در رابطه با سازمان اطلاعات و امنیت این کشور به مجلس ارائه کرد. این طرح برای جایگزینی قانون فعلی که ده سال از عمرش میگذرد، میباشد. دلیل این تعویض قانون نیز از آنجاست که دولت میخواهد با این جایگزینی، امکاناتی را تحصیل نماید تا بدان وسیله حقوق دمکراتیک مخالفینش را هرچه بیشتر زیر پا بگذارد، بدون اینکه با مشکلات تشریفاتی در رابطه با حقوق بشر رویرو گردد. کمااینکه در حال حاضر گاما پیمان اروپا در رابطه با حقوق بشر برای این دولتها دست و پاگیر است.

همزمان با ارائه این طرح، تاکنون شبهه های غیرقانونی استفاده شده سازمان امنیت، قانونی شده اند. استفاده از وسایل جدید استراق و سمع پیشاپیش تصویب گشت. برای بسیاری از امور، سازمان امنیت در طرح پیشنهادی جدید، دیگر احتیاجی به اجازه وزیر ندارد، هرچقدر هم که این اجازه نامه تشریفاتی باشد.

سازمان امنیت: تعقیب "قانونی"

در قانون و همچنین در Memory of Explanation (نام لایحه پیشنهادی MVT)، به روشنی مشخص میگردد که موضوع چیست: سازمان امنیت در راستای مخالفت با خطرانی که علیه "نظام قانونی

واقع نگشتند. "کمیسیون مستقل نظارت" که توسط دولت برپا شده، مابین سازمانهای امنیتی و کمیسیون سازمان امنیت در مجلس (که در آن رهبران فراکسیونها حضور دارند)، می آید. فقط این کمیسیون حق دارد - حداقل روی کاغذ - که همه مدارک را بازبینی نماید.

فقط توافقات اعلام میگردند

مورد بالا چیز تازه ای در امر مبارزه طبقاتی نیست. دستگاه دولتی همچنان ابزاری است در مبارزه طبقاتی. اما مهم است که ببینیم طبقه حاکم - درکنار موعظه برای صلح اجتماعی - آمادگیهای نظامی اش را نیز گسترش میدهد.

بیکاری در ابعادی وسیع و رکود اجتماعی، واگذاری پول توسط دولت به شرکتهای بزرگ به قیمت نابودی تدارکات اجتماعی، مقاومت زحمتکشان را برخوادم انگیزت.

شرکتهای بزرگ و دولتشان به این حقیقت آگاهند. و خود را برای جنگهای طبقاتی بزرگ آماده میکنند. بنابراین آنها نشان میدهند که تا چه اندازه از حقوق بشر، آزادی و..... می فهمند. همزمان با استفاده از بند ۱۲۰، با ممنوع کردن فراخوان برای فعاليتها، اعتصابات و تظاهرات، دیکتاتوری خود را علیه هرکسی که منافع انحصارات را تهدید میکند، اعمال میکنند. تا بدینوسیله مبارزه زحمتکشان برای آینده شان را خنثی کنند.

در مقابل این دیکتاتوری اقلیتی از جامعه، مارکسیسم - لنینیسم دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح میکند: اکثریت عظیم انسانها جامعه ای را بنا میکنند که در آن بتوانند در آزادی زندگی کنند.

همکاری با سازمانهای امنیت دیگر کشورها

دولت قصد دارد که نام سازمان امنیت هلند را به سازمان عمومی اطلاعات و امنیت تغییر دهد تا بدینوسیله نشان دهد که او فعالیتش را در کشورهای دیگر نیز به مورد اجرا میگذارد. و به عبارت دیگر: همکاری با سازمانهای امنیتی دیگر برای شناسایی مبارزین. از همکاری با سازمان امنیت ترکیه به نظر میرسد که از ظهور دمکراسی حتی در سطحی نازل هم در اینجا جلوگیری میشود. چیزی که در اینجا به عنوان نمونه صدق میکند، این است: "در کنار منافعی که سازمانهای هلندی باید از آن دفاع کنند، پیروی از سیاست خارجی دولت هلند در زمینه حقوق بشر را نیز در بر میگیرد". به عبارت روشن تر: چنانچه مبارزی علیه دیکتاتوری عربانی مبارزه کند که آن دیکتاتور با شرکتهای هلندی منافع مشترک داشته باشد، سازمان امنیت هلند را نیز بر علیه خود در پشت سردارد.

برگرفته از نشریه هلندی "شفق سرخ"
برگردان به فارسی: فرهاد کوهزاد

در نظر داشتن این موارد، در ماههای اخیر تغییر قانون اساسی توسط هر دو مجلس هلند، مورد تأیید قرار گرفت. بعد از انتخابات باید این امر دوباره از سرگرفته شود. تغییر این موارد در قانون اساسی از قبل مقرر شده بطوریکه این محدودیت حقوق دمکراتیک، "قانونی" بتواند به مرحله اجرا درآید.

• عملیات نفوذی و تحریک فعاليتها علیه سازمانهای مرفعی آغاز میگردد. اوراق جعلی، صادره از پرسنلی شهرداری و ایجاد سازمانهای پوششی در کنار آن امریست عادی. تاجه اندازه دولت میخواهد بدین طریق پیش برود از لایحه پیشنهادی مشخص میشود. در جایی اشاره میشود که یک نفوذی از سوی سازمان امنیت در جریان مرفعی حق آدم کشتن ندارد. اما نمیتوان این را در قانون قید کرد چون شاید برای اینکه او را امتحان بکنند، فرد نفوذی مجبور به این عمل بشود. (ص ۳۴)

• دولت همزمان اجازه به فعالیت درآوردن دیگر "صلاحيتها" را صادر میکند. از قولی که از قبل داده شده بود، مبنی بر اینکه سازمان امنیت مجبور است از طریق دادگاه، مجلس را در جریان امور قرار دهد صرفنظر گردید. این وسایل و ابزار جدید، که در لایحه پیشنهادی "شناسنگی ها" ذکر شده و برای عموم قابل شناسایی نیستند، باید طبق همین لایحه در مدت زمانی کوتاه به کمیسیون نظارت ارائه و از طریق همین کمیسیون ظرف مدت یکسال به مجلس ارائه گردد.

• حتی رهبران فراکسیون های چهار حزب بزرگ در مجلس، مورد اعتماد دولت

رفقای مبارز:

در جهت توزیع گسترده تر پیام فدائی با ما همکاری نمائید.
پیام فدائی را بخوانید و آن را به دست دیگران برسانید.

برگرفته هایی از مقالات برجسته مانته ریویو

در مکزیکو سیتی را به اشغال درآورده و خواهان برقراری دمکراسی اتحادیه ای در اماکن کار و ایجاد تغییرات لازم در سیستم خدمات بهداشتی عمومی جهت حفظ سلامتی ۲ میلیون توده شهرنشین که در فقر شدید بسر میبرند گردیدند.



مکزیک در پایان قرن بیستم

نویسنده: ریچارد رومن و ادا و لاسکو ارگو

شماره: ۷ از چهل و نهمین سری

تاریخ: جولای و اوت ۱۹۹۷

"خیزش اخیر جنبش کارگری در کره جنوبی"

نویسنده: هوکول سون

شماره ۷ از چهل و نهمین سری

تاریخ: جولای و اوت ۱۹۹۷

۱. کره جنوبی بطور کلی یک موفقیت اقتصادی در سطح جهان تلقی میشد. موفقیتی که عمدتاً به یمن استثمار مضاعف و وحشیانه طبقه کارگر این کشور میسر گردیده و وجه مشخصه آن اعمال طولانی ترین ساعت کار و بالاترین نرخ سوانح صنعتی در سطح جهان میباشد.
۲. ک. سی. تی. یو. (کنفدراسیون اتحادیه های کارگری کره) علیرغم سرکوب و قیحانه آن از سوی سرمایه و دستگاههای دولتی، سرانجام در سال ۱۹۹۵ تاسیس یافت. این فدراسیون سراسری کشوری از اتحادیه های کارگری مستقل و مترقی ولی "غیر قانونی" تشکیل میگردد.
۳. قتل عام "کوانجو" در سال ۱۹۸۰ که در جریان آن نیروهای نظامی طی کودتای چند مرحله ای خود پس از ترور "پارک" (رئیس جمهور وقت) ۲۰۰۰ تن از مردم غیرنظامی را به قتل رسانده بودند، جنبشهای رادیکال در کره جنوبی را برای اولین بار پس از جنگ کره دوباره در این کشور زنده ساخت.
۴. مارکسیزم و به همان اندازه جنبش کارگری، رشد و شکوفایی بی سابقه ای در کره جنوبی بدست آورده است. مبارزه توده ها در ژوئن ۱۹۸۷ نقشه دولت نظامی برای ادامه حکومت را خنثی نمود. تضعیف ماشین سرکوبگر دولتی، حرکت مبارزاتی گسترده کارگران در جولای و اوت همین سال را که طی آن طبقه کارگر کره جنوبی به سکوت طولانی خود پایان داده و خیابانهای سراسر کشور را با حضور خود به اشغال درآورد، شعله ور ساخت. این حرکت کارگران بخشا به واسطه تمایلات محافظه کارانه طبقه متوسط کره مبنی بر حفظ "نظم و آرامش اجتماعی" و "گردش چرخ اقتصاد" و لذا برخورد خصمانه این طبقه با حرکت مذکور به شکست انجامید. اما عامل عمده در این میان فقدان سازماندهی و رهبری مرکزی در جنبش کارگری بود. با این وجود، حرکت مبارزاتی کارگران باعث بپاخاستن رهبری نوین اتحادیه کارگری و اتخاذ مشی مبارزاتی موسوم به میلیتنت یونیونیزم (فعالیت اتحادیه ای پیشرو-م) از سوی این رهبری گردید. این رهبری برپایه مشی مبارزاتی خود، در مقابله با حرکت های کثیف و سرکوبگرانه دولت از قبیل اعزام هزاران نیروی پلیس و ویژه، گسیل نیروی دریایی و استفاده از هلیکوپتر جهت درهم شکستن هر اعتصاب کوچک و بزرگ جنبش کارگری، بطور سالانه در صنایع سنگین کمپانی "هایوندای" اعتصابات دامنه داری را سازماندهی نمود. رهبری اتحادیه های دمکراتیک "غیرقانونی" در کره، شورای اتحادیه های دمکراتیک ملی که ارگانی متشکل از سازمانهای محلی بوده و وظیفه آن مقابله با سرکوب پلیس میباشد را بنیان نهاد. و از درون این شورای کارگری بود که ک. سی. تی. یو. تکوین یافت.
۵. فروپاشی اتحاد شوروی در ۱۹۹۱ آب سردی بود بر شعله های جوان جنبشهای سیاسی رادیکال کره که در جهت ایجاد یک حزب مارکسیستی مخفی و همچنین یک حزب سوسیالیست علنی تلاش کرده بودند.

۱. میانگین حداقل دستمزد در مکزیک ۳ دلار در روز یعنی ۲۰ سنت در ساعت میباشد. قدرت خرید این میزان از حداقل دستمزد طی ۲۰ سال اخیر ۷۵ درصد نزول پیدا کرده است. سه چهارم جمعیت روستا نشین دارای درآمدی معادل حداقل دستمزد میباشد. اگر چه تولید ناخالص ملی مکزیک در سال ۱۹۹۲ برابر با ۳۷۱ میلیارد دلار بود با این وصف ۵۰ میلیون نفر از کل جمعیت این کشور روی هم رفته با مجموع درآمد سالانه ای معادل ۳۶ میلیارد دلار همین سال را به پایان رساند.
۲. کارخانه ها، اماکن تولیدی، کنتراته های کار و سازمانهای کارگری مکزیک برجسته شده، تولید کشاورزی این کشور در هم فرو ریخته و مزارع دهقانان به واسطه سلطه سرمایه های مالی بین المللی بر اقتصاد مکزیک در حال نابودی است. تمرکز وحشیانه سرمایه در مکزیک و بلعیده شدن بخش قابل توجهی از دستمزدها در این کشور، پایه های انباشت سرمایه را در مکزیک تشکیک میدهند.
۳. شمار سوانح در اماکن کار در مکزیک تنها در سال ۱۹۸۸ به ۹۷ هزار فقره بالغ گردید. این رقم در ۱۹۹۱ به ۲۶۶ هزار سانحه افزایش پیدا کرد. از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ هر ساله ۲۰۰۰ کارگر در نتیجه وقوع این گونه سوانح جان خود را از دست دادند.
۴. هزاران تن از کارگران بومی مزارع دره سن کوینتین واقع در ایالت شمالی باجا در کالیفرنیا در اعتراض به شرایط وحشتناک زیستی و کار در این منطقه در جولای ۱۹۹۶ دست به شورش زدند. همچنین در همین ماه، ۱۲۰ هزار تن از کارگران (اتحادیه کارگران دولتی) دفاتر مرکزی این اتحادیه

با این عمل کیم ایلسون، کارگران به یک اعتصاب عمومی ۳ میلیون و ۶۰۰ هزار نفری بیست روزه دست زده که گردهمایی های خیابانی آن جمعیتی بالغ بر یک میلیون و ۱۰۰ هزار نفر را دربر میگرفت.



"امپریالیسم و سازمانهای غیردولتی (ان. جی. ا.)"

در امریکای لاتین"

نویسنده: جیمز پتراس

شماره ۷ از چهل و نهمین سری

تاریخ: دسامبر ۱۹۹۷

۱. شمار سازمانهای غیردولتی در امریکای لاتین به هزاران واحد بالغ گردیده و این سازمانها در مجموع مبلغی نزدیک به ۲ میلیارد دلار از سوی بانک جهانی، دول اروپایی و ایالات متحده دریافت می نمایند. سازمانهای مزبور از سوی منابع فوق تامین گردیده و موظف به فراهم آوردن و تهیه پروژه های "خودانتفاعی"، "آموزش همگانی" و تعلیمات حرفه ای، جذب موقتی گروههای کوچکی از مستمندان، جلب همکاری رهبران محلی و فروشنانندن مبارزات توده ها برعلیه نظام میباشند. سخنگویان ایدئولوژیک ان. جی. ا. عموماً با تاکید بر اختیارات "منطقه ای" در برابر قدرت "دولتی" و در مخالفت با آن موضع گیری مینمایند. تاکید بر "فعالیت منطقه ای"، دست گردانندگان داخلی و خارجی این رژیمها را در سلطه بر سیاستهای عمده اجتماعی-اقتصادی در سطح جامعه و کانالیزه کردن بخش اعظم منابع دولتی در راستای حمایت از سرمایه داران تجاری و موسسات مالی آزاد گذارده و از همین رو به سود این رژیمها میباشد. سازمانهای مذکور در قبال مسایل اجتماعی بر احساس مسئولیت فردی تاکید ورزیده، راه حل این مسایل را نه جنبشهای اعتراضی بلکه اتخاذ یکسری پروژه های اصلاحی معرفی نموده و به همراه آن با بکار بردن مضامینی چون "قدرت توده ای"، "اعاده قدرت"، "برابری جنسی" و غیره به لفظی چهگرایانه زبان میگشایند. این سازمان ها مروج آنگونه جهان بینی سیاسی هستند که در آن، برخوردهای محافظه کارانه و سازش با ساختار ناعادلانه توزیع قدرت در عرصه ملی و بین المللی، تحت لوای همبستگی و اتحاد مبارزاتی لاپوشانی شده و به عبارتی توجیه میگردند.

۲. بسیاری از رهبران سابق جنبشهای چریکی، حرکتهای اجتماعی، اتحادیه های کارگری و سازمانهای مدافع حقوق زنان، از سوی سازمانهای غیردولتی یاد شده به همکاری جلب گردیده اند. این سازمانها نوع جدیدی از استعمار اقتصادی و فرهنگی را پرورش میدهند. پروژه های این سازمانها بر اساس منافع اولی مراکز اصلی قدرت (یعنی امپریالیستها-م) و نهادهای وابسته بدان تنظیم یا دست کم تصویب میگرددند.

۳. بولیوی در ۱۹۸۰ دارای ۱۰۰ سازمان غیردولتی بود. این رقم در سال ۱۹۹۲ به ۵۳۰ سازمان غیردولتی افزایش یافت. تنها ۱۵ تا ۲۰ درصد بودجه مالی این سازمانها بدست نیازمندان رسیده و بقیه صرف هزینه های اداری و حقوق متخصصین شاغل در آنها گردید. سازمانهای مزبور بسیاری از روشنفکران دسته چپی سابق بولیوی را جذب و برخی از رهبران جناح مخالف دولت را متقاعد ساختند که همکاری با دولت به سود آنان خواهد شد.

۴. پویاترین جنبش اجتماعی در برزیل ام. اس. تی. یا جنبش کارگران روستایی فاقد زمین نام دارد که دارای ۵۰۰۰ عضو سازمانده و چندصد هزار سمپات و عضو فعال میباشد. این جنبش طی چند سال گذشته بطور مستقیم با صدها نوع از شاغلین زراعی در ارتباط بوده است. یکی از مسایل مورد بحث در کنفرانس ماه می ام. اس. تی. در سال ۱۹۹۶، بررسی نقش سازمانهای غیردولتی یاد شده بود. کنفرانس مزبور بین آندسته از سازمانهای غیر دولتی که به این جنبش خدمت می نمایند و دسته دیگر که دهقانان را ایزوله ساخته و صفوف آنان را متلاشی میسازند مرزبندی نمود؛ مثلاً کمکهای

۶. به هرحال، جنبش کارگری به مبارزه سلحشورانه خود برعلیه واقعیات تلخ حاکمیت نظام سرمایه داری ادامه داد. و سرکوب وحشیانه حرکتهای کارگری از سوی سرمایه انحصاری قادر به فرونشاندن مبارزات قهرمانانه کارگران نگردید.

۷. در جریان اعتصاب عمومی اخیر کارگران، کنفدراسیون اتحادیه های صنفی کره (ک. سی. تی. یو) با ۵۰۰ هزار عضو خود بر صنایع حیاتی اتومبیل سازی، کشتی سازی و صنایع سنگین و همچنین بخش وسائط نقلیه عمومی و عناصر کلیدی کارکنان بیمارستانها و موسسات تحقیقی کنترل داشت.

۸. کارگران بخش اعظم زندانیان سیاسی تحت حاکمیت رژیم کنونی را تشکیل میدهند.

۹. رژیم کیم ایلسون در سال ۱۹۹۶ قوانین ضدکارگری بیشتری را به تصویب رساند که به سرمایه اجازه میداد تا هرچه راحت تر کارگران را از کار ترخیص نموده و نیروی کار را بطور غیر دایمی و نیمه وقت به استخدام درآورد. این اجحافات در حالی در حق کارگران کره جنوبی صورت میگردد که سهم هزینه مربوط به رفاه عمومی در این کشور به نسبت کل بودجه دولت آن، در مقیاس جهانی در رده یکصد و سی و دوم قرار داشته و طبیعتاً کارگران را با مشکلات معیشتی جدی و هرچه بیشتری روبرو میسازد.

۱۰. کیم ایلسون تصمیم گرفت تا لایحه مربوط به اداره برنامه ریزی امنیت ملی و لایحه کار جدید را با یکدیگر و مجموعاً تحت عنوان یک طرح بطور مخفیانه از مجلس بگذرانند. تصویب لایحه مزبور قدرت و اختیارات معروف اداره امنیت در نقض حقوق بشر را که طی رفرم سیاسی کیم ایلسون در سالهای اولیه حاکمیت او از این اداره سلب شده بود، مجدداً به آن تفویض مینمود. در همین رابطه و در برخورد

محتوای سیاسی و رادیکال تهی گردیده اند. سیاست سازمانهای غیردولتی اساسا سیاستی کمپرادوری است. بدین معناکه: این سیاستها هیچگونه تولید ملی بیار نیاورده بلکه در عوض سرمایه گذاریهای خارجی را به نیروی کار داخلی مرتبط ساخته... مردم را از مسیر مبارزه طبقاتی منحرف و آنان را در راستای همدستی با عاملان ستمدیدیگی شان سوق میدهند. در پرو و شیلی که سازمانهای مزبور در آنها به شکل موزونی استقرار یافته اند، جنبشهای اجتماعی رادیکال افست پیدا کرده اند.

امریکا، بانک جهانی و برنامه های تبلیغ مسیحیت که از دسته اخیر میباشند. اینان با فریب، زمینهای دهقانان را از دست آنان درآورده و به مزارع تجاری و مناطق توریستی تبدیل مینمایند.

۵. پس از یک دهه فعالیت سازمانهای غیردولتی، تمامی حوزه های زندگی اجتماعی، اعم از سازمانهای زنان، نهادهای محلی و تشکلهای جوانان از



تشدید اقدامات تروریستی رژیم جمهوری اسلامی

به گزارش حزب دمکرات کردستان ایران، باردیگر مزدوران رژیم جمهوری اسلامی طی یک اقدام تروریستی، محمد حیدری یکی از کادرهای رهبری این حزب را در کردستان عراق به شهادت رساندند. تروریستهای حکومت که به مدد اوضاع بحرانی در شمال عراق و مساعدت نیروهای کرد عراقی در طول سالهای اخیر دهها تن از مبارزین و افراد اپوزیسیون جمهوری اسلامی را ربوده و یا به قتل رسانده اند، این بار نیز ماشین حامل محمد حیدری را از کمپنگاه به گلوله بستند که منجر به شهادت وی در بیمارستان گردید. همچنین برطبق گزارشات منتشره، مزدوران رژیم جمهوری اسلامی بمبئی را در نزدیکی مقر مجاهدین در بغداد منفجر کرده و حداقل ۳ نفر و از جمله ۲ تن از مردم عادی و بیگناه را به قتل رساندند.

موج اقدامات تروریستی رژیم جمهوری اسلامی برعلیه مخالفین در شرایطی تشدید میگردد که بلندگوهای تبلیغاتی حکومت و اربابانشان در همه جا ریاکارانه از "اعتدال" و "میانه روی" و "گشایش های دمکراتیک" توسط دولت مزدور خاتمی دم میزنند و عوامفریبانه میکوشند خاتمی را طرفدار مردم و مبشر "دمکراسی" و "جامعه مدنی" جابزنند. این کارزار تبلیغاتی در حالی است که برطبق گزارشات منتشره، تنها در طول یکسال زمامداری خاتمی و دارو دسته اش و زیر شعار "پیش بسوی جامعه مدنی" او حداقل ۲۵۰ تن اعدام، ۷ تن سنگسار و ۲۷ تن از مخالفین و مبارزین قربانی اقدامات تروریستی دستگاه سرکوب رژیم گشته اند.

ما اقدامات تروریستی و جنایات اخیر رژیم جمهوری اسلامی برعلیه اپوزیسیون را محکوم کرده و تمامی نیروهای انقلابی و مبارز را به افشای گسترده تر ماهیت وابسته و چهره جنایتکار تمامی جناحها و دارودسته های درونی رژیم که همگی در توطئه ترور مخالفین رژیم دست دارند، فرا میخوانیم.

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران



اعدام جوانان به جرم "توهین" به سران رژیم!

مردم مبارز ایران!

روز ۲۸ خرداد شهر اهواز شاهد جنایت خونین دیگری از طرف رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بود. در این روز رژیم خون آشام ۴ تن از جوانان شهر اهواز را بدار آویخت و در ماشین تبلیغاتی خویش و قیحانه اعلام نمود که آن جوانان به سران جمهوری اسلامی یعنی خمینی و خامنه ای توهین کرده بودند. اگرچه در نظام سرپاگندیده جمهوری اسلامی که طاقت کمترین آزادی بیان را ندارد حتی ناسزاگویی به سران جلاد رژیم همانطور که نشان داده شد با کشتار و ریختن خون پاسخ داده میشود، ولی مطبوعات رژیم جوانان مذکور را به دزدی مسلحانه و زنا نیز متهم نمودند. اسامی جوانان قربانی شده که بین ۱۸ تا ۲۲ سال سن داشتند، کاظم سواعدی، جامع سیدی، حیدری و بنی ابیت اعلام شده است.

اعدامهای اخیر در شرایطی صورت میگیرد که شعارها و فریادهای دروغین رئیس جمهور باصطلاح میانه رو و همپالگی هایش راجع به "آزادی" و "دمکراسی" و "رعایت حقوق و مسایل جوانان" گوش فلک را کر نموده است. وقتی جوانانی را صرفا به جرم بیان احساس واقعی و درونی اشان نسبت به جلادان حاکم از دم تیغ گذرانده و خونشان را بر زمین میریزند، ننگ و نفرت این امر نه فقط دامن همه مزدوران جمهوری اسلامی از جمله جناح حقه باز خاتمی را میگیرد بلکه نثار کسانی است که این واقعیت را انکار میکنند که بقای رژیمهای وابسته به امپریالیسم در ایران اساسا با سرکوب و کشتار توده ها امکانپذیر است. کسانی که امروز فریبکارانه از وجود فضای باز سیاسی بعد از روی کار آمدن خاتمی در ایران سخن میگویند.

بیشک خون جوانان اهوازی که بدست سرکوبگران جمهوری اسلامی بر زمین ریخته شد بذر این آگاهی را هرچه بیشتر در همه جا خواهد افشانند که آزادی و دمکراسی در ایران نه بدست مزدورانی چون خاتمی بلکه با سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی و نابودی سیستم سرمایه داری وابسته بدست خواهد آمد.

هرچه رساتر باد فریاد مرگ برخامنه ای، مرگ برخاتمی!
نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

تیرماه ۷۷

"سالودور: یک جنگ ضروری" ترجمه مقاله ای است که در یکی از شماره های اخیر گاهنامه نروژی BLTZ به چاپ رسیده است. این مقاله حاوی اطلاعاتی درباره موقعیت فعلی فارابوندو مارتی FMLN در اوضاع سیاسی سالوادور بویژه پس از انتخابات ۱۹۹۷ میباشند که به این وسیله در اختیار خوانندگان "پیام فدایی" قرار میگیرد.

السالوادور: یک جنگ ضروری

به شدت سرکوب شده بود یعنی همان PCS. به عبارتی میتوان دریافت که سیستم ضدشورش در سالوادور قبل از ظهور جنبش انقلابی جای پای خود را در آنجا تحکیم بخشیده بود. ORDEN ها خود وسیله ای بودند برای کنترل و سرکوب خلقها. جمع آوری اطلاعات در شهرها و روستاها، یکی از کارهای روزانه این حزب بود. این حزب ۱۰۰ هزار نفر عضو داشت که رفته رفته به گروههای مستقلی تقسیم شدند که مستقیماً با ارتش و گاردها همکاری میکردند. اما جنبش مردمی هنوز شکل و فرم خاص خود را نگرفته بود.

کلیسای نقش مهمی در این زمینه ایفا کردند. در سالهای ۱۹۶۰ کلیسای در رابطه با حق تعیین سرنوشت و مبارزه با ستم و استبداد که از گفته های کشیشهای کلیسای بود به دادن آگاهی به فقرا مشغول بودند. کلیسای و ارگانهای مذهبی عملاً امکانی گردیدند که نیروهای انقلابی از آن جهت سربازگیری به نفع جنبش بهره گرفتند.

بعد از سرکوب ۱۹۳۲ و متلاشی شدن حزب کمونیست PCS، افراد باقی مانده از این حزب به فعالیتهای زیرزمینی مشغول شدند و رفته رفته تعداد آنها بیشتر شد. اما در این حزب در رابطه با مسایل عملی و تئوری مربوط به مبارزه مسلحانه اختلافات درونی وجود داشت و در مورد مسایل اجتماعی و تحولات اجتماعی بخصوص در یک مدت زمان مشخص در دوران بعد از انقلاب کوبا در ۱۹۵۹ اختلاف نظرهای تئوریک و تاکتیکی همچنان همانند قبل بود. مثلاً در رابطه با چشم انداز مبارزه، یک انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب بورژوا-دمکراتیک؟ مبارزه مسلحانه یا مبارزه مسالمت آمیز؟ این اختلاف نظر ها و بحثها همواره وجود داشت حتی در بحبوحه جنگهای محلی و

ما با انگیزه مبارزه زندگی کردیم. من میدانستم که ممکن است در جنگ کشته شوم. یقین داشتم که در قلب رفقای همزیم و در میان مبارزات آنها همواره زنده خواهم ماند.

از گفته های Daisy زن چریک EMLN

در سال ۱۹۳۰ میلادی وقتی که فارابوندو مارتی مبارزات خلقی خود را آغاز کرد، شور انقلابی مردم قوی بود. وقتی که بحران قهوه آغاز شد، سرمایه داران و صاحبان مزارع قهوه این بحران را روی دوش کارگران و زحمتکشان سرشکن کردند.

اول ماه مه ۱۹۳۰ هشتاد هزارتن از اهالی سان سالوادور به خیابانها ریخته و تظاهرات عظیمی به راه انداختند. جمعیت این شهر در آن زمان ۹۰ هزار تن بود "PCS" حزب کمونیست در تدارک انقلاب بود. اما در جریان این کار، اکثریت رهبران و اعضای PCS دستگیر و به زندان افتادند. مارتی در میان آنها بود. رهبران این حزب معتقد بودند که انقلاب نکردن باعث بیشتری خواهد داشت تا اینکه یک انقلاب شکست خورده داشته باشیم.

وقتی که روز انقلاب فرارسید جنبش انقلابی بدون رهبری و آمادگی بود. انقلاب ظرف سه روز به شکست انجامید. کارگران مزارع و افراد بومی نتوانستند جنبش را پیش ببرند. نظام حاکم به انتقام این جنبش سه روزه، تمامی رهبران PCS را تیرباران کرده و در تعقیب کمونیستها ۲۰ هزار نفر را قتل عام کرد.

بیکار بودن، کشاورز بودن، از مردم بومی بودن جرم محسوب میگردید و محکوم به تیرباران میشدند. سرکوب ۳۰ ساله خلقهای سالوادور همراه با مقاومت صورت پذیرفت. طی این سالها مبارزات ادامه داشت بدون اینکه تغییر و تحولی در سیستم سیاسی، اقتصادی پدیدار گردد. امروز راستها در سالوادور برای آرام کردن اوضاع به شیوه های برخورد سالهای ۱۹۳۲ برگشته اند. راستها در سال ۱۹۳۲ جهت پیش گیری از انقلاب و جنبش های توده ای، اقدام به ایجاد ارگانهای گسترده سراسری نمودند که تحت پوشش ناسیونالیسم و حمایت از "زمین های پدری" عمل میکرد. از همان آغاز مشخص بود این ارگانها عمر کوتاهی خواهند داشت و چنین نیز شد. در ادامه شکست این طرح بود که پلیس و ارتش مشترکاً قدرت را بدست گرفتند. پس از تلاشهای بسیار، امریکا موفق شد موقعیت خود را در آنجا تثبیت نماید و بدنبال آن دو حزب به نامهای ORDEN "حزب ناسیونال دمکرات" و ANSESAL "شورای امنیت ملی" بوجود آمدند. OREDEN به ارگانهای کوچک و بزرگ تبدیل شد در حالیکه ANSESAL در رابطه مستقیم با CIA "سازمان امنیت امریکا" و رئیس جمهور امریکا بود.

این ارگانهای ضدخلق زمانی به روی کار آمدند که جنبش انقلابی در این کشور دوران رکود خود را پس از شکست میگذراند. تنها نیروی مخالفی که وجود داشت یک حزب کمونیست بود که آنهم

"FPL" اولین کار عملی خود را با یک سربازگیری از ارگانهایی که موجود بودند آغاز کرد، بخصوص در شهرها. هر تشکیلات جدیدی مسئولیت آموزش و سربازگیری جدیدی را به عهده میگرفت همزمان با این سربازگیری و آموزش، آنها به ایجاد یک سازمان نظامی به نام گروه دفاع مردمی پرداختند. این گروه نظامی حمله به اعضای حزب ناسیونال دمکراتها و خراب کردن آنها را در دستور کار قرار داده و همچنین حمله به پایگاههای هوایی. این عملیات به خاطر بدست آوردن تجهیزات نظامی و اسلحه بود. در دهه ۷۰ ارگانها و سازمانهای متعددی بوجود آمدند با تغییرات کم و بیش عقیدتی و مبارزاتی، اما هدف همان آزادی خلقهای ستمدیده و مبارزه با سرکوب بود.

ERP (قشون نظامی مردمی) و FAPU (خلق پیشرو علیه سهامداران)، FARN (قدرت مسلح ملی)، BPR (قشر انقلابی توده ها) CRM (انقلابیون خلقها) و LP۲۸ (اتحاد مردمی ۲۸ فوریه) از سازمانهای مهم بودند.

رفته رفته عملیاتها و جنبشهای توده ای از سوی این سازمانها و احزاب سازماندهی شد و گسترش پیدا کرد.

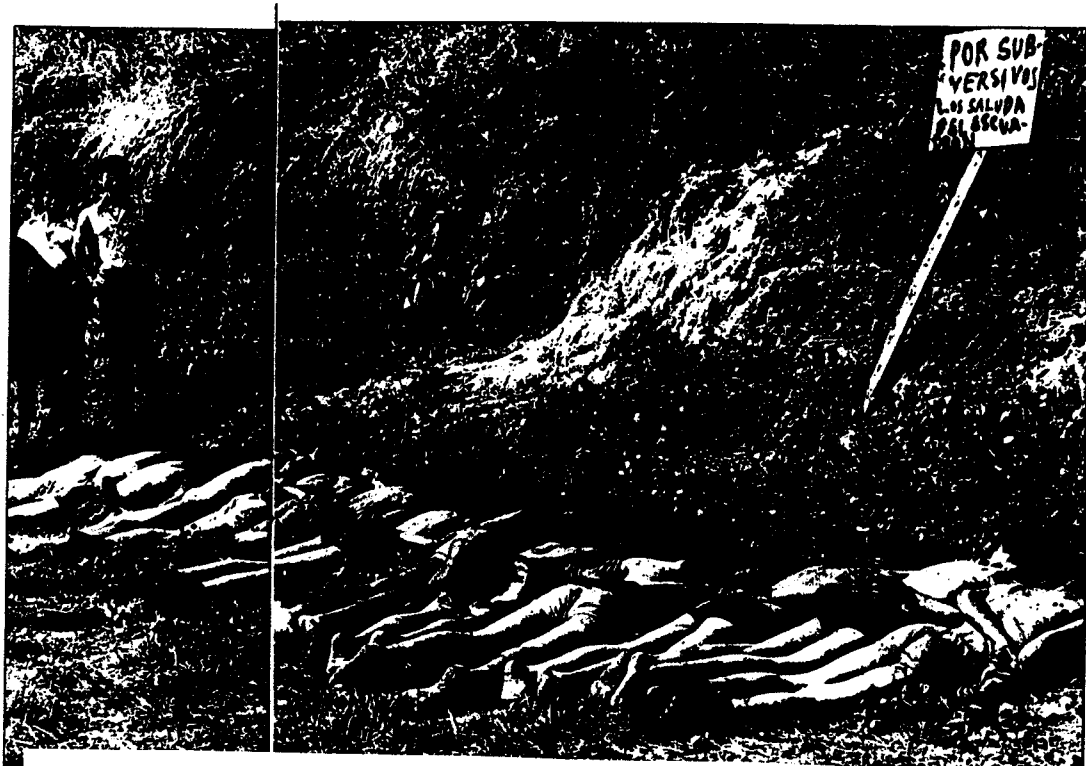
منطقه ای. "FPL" ارتش آزادیبخش خلق در سال ۱۹۷۰ بوجود آمد. این ارتش آزادیبخش زمانی خود را نمایان کرد که PCS یعنی حزب کمونیست تقریباً منحل شده بود. تعداد زیادی از PCS جدا شدند. حزب کمونیست السالوادور معتقد بود که بایستی برای یک اتحاد عمل در مقابل خرده بورژوازی لیبرال فعالیتت بود و اتحاد عمل قوی تری داشت.

FPL تحت رهبری و تئوری Salvador Cayetano Caarpio قرار داشت که نام تشکیلاتی اش Marcial (مارسیل پیشرو انقلابی امریکای لاتین) بود. مارسیل خود قناد و نانوا بود اعتصابات نانوایان و قنادان را در سال ۱۹۲۲ سازماندهی و رهبری کرده بود. در این سال اتحادیه ها ممنوع بودند و مارسیل یکی از مهمترین و برجسته ترین سازمانده اتحادیه ها و مردم عادی شد.

مارسیل در سال ۱۹۶۰ با چه گوارا به بحث و گفتگو پرداخت. بحثهای آنها بر سر انقلاب چه گوارایی بود. چه گوارا معتقد بود که السالوادور نمیتواند نقش مهمی در انقلاب داشته باشد چرا که السالوادور به لحاظ جغرافیایی کوهستانی نبوده و کمبود مناطق کوهستانی زیاد به چشم میخورد^(*)

مارسیل نتیجه بحث خود را با چه گوارا اینگونه به پایان رساند که ارتفاعات السالوادور میتواند نقش تسریعی در مبارزات محلی و منطقه ای داشته باشد. مارسیل تا حدودی با چه گوارا اختلاف نظر داشت چرا که معتقد بود که پتانسیل مردم السالوادور بیش از داشتن کوههای مرتفع میباشد و در جواب به چه گوارا گفت "خلق ما کوههای ما هستند" و این جمله را همیشه به کار میبرد.

^{(*) توضیح: در این نظر، کوه پدیده ای جلوه داده شده که گویا از نظر چه گوارا بدون آن نمیتوان یک حرکت انقلابی را سازمان داد. ولی آنچه مسلم است این است که چه گوارا به عنوان یک مارکسیست - لنینیست که توده ها را سازندگان اصلی تاریخ می دانست، نمیتوانست با صرف تاکید بر جغرافیا، ضرورت آغاز یک جنبش انقلابی را در نقطه ای نفی یا تأیید نماید.}



صحنه ای از کشتارهای دستجمعی فجیع مخالفین توسط رژیم سرکوبگر السالوادور در دهه ۸۰

هرچه تظاهراتها بیشتر و وسیع تر میشدند، تعداد زیادی از تظاهرکنندگان به قتل میرسیدند. کشیشهایی که در مورد فقر سخن میگفتند توسط جلاان تکه تکه شدند. کافی بود کسی نام خانوادگی اش مشابه با یکی از فعالین چپ باشد، مجازاتش مرگ بود و بدنبال آن تمامی خانواده به جوخه اعدام سپرده میشدند. انجام این اعدامها حتی به شب نمیرسید و بلافاصله حکم اعدام به اجرا در می آمد.

Remoro رمورو یک مذهبی محافظه کار بود در اوایل زیاد مورد توجه مردم قرار نگرفت اما رفته رفته او هم به این نتیجه رسید که این خلقهای ستمدیده هستند که در زیر چکمه های استبداد تلف میشوند او هم بعد از مدتی رادیکال شد و رادیکال شدن او برای قدرتمندان دولتی صورت ناخوشایندی داشت. رمورو از دولت خواست که این حمام خون و کشتارها باید به پایان رسد. رمورو در ماه مارس ۱۹۸۰ در یکی از میتینگها بر اثر اصابت گلوله کشته شد. مرگ او برای کسانی که هنوز در جنبشها و در مسایل سیاسی و مبارزاتی فعال نبودند بسیار تکان دهنده بود.

Inocente اینوسنته ۲۰ ساله یکی از چریکهای فعال در دوران جنگ بود که همچنان فعالیت خود را در FMLN ادامه میدهد. او میگوید: من در سالهای ۷۰ تشکیلاتی نبودم و حتی معنای مبارزه را نمیدانستم اما چیزهای بسیار زیادی اتفاق افتاد که من با تجزیه و تحلیلهای خود متوجه شدم. قتل رمورو بر من تاثیر بسیار گذاشت و آگاهی مبارزاتی مرا بالا برد.

توده ها بعد از پیروزی ساندنیستها در نیکاراگوئه به انقلاب خوش بین بودند. با اینحال تعدادی از سازمانهای انقلابی معتقد بودند که هنوز وقت انقلاب نرسیده است و انقلاب باید مسیر خود را بگذراند.

در اکتبر همان سال یعنی ۱۹۸۰، FMLN که یکی از ۵ گروه چریکی السالوادور بود در دهه ۷۰ توانست خود را خوب سازماندهی کند. سازماندهی این گروه چریکی FMLN در بحبوحه جنبشهای داخلی تحکیم شد. تقریباً تمامی روستائیان رفته رفته به این گروه چریکی ملحق شدند.

در سال ۱۹۸۱ گروه چریکی FMLN یک عملیات بزرگی داشت با این اعتقاد که این عملیات پایان دهنده مبارزه ما خواهد بود. این عملیات شروع ۱۲ سال جنگ طولانی علیه امریکا و وابستگانش بود.

"Betha" برتا ۳۱ ساله زمانی به این جریان چریکی ملحق شد که ۱۶ ساله بود. او امروز با ارگان جوانان FMLN کار میکند و همزمان رهبری یکی از گروههای چریکی روستایی را به عهده دارد. نام تشکیلاتی او Daisy بود او میگفت: من در سال ۱۹۷۹ به FMLN ملحق شدم، تقریباً تمامی روستای ما همزمان با من به این جریان ملحق شدند. آنهایی که با ما همراه نشدند بسوی جلاان مزدور رفتند و یا بدست ارتش و یا جلاان کشته شدند. دولت تمامی روستا را به آتش کشید، من باید با FMLN ما مهربانم به خاطر سرکوبی که وجود داشت و بخاطر وجود فقر و بیچارگی. من نه به خاطر یک زندگی لوکس که به خاطر عدالت به این جریان ملحق شدم. در گروه من تعداد زیادی از زنان بودند، Daisy همانطور که به صحبتهای خود ادامه میدهد، میگوید "ما برای آزادی، زمین و مسکن و آزادی زنان و مبارزه با سوء استفاده از زنان مبارزه کردیم و به مبارزه مان ادامه دادیم. در دو سال اول مبارزه تقریباً تمامی هم روستائیمان و همزمانم کشته شدند. بعد از آن نه تنها برای عدالت جنگیدم و مبارزه کردم بلکه به خاطر انتقام خون رفقای همزمانم به مبارزه ادامه دادم. اولین حمله تهاجمی که به دشمن شد یک حمله شبانه بود هنگامی که قشون نظامی در تختخوابهای خود بودند. با اینکه ارتش دولتی قوای زیادی از امریکا برای کمک به منطقه فرستاده بود.

ارتش دولتی سربازان دلسردی داشت و روسای این سربازان کم کار بودند. یکی از فرماندهان و مربیان امریکایی میگفت که ارتش در نقل و انتقالات خود تاخیر داشت و FMLN از تمامی برنامه های ارتش از سه روز قبل مطلع بود.

چریکهای FMLN با قوای ارتش درگیر شدند و در این درگیری اسلحه ها و مهمات زیادی به مصادره گرفته شد. با اینکه چریکها فاقد اسلحه های کافی بودند اما از سازماندهی بسیار بالایی برخوردار بودند. بسیاری از اسلحه های امریکا به دست چریکها افتاد.

دیزی Daisy میگوید: من با بخش نظامی ویژه بودم، ما پادگان ارتش را محاصره کردیم و مین گذاری را برای عملیات آینده انجام دادیم و یک شناسایی کامل از پادگان بدست آوردیم. بعدها من مسئول بی سیم و رادیو شدم و در قسمت بهداری تمام وقت کار میکردم. بیشتر زنان نسبت به مردها اتکاء به نفس بیشتری داشتند چون گاهی اوقات مردها با ارتش یا جلاان مزدور همکاری میکردند اما زنها هرگز چنین کاری را نکردند. بخصوص در قسمت بی سیم و رادیو، زنها بیشتر مورد اطمینان بودند.

شروع عملیات FMLN با حمله های نظامی بود. تقریباً به نوبت شهرها و مناطق نظامی را گرفتند کمکهای مردم بسیار چشمگیر بود. مردم عادی با دادن غذا و جا به چریکها همکاری میکردند و این مردم عادی خود کوهی مقاومت برای چریکها بودند و امریکا و دولت به خوبی نقش استراتژیک توده ها را فهمیده بود.

به خاطر همین، ارتش وابسته به امریکا تکنیک جدیدی را پیش کشید که نام این تکنیک این بود: "آنها را به روی توده ها ببندید و ماهیها را زندانی کنید" این طرح چیزی جز قتل عام توده ها نبود آنهایی که نتوانستند پا به فرار بگذارند بدست ارتش ضدخلقی افتادند.

Tita زن ۳۶ ساله چریک تعریف میکند که: یک روز از رفقای تشکیلاتی به منطقه آمد و گفت که باید با عجله منطقه را ترک کنیم، ارتش در چند قدمی ما

میباشد. ما چیزهایی را که توانستیم با خودمان حمل کنیم برداشتیم و به طرف کوهها رفتیم. اما یک زن نابینا همراه همسرپیرش در روستا ماندند آنها نتوانستند همراه ما به طرف کوهها بیایند. بعد از ده روز گذران در کوهها، به خاطر گرسنگی به روستا برگشتیم. تمامی منطقه روستا ویران شده بود. تمامی حیوانات خانگی را کشتار کرده بودند، پیرزن نابینا بر روی تختش تکه تکه شده بود، همسر پیرش از پایش به روی درختی آویزان شده بود. منظره بسیار دهشتناکی بود که چشمهای من دیدن چنین صحنه‌هایی را باور نمیکرد.

تصفیه

FMLN مشهور شد. تصفیه ال فرانته توانست محدوده‌های زیادی را بدست بگیرد. بهداشت، مبارزه با بیسوادی و برنامه زنان از برنامه‌های ال فرانته بود. با ایجاد شوراهای محلی و با دادن حق رای به مردم برای اولین بار توده‌ها تجربه شوراهای و حق رای را بدست آوردند. ال فرانته تا سال ۱۹۸۳ مشغول موقعیت و وضعیت جنگی با دولت بود و همزمان به سربرازگیری مردم هم مشغول شد. در سال ۱۹۸۳ اقدام به یک تصفیه دولتی و ارتشی کردند. با حمله به تمامی قسمتهای مهم ارتش برای قطع سربرازگیری اجباری دولتی.

کمپانی ال فرانته برای چریکهای FMLN تعداد زیادی اسلحه تهیه کرد و بعد از آن تمامی چریکها اونیفورم شبیه به اونیفورم‌های ارتش دولت به تن کردند.

FMLN پیشنهاد یک صلح را در سال ۱۹۸۴ کرد اما از سوی USA و رژیم وابسته به آن رد شد. آنها میگفتند که FMLN فقط یک گروه تروریستی هستند که دور کوهها میدوند.

تاکتیکهای چریکها

تعریفهایی از انوسن تره FMLN: Inocente تاکتیکهای چریکی در گروههای کوچک پایی فراتر داشت اما اعتماد به پیروزی کم بود. گروهها در محدوده‌ها و مناطق مختلف تقسیم شده بودند. اشخاص کمی بودند که بتوانند مشکلات را راست و ریس کنند. یکی از برنامه‌ها این بود که شبانه وارد پادگان شویم و به نگهبانان پادگان حمله کنیم، با امکانات کم، مثلا نارنجکهای دست ساز. مدتی این برنامه و عملیاتها برایمان سخت بود.

Inocente تعریف میکند که پادم می آید وقتی که مارسل دست به خودکشی زد و بعد متوجه شدیم که خودکشی او به خاطر این بود که او باعث قتل مه له دیا انایا مونستن A.M. Meledia شده بود. بسیاری از رفقای ما ذوق و اشتیاق چریکی و مبارزاتی خود را از دست دادند. این اتفاق برای ما بسیار سنگین بود.

دولت متخصصینی تربیت داده بود که از طرف گرینگونه‌ها بودند. این متخصصین برای شناسایی تاکتیکهای چریکی تربیت شده بودند. این متخصصین با زدن عینکهای مخصوص شب (عینکهایی که در تاریکی اشیاء به روشنی دیده میشوند) در ماشینهای گشت می نشستند و شبها به گشت میپرداختند. اما ما تا آنجایی که میشد شبها به نقل و انتقالات خود میپرداختیم. روزها آنها با هلی کوپتر و با نقشه‌های جغرافیایی که داشتند میتوانستند محلها را شناسایی کنند و بمباران میکردند. جاسوسان هم برای ما تهدید بزرگی بودند.

حمله و تهاجم سال ۱۹۸۹

FMLN برنامه یک حمله وسیع را در سال ۱۹۸۹ در تدارک داشت با دو انگیزه چشم گیر ۱- اولین انگیزه طبیعتا پیروزی جنگ علیه ارتش و بدست آوردن قدرت در کشور ۲- دومین انگیزه در صورت عدم پیروزی انگیزه اول یعنی نگرفتن قدرت سیاسی، این بود که با نشان دادن یک قدرت نمایی در صورت مذاکره، خواسته‌های هرچه بیشتری را مطرح و از موضع بالاتری با دولت برخورد کنند. حمله وسیع اجرا شد با اینکه وضعیت ما به یک مو بند بود. عده‌ای از چریکها توانستند خود را در یک هتلی جای دهند. این هتل محل تجمع برنامه ریزان امریکایی برای طرح عملیات ضد حمله بود، "هتل سان سالوادور"، FMLN توانست ۲۱ امریکایی را به اسارت خود بگیرد. حمله برای ما یک پیروزی حساب شد. راه زیادی به پیروزی نمانده بود و میدانستیم که ظرفیت گرفتن قدرت سیاسی را داریم.

بعد از قتل رهبر انجمن مسیحیان، فشارهای بین المللی علیه دولت افزایش پیدا کرد. همزمان ما پیشنهاد یک مذاکره دادیم که دولت پیشنهاد ما را پذیرفت. مذاکره بهترین راه حل ما بود چرا که اگر ما جنگ را کاملا برده بودیم بایستی در مقابل جنگ دیگری با گرینگونه‌ها قرار می گرفتیم.

قرارداد صلح

ال فرانته در پایان قرارداد آتش بس، خواستار یکسری تقاضاها شد منجمله منحل کردن سه ارتش دولتی و به جای آن جایگزین کردن یک ارتش خلقی که ۳۰ درصد آن از چریکهای FMLN باشند و ۳۰ درصد از افراد شخصی و دیگر خلقهای مبارز. ۲- تمامی چریکهای السالوادور باید دارای خانه و زمین شوند. ۳- ارتش هیچ حق دخالت در زندگی شهروندان را نداشته باشد.

یک کمیسیون یا شورای تحقیق برای مجازات مسئولین کشتارها و خائنین تشکیل شد. FMLN یک حزب سیاسی شد. اما ARENA ها در سال ۱۹۹۲ انتخابات را بردند و آنها اسامی خائنین و نظامیان را به امنستی تحویل دادند. (کمیسیون تحقیق هرگز اسامی را اعلام نکرد)

در سال ۱۹۹۲ ARENA انتخابات را با ۳۹ کرسی از ۸۲ کرسی در انتخابات گرفت در حالیکه FMLN ۲۱ کرسی گرفت. بعدها در همان سال ۷ کاندید از RN و ERP از FMLN جدا شدند و PD را تشکیل دادند.

انتخابات ۹۷

مبارزه انتخاباتی بسیار ناخوشایند بود. PD حمله های لفظی شدیدی به FMLN کرد. ARENA از مرزهای خود پا فراتر گذاشتند و از شیوه ترور استفاده کردند. ۵ تن از اعضای فعال FMLN در حمله های مختلف به قتل رسیدند. و تعداد زیادی مجروح شدند. یک تن از اعضای هیات مشاهده بین المللی انتخابات دستگیر و به مدت ۲ ساعت شکنجه شد. FMLN در این زمان توانست که ۲۷ کرسی را در انتخابات کسب کند و PD با کمتر از یک درصد در انتخابات جای گرفت. Inocente ادامه داده و میگوید که "ما اکنون پیروزی و سرنوشت خلقها را داریم" ما می خواهیم لیبرالیزم جدید را متوقف کنیم و اتحاد خلقها را بالا ببریم. یکی دیگر از مسایل مهم این است که ARENA ها را از اجرای قانون جدید مجازات یعنی مجازات مرگ بازداشته و آن را متوقف کنیم. در ضمن با رشوه خواری دولتی مبارزه خواهیم کرد. رفته رفته مردم بخصوص مردم استان ما میتوانند بفهمند که ما مبارزه را جدی گرفته بودیم و جدی میگیریم و خواهان آنیم که برای انسانها یک زندگی خوب فراهم کنیم. "جنگ ضروری بود" امروز بعد از مبارزات طولانی که داشتیم، انسانها حداقل خوشبخت تر از گذشته هستند. ما غذا داریم و خیلی از مسایل انسانی را توانستیم حل کنیم و توانستیم بر بعضی از مسایل پیروز شویم. من بعد از انتخابات ۹۷ تقریباً خوشبین هستم.

ترجمه از "ل" - نروژ

پاورقی ها:

ANSEAL: سازمان امنیت ملی

ARENA: اتحاد جمهوریخواهان ملی

BPR: مجمع خلق انقلابیون یا قشر انقلابی توده ها

CRM: گروهی از انقلابیون سازمانده

ERP: توده انقلابیون نظامی یا قشون نظامی مردم

FAPU: پیشرویان خلق پیشرو یا خلق پیشرو علیه سهامداران

FARN: قدرت مسلح مالی

FMLN: فارابوندو مارتی فروتن برای آزادی ملی

FPL: قدرت آزادیخواه خلقها

LP۲۸: اتحاد مردمی ۲۸ فوریه

ORDEN: ارگان دمکراتیک ملی

PCS: حزب کمونیست سالوادوریها

Gringo: عده ای از اهالی امریکای لاتین که مزدوران و چماقداران دولت بودند.

تاریخچه

۱۹۲۵: حزب کمونیست PCS تشکیل شد.

۱۹۳۰: اول ماه می ۸۰ هزار تن از اهالی در خیابانهای سان سالوادور تظاهرات کردند.

۱۹۳۱: انقلاب فارابوندومارتی شکست خورد. ۲۰ هزار نفر قتل عام شدند. اتحادیه ها تا سال

۱۹۳۲ غیر قانونی شد. آزادی کلیساها - کودتای نظامی

۱۹۳۲: ارتش دیکتاتوری منحل میشود.

۷۰-۱۹۳۳: دوران رفرومیسیت، کودتا علیه کودتا،

سرکوب و کشتار کمونیستها بطور دائم.

۱۹۷۰: FPL تشکیل شد. در تمامی دهه ۷۰

ارگانهای انقلابی و توده ای بوجود آمدند.

جنبشهای مردمی و چریکی شکوفا شد.

۱۹۷۲: Duarte دورته انتخابات را میبرد، اما

کمیسون انتخابات یک کاندید نظامی را برسرکار

می آورد. شورش نظامیان شکست میخورد و

۲۰۰ نفر کشته میشوند. دورته شکنجه و به تبعید

فرستاده میشود.

۱۹۷۷: میسیو اسکارومرو اسقف اعظم میشود.

انتخابات اجباری اعلام میشود. بیشتر احزاب

انتخابات را بایکوت میکنند. ۲۰۰ از تظاهرکنندگان

در یک تظاهرات علیه انتخابات اجباری قتل عام

میشوند. چریکها در دولت نفوذ پیدا میکنند.

۱۹۷۹: حرکتهای و عملیات چریکی شدت پیدا

میکند. امریکا ارتش خود را برای کمک به دولت

می فرستد. بیش از ۶۰۰ قتل سیاسی رخ میدهد.

۱۹۸۰: حمله های مزدوران رژیم شدت می یابد.

اسقف اعظم رومرو از کارتر رئیس جمهور امریکا

خواستار قطع کمک نظامی میشود. اسقف اعظم

در یک سخنرانی مورد اصابت گلوله قرار میگیرد

و کشته میشود. تشکیلات FMLN چریکها را

سازماندهی میکند و یک سیاست پیشرو همگانی

اتخاذ میکند. ۶ تن از اعضای فعال FMLN به قتل

میرسند.

۱۹۸۱: ریگان رئیس جمهور وقت امریکا کمکهای

نظامی خود را وسیعتر میکند. FMLN حمله نهایی

خود را اجرا میکند. (حمله سرانجامی). ARENA,

D Aubuisson را تشکیل میدهد.

۱۹۸۳: ۲۵ هزار تن از توده ها تا کنون به قتل

رسیده اند. Salvador Cayenta (مارسیل)

خودکشی میکند. وقتی که مشخص میشود که

مارسیل در قتل Meldia Anaya ملودیا ایانا مونتس

دست داشته و هر دو از روسای FPL بودند.

۱۹۸۴: قرارداد آتش بس از سوی ریگان رد

میشود.

۱۹۸۵: ۲ تن از درجه داران نظامی امریکایی در

رستورانی در سان سالوادور توسط FMLN کشته

میشوند.

۱۹۸۶: استراتژیهای جدید نظامی در بعضی از

مناطق بوجود می آیند بخاطر نگر داشتن آن

آغاز میکند و در ایجاد شرکتهای خصوصی نقش و فعالیت مهمی را به عهده میگیرد. (اقتصاد لیبرالیسمی)

۱۹۹۷: انتخابات سراسری و انتخابات استانی وشهری. FMLN توانستند ۲۷ کرسی را بگیرند در حالیکه ARENA ۱۱ کرسی خود را از دست میدهد و با ۲۸ کرسی در انتخابات می نشیند. FMLN ها اکنون قدرت بیشتری در شهرداریها دارند تا ARENA ها.



مناطق. گانگن ها مورد غضب دولت قرار میگیرند.

۱۹۸۷: آتش بس قطع میشود چماقداران و مزدوران دولت به کشتارهای زیادی دست میزنند. دوروتا برای پرچم امریکا خم میشود و پرچم امریکا را میبوسد.

۱۹۸۸: چماقداران و مزدوران همچنان به کشتارهای مخالفین ادامه میدهند.

۱۹۸۹: آتش بس جدید توسط راستها متوقف میشود. FMLN حمله های خود را آغاز میکند. ۶ تن از خانواده کشیش همراه با خدمه و دختر خدمه توسط مزدور تریست شده امریکایی - Atlacatl-Bataljonen کشته میشوند.

۱۹۹۰: قرارداد صلح موقت امضا میشود.

۱۹۹۱: قرارداد صلح ادامه پیدا میکند. دفتر FN به صورت رسمی تاسیس میشود.

۱۹۹۲: قرارداد صلح نهایی در مکزیکو امضا میشود. جنگ به پایان میرسد. FMLN یک حزب سیاسی میشود.

۱۹۹۳: سه تن از روسای FMLN کشته میشوند. FMLN به بسیج نیروها خاتمه میدهد.

۱۹۹۴: ممنوعیت مین گذاری در منطقه. پاکسازی مناطق مین گذاری شده. یکی از ARENA ها به نام Calderon Sol انتخابات ریاست جمهوری را میبرد. ARENA ۳۹ کرسی و FMLN ۲۱ کرسی را از ۸۲ کرسی انتخابات سراسری. نزدیک به ۴۰ هزار تن از خانواده کشته شدگان در این انتخابات رای میدهند.

ERP و RN از FMLN جدا شده و PD را تشکیل دادند.

۱۹۹۵: اتحادیه ها برای تامین خواسته های خود برای سومین بار سربازان ارتش را بسیج میکنند تا کودتا کنند و به خواسته های خودشان برسند. Calderon Sol تاسیس شرکتهای خصوصی را

لیست نشریاتی که به ادرس "پیام فدایی" ارسال گردیده اند:

کمکهای مالی و وجوه دریافتی برای آبونمان نشریه	
آلمان	ص
۲۰ مارک	
انگلستان	س-س
۶ پوند	
" ۵	ع-ک
" ۳	نشریه
" ۵۰	ع-ش(سیاهکل)
سوئد	انجمن یوتوبوری
۲۰۰۰ کرون	
" ۵۰۰	نشریه
" ۱۵۰۰	م
نروژ	س
۵۰۰ کرون	
هلند	انجمن هلند
۲۰۰ کیلن	
۲۰۰ مارک	ف
کانادا	ش
۵۰ پوند	

۱. اتحادکار، ارگان اتحاد فدائیان خلق ایران شماره ۵۰ - خرداد و ۵۱ - تیر ۷۷

۲. آوریل، ارگان جنبش مردمی ارمنه شماره ۳۲ - تیر ۷۷

۳. بولتن نظرات، از انتشارات حزب رنجبران ایران شماره ۱۲ خرداد ۷۷

۴. پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند شماره ۱۰ خرداد و ۱۱ تیر ۷۷

۵. توفان ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران شماره ۲۳ خرداد و ۲۴ تیر ۷۷

۶. راه آینده، در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم شماره ۲۳ و ۲۴ خرداد ۷۷

۷. راه کارگر ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۵۲ اردیبهشت و خرداد ۷۷

۸. کار، ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) شماره ۳۱۴ خرداد ۷۷

۹. کارگر سوسیالیست، نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران شماره ۵۳ خرداد و شماره ۵۴ تیر ۷۷

۱۰. کمون، ارگان سیاسی تئوریک شورای کار شماره ۱۴ اردیبهشت ۷۷

۱۱. گزارش، نشریه شورای دفاع از مبارزات خلقهای ایران - وین شماره ۱۲ و ۱۳ تیر ۷۷

۱۲. گنگش، نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ترکمنهای خارج از کشور شماره ۱۵ جون ۹۸

۱۳. جهان امروز، شماره ۳۰ فروردین و اردیبهشت ۷۷

۱۴. وحدت، نشریه هواداران مجاهدین خلق ایران شماره ۲۰ خرداد و تیر ۷۷

۱۵. گاهنامه همایش، همایش زنان ایرانی شماره ۱۰ یونی ۹۸

۱۶. اتحاد، جبهه اتحاد ملی میهنی ایران شماره اول ژوئن ۹۸

۱۷. پلاتفرم و ترازنامه، فعالین چپ ایران مقیم نروژ شماره ۲ تیر ۷۷

۱۸. پیام زن، نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان شماره ۲۸ فوریه ۹۸

در جنگی که در الجزایر در جریان است نفت با

ارزش تر از انسانها به شمار می آید!

روشن بین که راهبر خلقهای این نواحی به نظام حکومتی مدرن خواهند بود، میباشد. پایه های تئوریک مدل رشد الجزایر از اقتصاددانان ملی فرانسوی "فرانسوا پرو FRANCOIS PERROUX"، "دستان د برنیس DESTANNE DE BERNIS" و "سامیر امین SAMIR AMIN" گرفته شده بود.

برای سامان بخشیدن به اقتصاد الجزایر تلاش شد که با پایین نگهداشتن مصرف خصوصی به انباشت سرمایه پرداخت. از اینرو به بهای پایین نگهداشتن تولید کالاهای مصرفی، تولید کالاهای صنعتی افزایش یافت و نظام حکومتی با استفاده از شیوه های گوناگون از سرمایه گذاری در صنایع به بهای سرمایه گذاری کمتر در کشاورزی حمایت به عمل آورد. تصمیم آن بود که با الهام گیری از مدل مورد استفاده در اتحاد جماهیر شوروی در دهه های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، به کارگیری درآمد نفت کشور و با وام از دنیای پیرامون به آرزوی صنعتی کردن الجزایر و بدینگونه رشد بخشیدن به آن، پاسخ داده میشود. امر مهم دیگری که در آنزمان فکر رهبران را به خود مشغول کرده بود آن بود که قدرت نظام حاکمه میباشد در کنار بنای اقتصادی مدرن جامعه ای تهی از کشمکشهای سیاسی و اجتماعی که بتواند تضمین کننده قدرت انحصاری "فلن FLN" باشد، برپا

آمد. این نقطه نظر بر این اصل استوار است که "فیس FIS" نمایگر خط سیاسی تازه ای در الجزایر به شمار میآید. اما آیا چنین نظری از واقعیت برخوردار است؟

زمانیکه "جبهه آزادیبخش ملی (فلن FLN)" شب بین ۲۰ اکتبر و اول نوامبر سال ۱۹۵۲ مبارزه مسلحانه بر علیه قدرت استعمارگر را آغاز نمود، سازمانها و جریانهای سیاسی ای که خواهان دستیابی به راه چاره ای سیاسی و به توافق رسیدن با فرانسه بودند، ناچار به انتخاب بین حمایت از مبارزه مسلحانه و یا همکاری مستقیم و یا غیرمستقیم با نیروی اشغالگر گردیدند. نتیجه آن شد که سازمانها و جریانهای سیاسی ناچار به قبول رهبری جبهه ای شدند که فاقد نظرات ایدئولوژیک و یا در بهترین وجه، دارای نظرات ایدئولوژیک بسیار محدودی بود. در خلال جنگ آزادیبخش بر علیه فرانسه به این تصور که وحدت خلق الجزایر شیوه ای برای پیش بردن هرچه بیشتر نبرد جاری در الجزایر میباشد، شاخ و برگ بسیار داده شد. در دهه های پنجم و ششم قرن بیستم میلادی، دورانی که در خلال آن بنای کشورهای تازه به استقلال رسیده در جریان بود، در جهان عرب این تصور وجود داشت که راه از میان بردن وابستگی های ناحیه ای، ایلی و قومی، اعطای قدرت سیاسی به گروه محدودی

بودند. پس از یک محاکمه فرمایشی و نمایشی به ۱۲ سال زندان محکوم شدند. در ماه مارس ۱۹۹۲ فیس به بهانه این که برخلاف نص قوانین موجود حزبی مذهبی میباشد، منحل اعلام گردیده و فعالیتش ممنوع اعلام شد. جای توجه دارد که این قانون دلیلی برای پایان بخشیدن به فعالیتهای دو حزب دیگر، "جنبش جامعه اسلامی (حماس)" و احیاء اسلامی (ناهدا)" که هر دو بر نقش پایه ای مذهب در جامعه و امور جامعه تاکید به عمل می آورند، نشده است!

بر اساس گزارش "سازمان عفو بین الملل"، در مدت زمانی که از قطع جریان انتخابات در سال ۱۹۹۲ و اعلام عدم قبول نتیجه آن از جانب حکومت الجزایر میگذرد بیش از هشتاد هزار نفر در جریانهای جنگ داخلی جاری در این کشور به قتل رسیده اند. بیشتر این عده افراد غیر نظامی هستند. بیش از صدتن از اتباع کشورهای بیگانه و شصت تن روزنامه نگار نیز از جمله قربانیان این فاجعه جاری بوده اند.

دفاعی که معمولا با جانبداری از قطع انتخابات و رد نتیجه آن ابراز میشود آن است که این عمل تنها وسیله نجات دمکراسی موجود در الجزایر از بنیادگرایان اسلامی و وابستگان به این جریان فکری که هرگز اعلام نکرده اند که برای دمکراسی و اصول پایه ای آن احترام قائل هستند، به شمار می

جنگ داخلی الجزایر در رسانه های عمومی به عنوان نبردی میان نظام اجتماعی غیرمذهبی حاکم و بنیادگرایان اسلامی ترسیم میشود. با چنین دیدی کشتاری که مذهبیبون به راه انداخته اند ظالماتنه ارزیابی شده و کشتار نظامیان کودتایی حاکم تاسف بر انگیز خوانده میشود. اما بررسی دقیقتری مرز بین دو جناح درگیر را از میان برده و به تعداد پرسشها و ابهامات موجود در مورد این جنگ می افزاید. در زیر مقاله ای که به قلم "پیر گیلی Pierre Gilly" در نشریه آریبتارن (کارگر) (ارگان سندیکالیستهای سوئدی) به چاپ رسیده است، این جنگ را از این زاویه مورد بررسی قرار داده است.

نادر ثانی

زمانیکه که مقامات دولتی نخستین انتخابات آزاد الجزایر را که در اوایل سال ۱۹۹۲ در جریان بود، قطع نمودند مشخص بود که "جبهه آزادیبخش اسلامی (فیس FIS)" در حال دستیابی به پیروزی چشمگیری میباشد. پس از قطع ناگهانی جریان انتخابات، مقامات دولتی که میخواستند فیس را از جریانهای سیاسی دور کرده و به فعالیت آن خاتمه بخشند، بیش از ده هزار نماینده انتخابی و وابستگان این جریان را دستگیر کرده و بدون محاکمه به زندان انداختند. پس از گذشت چند ماه در ماه ژوئیه ۱۹۹۲، دو رهبر این جریان عباس مدنی (دبیرکل) و علی بلحاج (معاون اول دبیرکل) که از ماه ژوئن ۱۹۹۱ به زندان افکنده شده

نماید. از اینرو اقداماتی به عمل آورده شد که به موجب آنان تمامی شهروندان الجزایر به نظام حکومتی، که حقوق مادی مشخصی را برای شهروندان ضمانت کرده بود، وابسته شدند.

در خلال سالهای دهه ۱۹۸۰ و در سالهای نخستین دهه ۱۹۹۰ اقتصاد الجزایر به دلیل کاهش روزافزون بهای نفت و درآمد ناشی از آن، وامهای کلان خارجی و واردات روزافزون برای تامین نیازهای جمعیتی در حال رشد، با دشواری روبرو شد. اما رهبران که گویا به زندگی در ناز و نعمت عادت کرده بودند، به زندگی مرفه خود که برپایه مزایای بسیار برای آنان و بهره برداری مجاز و غیرمجاز از واردات انحصاری نظام حکومتی بنا شده بود، ادامه دادند. در این زمان بود که در جامعه الجزایر که به شکل نظامی یک حزبی اداره میشد، مساجد نقش تنها مکانی را که در آنها میشد در مورد مسائل و مشکلات جاری به بحث نشسته و سیاست دولت را به نقد کشید، را به دست آوردند. و درست از اینرو جای تعجب نبود که نقد قدرت نظام حاکمه بیشتر از آنکه جامعه ای سیاسی داشته باشد، دارای جامعه ای اخلاقی بود.

"فیس FIS" و هم‌ریشگی با "فلن FLN"

اگر دو جریان "فیس FIS" و "فلن FLN" را در زمان پیش از پروسه های انطباق جامعه الجزایر با اقتصاد بازاری و برپایی دموکراسی غربی که از سال ۱۹۸۹ در الجزایر آغاز شد مورد مطالعه قرار دهیم متوجه خواهیم شد که این دو جریان

پیش از آنکه دارای اختلاف باشند از شباهت برخوردار میباشند.

یکی از این شباهتها این میباشد که هر دو جریان خلق را یکپارچه انگاشته و معتقدند که یک حزب سیاسی میتواند خواسته این خلق یکپارچه را کانالیزه کرده و در راه تحقق بخشیدن به آنها فعالیت نماید. شباهت دیگر و اساسی این دو جریان اعتقاد آنها به این امر است که نظام حکومتی میتواند ضامن رشد اقتصادی کشور و امنیت مادی شهروندان آن باشد.

و از اختلافات بگوییم: "فیس FIS" ضد سقط جنین است. امری که "فلن FLN" دیگر با آن مخالفت نمی ورزد. "فیس FIS" مخالف کار زنان در خارج از خانه (به استثنای کار در مدرسه، خدمات بهداشتی و معدود بخشهای دیگر) است و آنها در کشوری که درصد زنان شاغل در زمره بالاترین در بین تمامی کشورهای جهان به شمار میروند یکی از دست اندرکاران این جریان این ایده را مطرح کرده است که زمانیکه الجزایر تبدیل به یک کشور اسلامی گردیده و قوانین اسلامی در آن به کار گرفته شوند دیگر احتیاجی به نیروی پلیس در این کشور نبوده، میتوان آنرا منحل اعلام نموده و پول صرفه جویی به این دلیل را میتوان برای دادن کمک مالی به زنانی که از کار غیر مجاز چشم پوشی نموده و در خانه میمانند، به کار گرفت.

اساسی سیاست فیس همان سیاست کهن فلن بوده و تنها جلالی اسلامی به آن داده شده است. جالب و تعجب برانگیز این امر است که در انتخابات اخیر بسیاری از هواداران "فلن FLN" به "فیس FIS" رای دادند!

واقعیتی که وسایل ارتباط جمعی کمتر به آن اشاره میکنند آن است که نظام حاکمه آنها هم رهبران "فیس FIS" را فناتیک ارزیابی نمیکند و در بسیاری از مواقع به آنها پس از یک توبه ساده و مجازاتی کوتاه مشاغل مهم دولتی را پیشنهاد مینماید! "احمد مرانی" نمایشگر خوبی از این امر است. او که مدت مدیدی رهبر کمیسیون مسائل اجتماعی در "فیس FIS" بود، پس از سال ۱۹۹۲ در سه دولت گوناگون الجزایر به سمت سفیر الجزایر در عربستان سعودی به کار مشغول میباشند. نمونه دیگر "هاشمی ساهونوی" است. او که گفته میشود پایه گذار یکی از اولین گروههای تروریستی در الجزایر، "هیجا و تکفیر"، بوده است، پس از دخالت مستقیم مقامات دولتی توانسته است مغازه ای را که قبلاً مصادره شده بود پس گرفته و به فعالیت اقتصادی مشغول باشد.

به رهبرانی از "فیس FIS" که خواستار آن باشند که از مقامات بالای دولتی برخوردار بوده و یا در بخش خصوصی فعالیت داشته باشند اجازه این امر داده شده است! و این به خودی خود امر تازه ای در الجزایر نمیباشد: گویا که "فلن FLN"، به دلیل اتخاذ سیاست مردم پسندانه، همواره بالاترین مقامات را در وزارتخانه های دادگستری، آموزش و پرورش و

امور مذهبی برای سیاستمدارانی که بیش از دیگران مذهبی میباشند، رزرو کرده است!

میتوان گفت که آنچه وسایل ارتباط جمعی غرب در رابطه با آنچه که در الجزایر میگذرد به میان آورده اند از سه مشخصه برخوردار بوده است:

۱- آنچه را که مقامات دولتی الجزایر به مثابه "کشتارهای بیرحمانه تروریستهای اسلامی" اعلام نموده اند بدون بررسی موشکافانه آنها به همین شکل به توده ها در کشورهای خود منتقل نموده اند. جالب این است که این امر بدون توجه به تذکرات بسیاری از کارشناسان، از جمله سازمان عفو بین الملل، که معتقدند که مقامات الجزایری دارای مسئولیتی مستقیم و یا غیرمستقیم در این ترورها میباشند، صورت گرفته است.

۲- به جرایم مکرر، مستند و اساسی ای که نظام حکومتی الجزایر بر علیه شهروندان خود در امر حقوق بشر مرتکب میشود توجه مورد نظر ادا نشده و به سادگی از کنار این جرایم گذشته میشود. شاید این امر از آنرو صورت میگیرد که فرض میشود که این جرایم با هدفی نیک، مبارزه با تروریستها و تروریسم، صورت میگیرند.

۳- وسایل ارتباط جمعی غرب در بسیاری از موارد از یافتن و روشن کردن وجود چهارچوب و نمایی مشترک از کشتار و ویرانگری ابا نموده اند. این امر به آن منجر شده است که کشتارها بی دلیل و کور تصور شده و به شکل هدفی در خود برای گروههایی که دولت الجزایر و وسایل ارتباط جمعی

غرب آنها را تروریستهای فئاتیک مسلمان می نامند، به نمایش درآورده میشود.

صنایع نفت و گاز مورد حمله قرار نمیگیرند!

"لوییس مارتینس LUIS

MARTINEZ" در مقاله ای که از وی در سال ۱۹۹۷ در یکی از نشریات سیاسی فرانسوی به چاپ رسیده است در مورد پایه های مادی جنگ جاری در الجزایر بیان میدارد که یکی از پایه های اساسی قدرت اسلام گرایان الجزایری آن است که آنها به بسیاری از افرادی که به دلیل تغییرات اساسی و پایه ای اجتماعی به وجود آمده در پنج سال اخیر در جامعه الجزایر با مشکلات بسیار مواجه شده اند، رو کرده اند. مارتینس بیان میدارد که درست همین تغییرات مشکلی اساسی در راه امکان دستیابی به راه حلی مسالمت آمیز در الجزایر میباشد.

مارتینس معتقد است که جنگ داخلی "اقتصادی غارتگرانه" به وجود آورده است. اقتصادی که براساس آن دو دشمن به ظاهر خونی، نظام حکومتی غیرمذهبی و اسلام گرایان، در وابستگی جدایی ناپذیری نسبت به هم به سر میبرند.

اسلام گرایان فعالیت خود را به مبارزه با نیروهای امنیتی رژیم محدود نمیکند. هدف آنان براساس گفته خود آنان، براندازی طاغوت میباشد. اسلام گرایان بیان میدارند که هدف جهاد تنها از میان بردن کفار نبوده بلکه از میان بردن امکانات اقتصادی آنان است.

جالب اینجاست که خرابکاری های بسیار گروههای اسلامی نظام حکومتی را تضعیف نکرده است. غلیرغم همه این خرابکاری هایی که در سالهای اخیر صنایع نفت و گاز کشور (که ۹۵ درصد صادرات کشور را تشکیل داده و هرسال حدود دوازده میلیارد دلار به بودجه دولتی میبخشد) مورد حمله ای قرار نگرفته اند! البته صحرا جای مناسبی برای مبارزه مسلحانه نبوده و کارگران صنایع نفت و گاز علاقه ای به هدفهای اسلام گرایان از خود نشان نداده اند. اما این امر به هیچوجه نمیتواند توضیح گر واقعیت یاد شده در بالا باشد.

با وجود جاری بودن جنگ داخلی خانمان برانداز، اقتصاد الجزایر در سالهای اخیر بهبودی قابل توجه یافته است. کافی است یادآور شویم که الجزایر که در سال ۱۹۹۲ نزدیک به ورشکستگی اقتصادی بود، توانسته است که خود را از این مخمصه نجات داده و در سال ۱۹۹۷ ذخیره مالی معادل پنج میلیارد دلار داشته باشد! نکته جالب دیگر آنکه در خلال این سالها ۲۲ قرارداد گوناگون با حدود ۲۰ شرکت بین المللی نفتی در زمینه کشف و استخراج مشترک نفت و گاز منعقد شده است.

اما اسلام گرایان در عوض اینکه نوک تیز حمله خود را بر ضربه زدن به صنایع گاز و نفت که موتور حرکتی اقتصاد الجزایر میباشد متوجه نمایند. حملات خود را بر شرکتهای دولتی و بخصوص شرکتهایی که ضرر داده و بانک جهانی از دولت الجزایر خواسته است که به ادامه کمک اقتصادی به

آنها خاتمه بخشد، متمرکز کرده اند! در خلال سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵ بیش از پنجاه هزار تن بخاطر حملات ویرانگرانه به چنین شرکتهایی بیکار شده اند. این حملات در عمل به دولت این امکان را داده است تا تغییراتی را که بانک جهانی از آن خواسته است در حیات اقتصادی کشور به وجود آورد، به اجرا درآورد.

پاسخ نظام حکومتی به موج تروریسم آن بوده است که بخشهایی را که مورد حملات پیاپی قرار گرفته اند خصوصی نماید. چرا که آنچه که در مالکیت خصوصی قرار دارد مورد حملات گروههای اسلام گرا قرار نمیگیرد! دستوری که در مورد خصوصی سازی بخش حمل و نقل دولتی در اواخر سالهای دهه ۱۹۸۰ صادر شده بود در زیر فشار جنگ داخلی جامه عمل به خود گرفت!

مارتینس بیان میدارد که صنعت سیمان نمونه دیگری بر آنکه جنگ داخلی چگونه اقتصاد جامعه را به تغییر درآورده است، میباشد. تا سال ۱۹۹۲ سیمان از جمله کالاهایی بود که به دشواری فراوان یافت میشد. در خلال سالهای دهه ۱۹۸۰ تحت فشار رشد سریع و بالای جمعیت هرسال به طور متوسط سی هزار مسکن ساخته میشد. در افتتاح در سال ۱۹۹۲ کارخانه سیمانی که با بهای ۶۰ میلیون دلار برپاشده بود، ویران گردید. پس از آن بخش خصوصی ساخت سیمان را به عهده گرفت و امروز این بخش تقاضای موجود را برآورد مینماید. تعجب برانگیز اینکه در خلال سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۵، سالهایی که صنعت ساختمان تحت

تهدید تروریستی قرار داشته است، نظام حکومتی موفق به ساخت بیش از صد هشتاد هزار واحد مسکونی شده است!

اسلام گرایان در عوض اینکه نوک تیز حمله خود را بر ضربه زدن به صنایع گاز و نفت که موتور حرکتی اقتصاد الجزایر میباشد متوجه نمایند، حملات خود را بر شرکتهای دولتی و بخصوص شرکتهایی که ضرر داده و بانک جهانی از دولت الجزایر خواسته است که به ادامه کمک اقتصادی به آنها خاتمه بخشد، متمرکز کرده اند

نتایج اقتصادی جنگ داخلی آنگونه است که گویا اسلام گرایان درصدد راه اجرای برنامه ای را که دولت برای تغییر و تبدیل ساختمان بندی کشور تهیه نموده است، هموار نمایند. حملات اسلام گرایان آنگونه است که دولت به عوض اینکه ناچار باشد برخی از شرکتهای دولتی را تعطیل کرده، بدینگونه به میزان بیکاری ناچار از سیاست دولت افزوده و به نارضایتی عمومی از دولت دامن بزند، بتواند این شرکتهای را "به ناچار" تعطیل کرده و بدینگونه بدون دامن زدن به جو نارضایتی خواسته های بانک جهانی پول را برآورده بنماید!

و به راستی تحقیقی همه جانبه در مورد کشتار بیرحمانه و کور دهقانان روس تاهای اطراف "الجزیره"، پایتخت الجزایر، ضروری نیست تا به درک این واقعیت برسیم که گویی کاسه ای زیر نیم کاسه این اصل که همه چیز زیر سر قهر بیرحمانه مسلمانان

بنیادگرا است"، میباید. سازمان عفو بین الملل گزارشهای متعددی در مورد کشتارهایی که تنها چند کیلومتر و در برخی از موارد تنها چند صد متر دور از پایگاههای نظامی صورت گرفته اند، ارائه داده است. در یکی از گزارشهای خود، "الجزایر نوامبر ۱۹۹۷" این سازمان به نقل قول از شاهدانی پرداخته است که با چشمان خود شاهد بی تفاوتی کامل و منفعل بودن نیروهای امنیتی در مورد کشتارهای شبانه ای که در پاره ای از موارد از رخ دادن آن اطلاع کامل داشته اند، بوده اند. در بسیاری از موارد کشتارگران یا وابستگان به نیروهای امنیتی (شبه نظامیان) بوده اند که با اطلاع و خواسته نظام حکومتی مسلح شده اند و به جستجوی نیروهای مخالف و یا خویشاوندان آنها فرستاده شده اند تا آنها را نابود کنند و یا اسلام گرایانی هستند که به جستجوی همکاران نیروهای امنیتی و یا وابستگان آنها آمده اند تا از آنها انتقام گرفته و آنها را به قتل برسانند.

یکی از نتایج غیرمستقیم کشتارهای جاری در الجزایر آن بوده که دهقانان بسیاری از روستاها فرار کرده و به شهرها پناه میبرند. درست از اینرو الحاق قطعات زمین به یکدیگر و ایجاد مزارع بزرگ کشاورزی، آنچه که فرانسویها قبل از انقلاب الجزایر و دستیابی به آزادی از جنگال استعمار، به آن مشغول بودند آسانتر میشود. این عمل که منطبق با خواسته های اقتصاد اجتماعی هرچه بازتر و وابسته به بازار است با سرعت هرچه بیشتر در حال انجام گرفتن در الجزایر میباشد.

بدینگونه عملیات نظامی اسلام گرایان همزمان هم در شکل توزیع اجتماعی ثروت تغییر به وجود آورده و هم به سرعت پروسه لیبرالیزه کردن اقتصاد کشور را یاری میبخشد. تجار و گانگسترها نه تنها نیازهای مالی اعمال اسلام گرایان را برآورده میکنند بلکه به آنها توان مالی میبخشند تا بتوانند مدارس دخترانه برپا کرده، موسسه های کاریابی به راه انداخته و به نیازمندان کمکهای مادی برسانند و بدینگونه در میان توده های شهری از وجهه ای بالاتر برخوردار گردند. جالب توجه اینجاست که لیبرالیزه شدن اقتصاد کشور و قوانین آن به اسلام گرایان این امکان را داده است تا پولهای سیاه و غیرمجازی را که به هر شکل در اختیار آنها قرار داده است در جریان سرمایه گذاری قرار داده و یا به انحاء دیگر سفید و مجاز کنند!

آنان که در مورد انتخابات سال ۱۹۹۲ و نتایج آن تحقیق کرده اند براین عقیده اند که پیروزی "فیس FIS" در این انتخابات بیش از هرچیز وابسته به این واقعیت بوده است که اوضاع اقتصادی بسیاری از افراد طبقه متوسط جامعه در سالهای پیش از انتخابات رو به وخامت گذاشته و از اینرو آنان به امید آنکه بتوانند از بن بست اقتصادی بیرون آیند به "فیس FIS" رای داده اند. اما از نظر این صاحب نظران جریاناتی مانند "جیا GIA" (یکی از شناخته شده ترین و معروفترین گروههای تروریستی اسلام گرایان)، و هواداران آن از زمره جریانات و افرادی به شمار می آیند که هرگز نتوانسته اند به جامعه راه یابند. اگر این نقطه نظر درست باشد می باید در امتداد

زمان گروهها و جریانات اسلام گرایی که بیش از دیگران حامی اعمال قهر کور میباشند، زمانیکه شور انقلابی آنان در موضع بسیار آرامتر و محافظه کارانه تر تجار گره بخورد، در خود حل شده و بخودی خود نابود خواهند گردید. آنچه برخلاف چنین نظری ابراز وجود میکند این واقعیت است که مدتهاست گروههای امنیتی تا آن اندازه در "جیا GIA" و گروههای مانند آن نفوذ کرده اند که دیگر این گروهها از حالت گروههایی که فعالیت مستقل دارند درآمده اند.

هدف جنگ داخلی الجزایر چه میتواند باشد؟

جنگ داخلی الجزایر بیش از هرچیز نبردی میان از یک سو تصویری که خواستار پایه گذاری جامعه ای است که حقوق مادی مشخصی برای شهروندان آن تضمین شده باشد و از سوی دیگر رژیم حاکمی که میخواهد مکانیسم های اقتصاد بازاری و سیستم چندحزبی را با وجود و ادامه قدرت "فلن FLN" بر حیات سیاسی کشور در الجزایر پیاده کند، میباشد. در این راستا میتوان گفت که جنگ داخلی در واقع میدان مبارزه میان "فیس FIS" که میخواهد شانسی دوباره به سیستم کهن موجود در الجزایر (اما اینبار تحت هدایت و نظارت خود) بدهد و رهبری کهن "فلن FLN" که تلاش کرد با برگزاری انتخابات آزاد و باز کردن راه برای اقتصاد بازاری مشروعیتی مجدد برای خود کسب نماید میباشد.

"لاهواری آدی LAHOUARI ADDI"، پروفیسور جامعه شناس الجزایری در کتاب معروف خود

"دمکراسی در الجزایر" که در سال ۱۹۹۲ به چاپ رسیده است بیان میدارد میتوان گفت که مساله الجزایر در بعدی عمیقتر نشانه ای از آن است که الجزایر هرگز نتوانسته است در فرهنگ خود زیربنایی داخلی برای ساخت جامعه ای نوین به دست آورد.

این امر بدیهی است که قدرت استعماری فرانسه نه تنها خواست مردم الجزایر برای دستیابی به یک دمکراسی از مدل موجود در غرب را از آنان سلب کرده است بلکه به شکلی کاملاً پایه ای توان بحثهای ایدئولوژیکی بومی را که در چهارچوب سیستم فکری فرانسوی نباشد از آن گرفته است. گذشته از این ضربه بزرگ که به حیات ایدئولوژیکی الجزایر وارد آمده است باید گفت که شرایط به وجود آمده در خلال و پس از جنگ آزادیبخش آنچنان بود که "فلن FLN" توانست در خلال و پس از رهایی گفتگوی ایدئولوژیکی را در گلو خفه کند.

"لاهواری آدی" مینویسد که استعمار، جبهه واحد در جنگ آزادیبخش و درآمد هنگفت نفتی از جمله مهمترین عواملی بودند که به دولت وابسته به "فلن FLN" امکانات تاریخی، ایدئولوژیکی و اقتصادی پیاده کردن یک آزمایش بزرگ اجتماعی را ادا کردند. آزمایشی که برپایه افسانه یکپارچگی خلق الجزایر تحت رهبری "فلن" استوار بود و توانست با تبلیغات بسیار در مورد مدرن کردن کشور هرچه بارورتر گردد.

اما زمانیکه میزان بیکاری در الجزایر رویه افزایش گذاشته و از

میزان کالاهایی که با یاری اقتصادی دولت در ویتزهای مغازه ها خودنمایی میکردند در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ کاسته شد، نارضایتی عمومی رو به افزایش گذاشت. در اینجا بود که دولت برای رها کردن خود از تعهداتی که برعهده گرفته بود به تلاش مشغول شد. اما در اینجا بود که پیاده کردن سیستم اقتصاد بازاری و سیستم سیاسی چند حزبی در تضاد مستقیم با تبلیغات سی ساله "فلن FLN" قرار گرفت. در اینجا بود که خلق الجزایر در انتخابات ۱۹۹۲ شرکت کرده و در واقع نه به "فیس FIS"، بلکه به ادامه شرایط گذشته رای داد. مردم الجزایر میخواستند که سیستم کهن را حفظ

کنند، اما از آنجا که دیگر اعتقاد خود را به "فلن FLN" و رهبران کهن آن از دست داده بودند از آن روی برگرداندند. "فیس FIS" از آنرو توانست در این انتخابات پیروز شود که خود را به عنوان راهروان "فلن FLN" راستین به همگان معرفی کرده بود.

ایران از دریچه آمار

* بنابه آمار منتشره از سوی ارگانهای رژیم در سال جاری تورم در سطح جامعه از مرز ۲۰ درصد گذشته است و این در حالی است که رژیم در سال جاری تنها ۱۷/۵ درصد بر میزان دستمزدها افزوده است.

* به گزارش مجله پیام امروز، ظرف مدت کوتاهی حداقل ۲۰۰ واحد صنعتی در گوشه و کنار کشور تعطیل شده اند و این امر منجر به تشکیل "کمپته بحران" در وزارت صنایع شده است. تنها در استانهای قزوین و همدان و لرستان ۱۷۶ واحد صنعتی به دلیل کمبود و گرانی مواد اولیه و عدم اختصاص ارز کافی تعطیل شده اند.

* به گفته علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر رژیم، در ایران هر ساله ۲/۱ میلیون نفر نیروی کار در جستجوی شغل هستند. نرخ بیکاری تنها در استان کردستان ۱۵ درصد است. روزنامه رسالت عنوان کرده که ۳۷ درصد از نیروی کار در خرمشهر بیکار هستند و این شهر بالاترین رقم بیکاری در کشور را داراست.

* مدیر کل برق روستایی وزارت جهادسازندگی اعلام کرد که هم اکنون حداقل ۲۵۰۰ روستای بالای ۲۰ خانوار در کشور فاقد برق هستند. همچنین وزیر جهاد سازندگی اعلام کرد که ۳۰ هزار روستا از امکانات دولتی کاملاً بی بهره اند.

پیام فدایی و خوانندگان

سوئد

ر-ب
با دروهای مبارزاتی. بدنبال دریافت نامه تان در مورد ارسال نشریه به آدرس تان اقدام کردیم. موفق باشید.

ر-ع
با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. از توجه تان به مسایل نشریه سپاسگزاریم. در رابطه با ترجمه هایی که در "پیام فدایی" درج میگردد توجه تان را به این نکته جلب میکنیم که درج این ترجمه ها در نشریه به مفهوم تائید یا نزدیکی با مواضع سازمانها، احزاب و نویسندگانی که این مقالات متعلق به آنهاست نبوده و ما صرفاً جهت اطلاع خوانندگان نشریه از مباحثات جاری در صفوف نیروهای مدعی دفاع از مارکسیسم مبارزت به درج آنها میکنیم. در ضمن کتابی که فرستاده بودید، رسید. متشکریم. برایتان در پیشبرد فعالیتهای مبارزاتی و فرهنگی آرزوی موفقیت و پیروزی داریم.

سوئیس

ر-ب
با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. باسپاس از تذکری که داده اید از توجه تان به چگونگی نگارش مقالات پیام فدایی سپاسگزاریم. پیروز باشید.

نروژ

کتابخانه فرهنگسرای ایران - نروژ
با سلام. بدینوسیله دریافت نامه تان را به اطلاع میرسانیم.

آلمان

ر-ع.ج- کاسل
با خوشحالی از دریافت نامه و قدردانی از تلاش جهت وصل ارتباط با سازمان، به اطلاعات میرسانیم که در رابطه با مسایل مورد اشاره در نامه ات، پاسخ جداگانه ای برای شما ارسال شده است. پیروز باشید.

ر-م

با دروهای انقلابی. نامه تان که حاوی مشخصات یکی از رزمندگان شهید سازمان بود را دریافت کردیم. با تشکر از همکاریتان برایتان آرزوی موفقیت داریم.

امریکا

ر-ب

با دروهای مبارزاتی. نامه ات رسید. از اطلاعاتی که فرستاده بودی، سپاسگزاریم. از اینکه نشریه به تعدادی که خواسته بودی بدستت نرسیده، متاسفیم و امیدواریم که از این شماره به بعد این مشکل برطرف گردد. پیروز باشید.

ر-م

با دروهای انقلابی. نامه تان را دریافت کردیم. با توجه به آدرسی که برایمان فرستاده اید، نشریات سازمان برایتان ارسال خواهد شد. در رابطه با چگونگی ارسال وجه آبونمان و کمک مالی میتوانید هم از طریق پست و هم چک بانکی اقدام نمایید. موفق باشید.

انگلستان

ر-ح

با دروهای مبارزاتی. نامه ات رسید. در اولین فرصت جهت تماس اقدام خواهیم کرد.



نقت خاور میانه (قسمت دوم)

به مناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس اسرائیل

نوشته: پالین

برگردان به فارسی: ابهرنگ

یهودیان در توهم

تخیل اسرائیل بمعنای دولتی متشکل از عده ای یهودی مهاجم و نژادپرست که ابتدایی ترین حقوق انسانی فلسطینیان را سرکوب مینمایند، هم ساده لوحانه و هم غیرواقعی خواهد بود. خود جامعه یهودیان اسرائیل، در درون خود، طرح منقوشی است از سرکوب و ستم.

رهبران اولیه سازمان صهیونیست جهانی، برپایه این دلیل روشن که "حاکمیت یک ملت بر ملتی دیگر امری است نامشروع"، با ایده استقرار دولت یهود در فلسطین مخالفت نموده بودند. دیوید بنگوریان، که بعدها اولین نخست وزیر اسرائیل شد در ایام اولیه کار خود اعلام کرده بود که او هرگز با ایجاد دولت یهود، که "نهایتاً به معنای سلطه یهودیان بر اعراب فلسطین خواهد بود" موافقت نخواهد نمود: "بیاییم و پا روی حق نگذاریم.... از نقطه نظر سیاسی، ما بدانان تهاجم نموده و آنان در برابر این تهاجم از خود دفاع می نمایند.... این کشور بدانها تعلق دارد چرا که وارثان آن میباشند، حال آنکه ما برآن با میگذاریم و میخواستیم در آن اقامت نماییم. از نظر آنان این بدان معنا است که ما میخواستیم مین آنان را، در حالی که خارج از آن بسر میبریم، از دستشان بدر آوریم." در واقع، این تنها در ۱۹۲۲ بود که نهضت صهیونیست، پیدایش دولت اسرائیل را رسماً متعهد گردید.

به خاطر نبود اسلحه، به جای تفنگ چوب و چماق در اختیارشان قرار داده شده و مجبور گردیده بودند تا در "جنگ استقلال" ۱۹۴۸ به عنوان جبهه تدافعی در برابر نیروهای نظامی اعراب عمل نمایند، جان خود را از دست دادند. متأسفانه، سرنوشت وحشت انگیز یهودیان قربانی در جنگ تا آن حد مورد تبلیغات دولت اسرائیل واقع گردیده بود که حتی نوام گلدمن؛ رئیس سازمان جهانی یهود (۱۹۶۸-۱۹۵۶) در ۱۹۸۱ عنوان نمود که "ما باید این مطلب را درک نماییم که رنج و محنت یهودیان در جریان سالهای کشتار دسته جمعی دیگر به عنوان یک وسیله دفاعی کاربرد نخواهد داشت و می باید از استفاده آن به عنوان توجیهی برای هریک از اعمال خود، اجتناب نماییم.... این مطلب نباید برای توجیه سیاستهایی که از نقطه نظر سیاسی شبیه برانگیز و از جنبه اخلاقی غیرقابل دفاع میباشند، به غلط مورد استفاده قرار گیرد."

مهاجران یهودی اروپایی و روسی ساکن در فلسطین پیش از جنگ جهانی دوم، برای گریز از یهودستیزی غیر قابل تحمل و جنایاتی که طی دو هزار سال، (تنها با وقفه های کوتاه در برخی ایام)، علیه آنان روا داشته شده بود دست به مهاجرت زده بودند. این اعتقاد عمیق ابتداً مذهبی و سپس فرهنگی یهودیان که فلسطین را موطن حقیقی خویش دانسته و از هنگام بیرون رانده شدن از این منطقه توسط رومی ها، برای بازگشت به این دیار هر روز دعا میکردند، تا اندازه زیادی ناشی از واقعیت تاریخی فوق بود.

قتل عام یهودیان که منجر به کشتار دسته جمعی دوسوم یهودیان اروپایی گردید، صدها هزار یهودی بازمانده در کمپ های دی. پی. (کمپ آوارگان) از خود باقی گذاشت. این بازماندگان سالیان مدید، در حالی که در شرایطی سخت بسر میبردند سعی در اخذ ویزای امریکای شمالی داشتند. به عبارت دیگر؛ برای اکثریت این افراد، فلسطین هرگز راه حلی مطلوب جهت برون رفت از شرایط سخت زندگی در این کمپ ها تلقی نمیشد. دهها هزار تن از این بازماندگان- در شرایطی که همونوعان یهودی آنان در امریکا از لایحه قانونی ورود این کمپ نشینان به امریکا هیچ حمایتی به عمل نمی آوردند تا بدین وسیله برای این یهودیان چاره ای جز فلسطین باقی نماند- جان خویش را در درون این کمپها از دست دادند.... در اینجا باید خاطر نشان گردد که رهبریت جامعه یهودیان ایالات متحده، در هیچ مقطعی طی دوران جنگ و قتل عام یهودیان، هرگز قدمی در جهت نجات جان آنان برنداشته؛ برعکس انرژی خود را در راستای برنامه های دوران پس از جنگ معطوف ساخت. هزاران تن دیگر از بازماندگان جنگ به مجرد ورود به اسرائیل، در حالیکه

آنان این پیشنهاد را پذیرفته اند. حال آنکه این باور افسانه ای که تمامی شهرک نشینان یهودی مستقر در مناطق اشغالی به خاطر دلایل مذهبی در آنجا اسکان کرده اند، از سوی رسانه های تبلیغاتی طبقه حاکمه بیش از هر چیز دیگر قابل قبول نشان داده میشود.

سوی دیگر نفرت و انزجار ثه فرادیمیان در تصادم با اشک نازیم (یهودیان اروپایی) میباشد. ثه فرادیمیان، اینان و منجمه ساکنین کی بوتسیم (مزارع اشتراکی) یعنی کسانی که ثه فرادیمیان در صنایع در حال توسعه آنان بعنوان نیروی کار وارداتی به خدمت گمارده شدند را بیدادگران خویش میدانند. در واقع، بین این دو گروه؛ یعنی اشک نازیمیان و ثه فرادیمیان، رابطه اقا و نوکری پدید آمد. یهودیان اروپایی کی بوتس که شمار آنان تقریباً بالغ بر ۳۰۰ هزار نفر میباشد در هیات سرور و اعراب یهودی در حکم نوکر میباشند. ساکنان کی بوتسیم، با زندگی در درون محیط اجتماعی بسته خویش و اصول و ارزشهای شبه سوسیالیستی شان، خود را با مباهات تمام از طبقه کارگر سایر نقاط و منجمه برادران یهودی عرب خویش جدا میخوانند. حزب لیکوت، به عنوان آلترناتیوی موجود در برابر حزب کار، دسته جاتی از عناصر مادون طبقاتی گرفته تا قشر میانی جامعه را به خود جلب نموده و حامل عناصر به غایت شوینیستی و مذهبی میباشد. حزب مذکور برای اولین بار، و عمدتاً بواسطه آنکه خود را نافی شیوه های دور و سالوسانه غربی و مدافع حقوق نا آزمون پامال شده ثه فرادیمیان نشان داده بود، در انتخابات ۱۹۷۷ پیروز گردید. این پیروزی انتخاباتی با برخوردی خصمانه علیه اشک نازیمیان جشن گرفته شد. برای مثال، در محله های اشک نازیمیان آرم حزب نازیست آلمان را با این شعار پشت درب خانه ها ترسیم نمودند: "اشک نازیم برگرد آشویتس، تره لینکا، برگرد دلاخو."

البته در این مورد هم مثل اغلب موارد، روابط شدیداً کینه توزانه و نفرت متقابل که در میان اجتماع یهودیان وجود دارد، علیرغم وجود عوامل ثانوی، بنیاداً بر پایه تقسیم طبقاتی استوار میباشد. اگر چه، کل این مطلب با مهیا ساختن تأمینات

در همان حال، حاکمان اسلامی در منطقه خاورمیانه، با استفاده از "آیات مقدس" نژادا تعصب آمیز و اشاعه جعلیات فتنه انگیز در مورد یهودیان، توانسته بودند توده ها را صدها سال به تهاجم علیه آنان ترغیب نمایند. ادعاهای حکام کشورهای عربی مبنی بر آزادمنشی سنتی و رفتار عادلانه با یهودیان ادعایی است دروغین. هرکجا که یهودیان تحت حاکمیت اسلام زیسته اند، غالباً چنین پیداست که اوضاع و احوال شان بواسطه و براساس تصاویر منفی قرآن از یهودیان رقم زده شده است. آموزش اینگونه تصاویر منفی، در بسیاری از نظامهای آموزش عمومی موجود در این منطقه، بخشی ترکیبی در سیستم آموزشی میباشد. برای نمونه، در کتب درسی سال دوم دبیرستان در سوریه آمده است که: "یهودیان..... در تبعید و تحقیر زیستند چرا که ذاتاً فرومایه، طمعکار و دشمن بشریت اند." این تنها یک نمونه از نمونه های بسیار و یافتنی در کشورهای عربی است. از بیش از ۸۵۰ هزار یهودی ساکن در سرزمینهای عربی پیش از تشکیل دولت اسرائیل، کمتر از ۲۹ هزار تن باقی مانده اند. دلایل بیشمار برای مهاجرت دسته جمعی پناهندگان یهودی زاده شده در کشورهای عربی (ثه فرادیم) به اسرائیل، آهم ظرف مدتی کمتر از پنج سال، وجود دارند. دلیل عمده آن این آرزوی ثه فرادیمیان بود که پس از قرنهای اذیت و آزار، بالاخره این امکان وجود خواهد داشت که با آنان مثل بقیه آحاد ملت رفتار شده و از حقوق برابر برخوردار گردند. هرچند این در عمل توهمی بیش از آب درنیامد.

از سوی حزب کار و نهادهای آن، با این مهاجران جدید در اسرائیل در کمال بی حرمتی و تحقیر رفتار گردید. سنتها و فرهنگشان بطور متعصبانه مورد تقبیح و مزمت و عدم پذیرش قرار داده شده که این امر نتیجتاً به از هم گسستگی کامل بافت اجتماعی آنان منجر گردید. از سوی دیگر، دولت با مطرح ساختن نیاز به تلفیق ثه فرادیمیان با جامعه جدید، نحوه برخورد رسمی خود را که در بالا بدان اشاره شد توجیه می نمود. اینان با قرار داده شدن در شهرک های احدائی فقیر در نواحی پرت و دور افتاده در امتداد خطوط مرزی ایزوله و به امان موسی رها شده و در نتیجه غیر سازنده ترین و کینه توزانه ترین حملات سازمان آزادیبخش فلسطین را، علاوه بر تناوب فقری که اکثراً تا به امروز با آن دست به گریبان اند، متحمل گردیدند. تلخی و ناامیدی موجود در آنان، آنها را به نفرتی دو سویه سوق داد.

یک سوی آن بدبختا متوجه فلسطینیان میباشد، نه تنها به دلایل تاریخی یادشده در بالا بلکه همچنین به این دلیل که اینان آن بخش از جمعیت یهودی اسرائیل میباشند که از ۱۹۶۷ به این سو با بیکاری گسترده روبرو بوده و از آن رنج برده اند. یکی از آنان این مطلب را چنین عنوان نمود: "من از فلسطینیان متنفرم چرا که به نعمت وجود آنان در بازار کار، از داشتن کار محروم گردیده ام. آنان در ازا نصف دستمزد دوبرابر سخت تر کار میکنند." در این مورد مشخص، همچون اکثر موارد، ناآگاهی طبقه کارگر را وادار مینماید تا علت قربانی شدن طبقاتی خویش را به گردن اعضای هم طبقه خویش بیاندازند. دولت اسرائیل به طرز بسیار وقیحانه ای از این احساس انزجار سوء استفاده نموده و ثه فرادیمیان را در ارتش این کشور به عنوان نگهبانان زندان و بازجویان زندانبان سیاسی فلسطینی به سربازی میگرفت.

نرخ رسمی بیکاری در میان کل اتباع یهودی اسرائیل اکنون ۲۰ درصد اعلام شده که ۸۰ درصد از همین را ثه فرادیمیان، که عمدتاً لمن پرولتاریا میباشند، تشکیل میدهند. جالب توجه است که بطور سرانه، تل آویو بیشترین شمار فاحشه را در سطح جهان داراست. از سوی دولت برای این جماعت محزون یک راه برون رفت بازگردانده شده است و آن اینکه برای فرار از این مخصصه، در صورتی که این افراد به شهرکهای تازه تاسیس یهودی نشین در مناطق اشغالی نقل مکان نمایند به آنها وامهای بلاعوض کلان، مسکن تقریباً رایگان و مشاغل تضمینی پیشنهاد میشود. بسیاری از

اجتماعی و سیستم بیمه درمانی همگانی ماستمالی میگردد. بعلاوه آنکه، سیستم آموزشی اسرائیل، از نقطه نظر تمرکز بر دستیابی به همکاری و تعاون شدیداً وطن پرستانه آحاد یهودی خود؛ یعنی آنان که ارتش این کشور را تشکیل میدهند، در سطح برجسته ای میباشند. این همکاری و تعاون با در نظر گرفتن این نکته که تقریباً هر خانواده اسرائیلی حداقل یکی از اعضاء خود را در جنگ از دست داده است امری حیاتی قلمداد میگردد. با وصف این، تظاهراتها و راهپیمایی هایی نیم میلیونی شد در دفاع از صلح و در حمایت از حق برخورداری فلسطینیان از یک دولت مستقل بوقوع پیوست. این تحول اجتماعی تسریع شده توسط جنبش انتفاضیه، کمپانیهای نفتی آمریکا را به اتخاذ این تصمیم رهنمون گرداند تا سیاستهای تاکتونی خود را تغییر داده و بر پاشنه آشتی استوار سازند. راه حلی به ظاهر مسالمت آمیز و تاسیس یک دولت به اصطلاح فلسطینی تحت نظارت شدید اتحاد نظامی اسرائیلی - سوری و تامین شده از سوی تولید کنندگان نفتی مشتری آمریکا در منطقه همچنین میتوانست باعث تخفیف و تضعیف گرایشات ملی گرای رادیکال فلسطینی گردد.

استحاله سازمان آزادیبخش فلسطین؛ از سازمانی مردمی تا یک جریان آلت دست

سالیان درازی به طول انجامید تا سازمان آزادیبخش فلسطین به نیرویی سازشکار مبدل گردد که تحت لوای "روند صلح" و زیر بھرق به اصطلاح خودمختاری، در اختناق و سرکوب خلق به غایت استثمار شده خویش مشارکت و همکاری نماید.

مقاومت فلسطینیان در برابر قدرت رشد یافته صهیونیسم، با عملیات منفرد گروههای پارتیزانی بدون رهبری مرکزی، در دهه ۱۹۲۰ آغاز گردید. گروههای محلی فدائیان تاده ۱۹۵۰ با حمایت برخی از دول عرب فعالیت مینمودند. سازمانهای پارتیزانی پابرجا و دایمی در همین دهه شروع به شکل گیری نمودند. این سازمانها در ۱۹۶۹ قدرت را در سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) که در سال ۱۹۶۲ به عنوان نماینده سیاسی خلق فلسطین تاسیس یافته بود بدست گرفتند. ساف میبایست یک اهرم نظامی؛ یعنی ارتش آزادیبخش فلسطین را که با ارتش های دولتی کشورهای مختلف عربی در اتصال بود کنترل نماید. اما آنچه که در واقع رخ داد حاکی از فقدان هرگونه کنترل بوده و نشان از التقاط کامل این "اهرم" در درون ارتش های کشوری مذکور داشت.

بیانیه ملی تصریح شده سازمان آزادیبخش فلسطین که ابتدا در ۱۹۶۲ تکوین و سپس در ۱۹۶۸ اصلاح گردید اعلام داشت: "خلق عرب فلسطین..... جز رهایی تام و تمام فلسطین، هرگونه بدیلی برای آن را با انقلاب مسلحانه مردم فلسطین رد نموده..... مبارزه مسلحانه تنها راه آزاد سازی فلسطین....." و "عمل فدائیان (پارتیزانها و کماندوهای فلسطینی) هسته نبرد آزادیبخش توده ای فلسطین را شکل میبخشد." با این وصف چنین بنظر می آید که از هنگام تکوین این بیانیه تا کنون، طرز تفکر و اهداف سازمان آزادیبخش فلسطین بطور محسوس تغییر پیدا کرده است.

ساف در عوض در ۱۹۶۲ به این سو، بمثابه ظرفی برای تجمع گروههای پارتیزانی گوناگون و متعددی بشمار میرفت که رهبری مرکزی آنان اگر چه تحت قیومیت الفتح بودند مع الوصف استقلال عملی و ایدئولوژیک خویش را حفظ نموده و ساف هرگز کنترل کاملی بر آنان نداشت. برای مثال، اف. ال. پی. (جبهه خلق برای آزادی فلسطین) به رهبری جرج حبش جریان خود را "مارکسیست-لنینیست" خوانده، از جنگ پارتیزانی خلق جانبداری نموده و مخالف هرگونه راه حل سیاسی در رابطه با مناقشات میان فلسطین و اسرائیل بود. جریان مزبور برای مثال، کمیته های

اجرایی و مرکزی ساف را از ۱۹۲۷ تا ۱۹۸۱ و مجدداً از ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۷ تحریم نمود. پ. اف. ال. پی. دچار انشعاب گردیده و چندین گروه از دل آن بیرون آمد که یکی از آنان دی. اف. ال. پی. (جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین) به رهبری نائیف هاواتما بود. مارکسیزم-لنینیسم این جریان بیشتر جنبه نظری داشت. جریان یادشده، با یاسر عرفات به شدت در تضاد بوده و از پیوستن به "جبهه رهاییبخش ملی" که در ۱۹۸۵ توسط پی. اف. ال. پی. و گروههای سوری دیگر بوجود آمده بود، خودداری نمود.

مبارزه درونی میان چپ رادیکال و مرکزیت محافظه کار و بالقوه ارتجاعی ساف به آسیب پذیری حتمی در مواجهه با عوامل خارجی، که عاقبت باعث خلق ید آن گردید، منتج شد. یکی از این عوامل خارجی، فروپاشی اتحاد شوروی سابق و دیگری تسخیر و اشغال برنامه ریزی شده جنوب لبنان و ناحیه بیروت بود که در نتیجه آن نیروها و استحکامات ساف یا نابود گردیده و یا بطور قابل ملاحظه تضعیف و بیرون رانده شدند.

هم سازمان آزادیبخش فلسطین و هم دولت مصر تا ۱۹۷۰ در قبال اسرائیل سیاستی متارکه جویانه اتخاذ می نمودند. جمال عبدالناصر در ۱۹۷۰ پیشنهاد صلح داد که این پیشنهاد از سوی اسرائیل بی پاسخ ماند. انورالسادات در ۱۹۱۷ صلحی تمام عیار پیشنهاد کرد که آن هم از سوی دولت اسرائیل رد شد. سادات مکرراً به اسرائیل هشدار داد که چنانچه تلاشهای او برای صلح دایماً رد شود وی مجبور به جنگ خواهد شد. در همان حال، علیرغم روابط حسنه میان اردن و اسرائیل، تقاضای ملک حسین برای برقراری صلح با پاسخ منفی رسمی از طرف اسرائیل همراه گشت. ساف در ۱۹۷۶ از انعقاد یک معاهده صلح حمایت به عمل آورد. در همان سال، مصوبه شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر انعقاد صلح و منجمله استقرار دولتی فلسطینی در این منطقه، از سوی آمریکا مورد وتو قرار گرفت. در اکتبر ۱۹۷۷، بیانیه صلحی مشترکاً از سوی شوروی و آمریکا صادر گردید که در آن "بیانیه ملی فلسطین" کاملاً نادیده انگاشته شد. حتی این بیانیه صلح نیز شدیداً از سوی اسرائیل مورد اعتراض

قرار گرفته که متعاقبا به باز پس گیری آن از جانب امریکا منتهی گردید. ساف با اعلان درخواست مجدد گفتگوی صلح، یکبار دیگر در این زمینه تلاش نمود ولی این درخواست دویاره از طرف اسرائیل مردود اعلام شد.

در نوامبر ۱۹۷۷، سادات طی سفری به اورشلیم خواهان برگزاری کنفرانس صلحی در ژنو گردید اما ایالات متحده با مداخله اروپا در این رابطه به مخالفت برخاسته و بدین ترتیب درخواست مذکور را رد نمود. با ظهور معاهده کمپ دیوید در این اثناء مصر بطور کامل به یکی از اعمار امریکا مبدل گردید. این رویداد برای طرحهای اسرائیل در رابطه با لبنان دارای اهمیتی حیاتی بود. "صلح" با مصر، از یک سو موقعیت دیپلماتیک مناسبی برای اسرائیل فراهم ساخته، در همان حال و از سوی دیگر درد سر قوای نظامی مصری بعنوان یک نیروی مخالف در برابر اهداف اسرائیل را برطرف ساخت. نخستین هدف اسرائیل تحت کنترل درآوردن رود لیتانی در لبنان و منابع عظیم آب آن بود. در واقع، دهها سال قبل در ۱۹۳۲ یک آژانس یهودی از بیروت دیدن به عمل آورده تا احتمال امکانپذیری تاسیس یک شرکت "مشترک" آبیاری و برق با استفاده از رود لیتانی به عنوان منبع انرژی را مورد گفتگو قرار دهد. این طرح در آن زمان عملی نگردید و در اواسط دهه ۱۹۵۰ طرحهای دیگری در بالاترین سطوح دولتی در اسرائیل در دست بود تا لبنان را به دو بخش؛ یکی بخش تحت کنترل مسیحیان در شمال و دیگری بخش تحت کنترل اسرائیل در جنوب تقسیم نمایند. اما به لحاظ آنکه اسرائیل در آن مقطع متحد نزدیک فرانسه بود این هدف تا دهه ۱۹۷۰ به تعویق افتاد.

هدف ثانوی اسرائیل در اصل آن بود تا ساف را به کلی نابود سازد اما هنگامی که اسرائیل دریافت که این هدف غیرواقع بینانه بوده و از واقعیت بدور میباشد، تنها به آن قناعت نمود تا با شکستن کمر این سازمان، از آن بمثابه یک پیکره منظم سیاسی و نیمه مستقل آلت دستی نیمه جان بسازد. در ۱۹۷۶، سوریه در حمایت از فالانژهای مسیحی برعلیه ائتلاف دسته چپی های فلسطین وارد جنگ شد. پیامد آن قتل عام کمپ پناهندگی تل زعتر در لبنان بود که در نتیجه آن هزاران فلسطینی توسط نیروهای مسلح مسیحی با استفاده از تسلیحات اسرائیلی منجمله خودروها و تانکهای این کشور به قتل رسیدند. نیروهای ائتلافی فلسطینی نه تنها به منظور جلوگیری از کشتارهای این چنینی مکررا دست به اقدام زدند بلکه همچنین در به راه اندازی و پشتیبانی از بیمارستانها، درمانگاه ها، مدارس و انجمن های شهری در خدمت اهالی منطقه، چه مسلمان و چه مسیحی، بسیار فعال بودند. بمباران ۱۹۷۸ جنوب لبنان توسط اسرائیل ۲۰۰۰ کشته و ۲۵۰ هزار آواره از خود به جا گذاشت. از اوت ۱۹۸۱ تا ماه مه ۱۹۸۲، علیرغم ۲۱۲۵ فقره تجاوز به حریم هوایی لبنان و ۶۲۵ فقره دست درازی به منابع آب این کشور از سوی اسرائیل، سازمان آزادیبخش فلسطین همچنان به رعایت مقررات آتش بس ادامه داد. در اینجا جالب توجه است که امریکا طی سه ماه اول سال ۱۹۸۲، موج گسترده ای از تسلیحات نظامی و از آن جمله موشکهای هدایت شونده را روانه اسرائیل نموده بود. حجم تسلیحات نظامی ارسالی یاد شده طی این سه ماه ۵۰ درصد بیش از تسلیحات ارسال شده در کل سال ۱۹۸۱ بود!

عملیات "صلح گالیله" - نامی که اسرائیل به تسخیر لبنان داده بود- در ژوئن ۱۹۸۲ آغاز گردیده بود. نخستین آماج این عملیات متوجه کمپ های پناهندگان فلسطینی بوده لذا بسیاری از این کمپ ها در هم کوبیده شده، با بولدوزر خراب و یا بمباران و با خاک یکسان گردیدند. طی یک روز ۱۷ بیمارستان ویران گردیده، کلیه افراد نکور در این کمپ ها با چشمها و دستان بسته به کمپ اسرای زندانی انتقال داده شده و در همان حال ۲۰۰ هزار زن و کودک باقی مانده را نیز بی هیچ توشه ای و تنها با چند تکه لباس روی دوششان پراکنده و آواره بیابان ساختند. علاوه برآن، اسرائیل دهها تن مواد غذایی و دارویی را که به گفته مرکز صلیب سرخ جهانی آماده ارسال به این آوارگان

بود مسدود ساخت. اسرائیل در واقع تمامی کمپهای بین المللی در این زمینه را مسدود ساخته و برای ماهها از نظارت صلیب سرخ بر احوال اسرای زندانی در کمپ های یاد شده ممانعت به عمل آورد. به نقل از سازمان ملل، کلیه مدارس، درمانگاه ها و بیمارستان های جنوب لبنان به عنوان هدفهای از پیش تعیین شده بمباران های اسرائیل نشان گردیده بودند.

بیمارستان های فلسطینیان در جنوب لبنان تعطیل و پرسنل بین المللی و داوطلب در این بیمارستانها که بخش عمده کارکنان این مراکز درمانی را تشکیل میدادند توسط نیروهای اسرائیلی به کمپ اسرای زندانی منتقل و در آنجا مورد ضرب و شتم قرار داده شدند. برای نمونه یک دکتر بنگلادشی در سیدون واقع در جنوب لبنان، در حین انجام عمل جراحی روی یک کودک فلسطینی که از جراحت داخلی رنج میبرد، به شدت مضروب و به مدت چهار ساعت بدون غذا و آب در بازداشت نگهداشته شد. اداره امورخارجه نوژ برپایه شواهد و گواهیات ارائه شده توسط پرسنل به اسارت گرفته شده نوژی گزارش داد که شرایط موجود در کمپ اسرای زندانیان عمدتا حاکی از ضرب و شتم، شکنجه و بکارگیری اشکال وحشیانه تحقیر زندانیان فلسطینی میباشد.

در همان حال، بخش قابل توجهی از آحاد یهودی اسرائیل از وحشیگری های بعمل آمده تحت لوای پرچم اسرائیل در این جنگ به هراس افتاده و با برگزاری تظاهرات، کنفرانسهای خبری و خودداری از انجام وظیفه در ارتش این کشور احساسات خود در این رابطه را بیان نمودند. مقایسه یهودیان اسرائیل با آلمان نازی از زبان خود اسرائیلی ها امری عادی شده بود. سربازان ومنجمله بسیاری از افسران ارتش اسرائیل پس از بازگشت از لبنان از زمره بی پرواترین منتقدان دولت و عناصر موثری بودند که حقیقت را بر اسرائیلی هایی که تا آن مقطع با سانسور تبلیغات فریبنده دولت گمراه گردیده بودند آشکار ساختند.

معاهده ۱۹۹۱ اسلو به یکی دیگر از استراتژی های توطئه گرانه امپریالیستی

متخذ وفادار حماس و یا هر سازمان بنیادگرای دیگری مبدل خواهند گشت. در این صورت، مقاسفانه آنان به وعده نابودی حاکمان ستمگر کنونی خویش ترغیب خواهند شد بی خبر از این حقیقت که با پیوستن به جریانهای بنیادگرای اسلامی همچون حماس در ساخت و استقرار حاکمان ستمگر فردا گام بر میدارند.

توضیح: این مقاله در حول و حوش گفتگوهای چندسال قبل میان اسرائیل و ساف نوشته شده، از این رو برخی از مطالب و نقطه نظرات آن حاکی از اوضاع مشخص آن مقطع میباشد. م

مبدل گردید تا بدین وسیله طبقه کارگر فلسطین را گمراه ساخته و نفس آنرا چنان بند آورد که امکان خیزش جنبشی مردمی؛ همچون جنبش انتفاضه دیگر بار میسر نگردد. "معاهدات صلح" به عبارت دیگر، همانا ادامه سلطه امریکا- اسرائیل بر فلسطین میباشد که از جریان آلت دستی چون ساف به عنوان نقابی بر چهره خود استفاده نموده تا بدین وسیله کارگران و زحمتکشان فلسطین را از حق تعیین سرنوشت خویش محروم سازد.

در حال حاضر، بخشی از کارگران فلسطین فریفته شده و به مقامات و کارگزاران خود فروخته فلسطینی و حامیان خرده بورژای آنها باور دارند. جالب توجه است که این "مقامات فلسطینی" در بازداشتگاههای خود بطور سیستماتیک از شکنجه استفاده نموده و تا به حال دهها نفر بدین سبب جان خود را در این مراکز از دست داده اند. مابقی زحمتکشان فلسطینی هم به چاله رادیکالیزم خرده بورژوایی بنیادگرایان اسلامی در غلقیده اند.

مگر آنکه یک جنبش کمونیستی در این منطقه احیاء گردد والا زحمتکشان فلسطینی هرچه بیشتر از توهم نسبت به ساف به عنوان دولت "متعلق به خود" بدر آمده و به

ما پاسداران سایه،

نارنجستان و درختان زیتونیم

ما همچون کپک در خمیر

بذر اندیشیدن را می پاشیم

اعصاب ما از یخ است

ولی در قلب هایمان آتش زبانه میکشد

اگر تشنه باشیم

شیره سنگ را با فشار در خواهیم آورد

اگر گرسنه باشیم

خاک را برای جویدن به زیر دندان

خواهیم گذاشت

ولی از اینجا تکان نخواهیم خورد

و در مورد خونمان خست به خرج

نخواهیم داد

اینجا

ما حال

و گذشته ای داریم

اینجا

آینده ماست!

از "توفیق الزیاد" شاعر مبارز فلسطینی

ما از اینجا تکان نخواهیم خورد...

...

اینجا

ما روی سینه هایمان

همچون حصاری

پابرجا می مانیم

در حلقومتان

همچون خرده کوزه های تزلزل ناپذیر

در چشمهایمان

همچون طوفانی از آتش

اینجا

ما روی سینه هایمان

همچون حصاری

پابرجا میمانیم

گر سنگان

برهنگان

تحریک کنندگان

اشعار دکلمه میکنیم



ستون آزاد

فوتبال، ملی گرایی و وسایل ارتباط جمعی

تمامی امکانات خود استفاده میکردند تا احساسات ملی گرایانه را در میان ایرانیان مقیم در استکهلم (شهری که من یکی از بالغ بر ۲۰ هزار ایرانی مقیم آن هستم) برانگیزند. برخی از رادیوهای فارسی زبان محلی نیروی خود را بسیج کردند. پخش مستقیم و غیرمستقیم مسابقات تیم ایران و تفسیرهای رنگ و وارنگ در مورد آنان شروع شد. شبپور آغاز مسابقات رادیویی در رابطه با بازیهای فوتبال زده شد و انگار همیشه مساله مطروحه این بود که نتیجه مسابقه فوتبال چه خواهد شد؟! جویزی ارزنده از طرف این رستوران، آن صراف و یا آن دگر خواروبار فروشی به پیش گویان عزیز داده شد و چه پائین بود درصد آنان که حدس میزدند ایران شکست خواهد خورد! در همین مرحله بود که "شاهکارها"

آغاز گردیدند. این رادیو اذانی را که صدای جمهوری اسلامی در میان یکی از مسابقات پخش میکرد به ما پناهندگان فراری از جمهوری اسلامی تقدیم نمود و آن دیگری گزارشی را از همین صدا بطور مستقیم پخش نمود که در خلال آن گزارشگر اسلامی بارها از معیشت الهی در مورد جمهوری اسلامی و تیم ملی فوتبال آن داد سخن داد! دیگر رادیو پیام میداند که مسابقات تیم ملی را میتوانید بطور مستقیم از "جام جم" ببینید. (پس عجله کرده و تهیه کنید که جا نمانید! یا به عبارت دیگر بخرید تا داشته باشید و در شمار مصرف کنندگان "امر به معروف و نهی از منکر" این جنابان حتی در تبعید خود باشید!)

این نمونه ها که تنها مشتتی از خروارند به من و مای تبعیدی عرضه شد و همواره با این توجیه که "ای آقا، سخت نگیرید، به هرحال این تیم ملی کشور خودمونه، بچه های آب و خاک ابرونن که بازی میکنن و به جایی میرسن!" انگار کسی

دیروز، یکشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۷۷، بیست و دومین دوره مسابقات جام جهانی فوتبال با پیروزی تیم میزبان، فرانسه، به پایان رسید. این بار وسایل ارتباط جمعی با پیگیری بیشتری از گذشته این مسابقات و پیامدهای آنرا دنبال کرده و هر لحظه علاقمندان، بیش از چهار میلیارد نفر (۱) را در جریان رویدادهای جاری، در میان و در خارج از میدان مسابقه، قرار میدادند. از سال ۱۹۶۶ این بازیها را دنبال کرده ام و میتوانم بگویم که در مجموع همه چیز بسان گذشته بود و تنها ابعاد جریانات بود که دچار فزونی بسیار گردیده بود.

آنچه که بیش از گذشته نظر من را به خود جلب کرد نه داستان بلیطهای بیشمار تقبلی پخش شده در میان علاقمندان از همه جا بی خبر، نه قضیه بازار سیاه روزمره بلیط بازیها (بلیطهای فینال در بازار سیاه به بهایی بیش از ۲۵۰۰۰ فرانک فرانسه خرید و فروش میشدند!)، نه ماجراهایی بود که سیاهپوشان میادین (داورها) هر روز در میدان می آفریدند و نه بازی غیرمترقبه ضعیف تیم ملی برزیل و بازیکنان سرشناس آن در مسابقه فینال در مقابل تیم ملی فرانسه بود. این بار ملی گرایی روزافزونی که در رابطه با این مسابقات در بسیاری از نقاط جهان به چشم میخورد و نقش وسایل ارتباط جمعی در این میان بیش از هر مساله دیگر توجه من را به خود جلب نمود.

ملی گرایی و گسترش احساسات ملی گرایانه از نقطه نظر تاریخی دارای نقشی دوگانه است. آنچه که در جنگهای آزادیبخش خلقهای جهان بر علیه استعمار و امپریالیسم نقشی مترقی و انقلابی بازی کرده است، در دورانهای دیگر ایفاگر نقشی بازدارنده و ارتجاعی میگردد و در نهایت میتواند به خدمت نیروهای نازیست و نژادپرست درآید. آنچه که مادر این روزها در رابطه با احساسات ملی گرایانه شاهد آن بوده ایم بدون شک میتواند در زمره جریاناتی که نقش دوم در بالا را بازی میکنند، به شمار آید.

دیروز، پس از فتح جام جهانی، بیش از یک میلیون و هفتصد هزار نفر در پاریس به خیابانهای مرکزی شهر ریختند تا با فریاد "زنده باد فرانسه" این پیروزی را جشن بگیرند. پیش از این در خلال همین ۲۲ روز جام جهانی به هنگام پیروزیهای گوناگون در خیابانهای ایران، دانمارک، مراکش، انگلستان، کرواسی، نجریه، نروژ، برزیل، ایتالیا، پاراگوئه، هلند و شاهد به خیابان ریختن ها و فریاد شادی سردادنها بوده ایم.

من خودم یکی از علاقمندان تماشای مسابقات فوتبال هستم و از هر فرصتی استفاده میکنم تا مسابقات گوناگون را دنبال بکنم اما این بار بوی ملی گرایی برانگیخته شده آنچنان بود که مرا بر آن داشت که لختی بیش از معمول در این باره اندیشه کنم.

ایران آخرین کشوری بود که به جام جهانی راه یافت و بدینگونه در زمره ۲۲ کشور شرکت کننده در این مسابقات به شمار آمد. از همان دوره بازیهای مقدماتی جام جهانی نیروهایی بودند که از

نمیخواست قبول کند که ما از وطن رانده شدگان و یا ما فراری داده شدگان از ایران باید حواسمان جمع باشد که پس از خربزه و خیارشور و سبزی خشک و زرشک خریدار این ملی گرای خانمان برانداز نشویم.

به یکی از عالیجنابانی که گویا تب فوتبال تمامی وجود و تاروپودش را پر کرده بود و "ایران، ایران" میکرد و از "خواص ایرانیت" دادسخن میداد گفتم که "مگر محمدرضای پهلوی و روح الله خمینی و وابستگان به آنان ایرانی نبودند؟" پاسخ روشنی داد: "بین ایرانی کارش درسته! در مورد این دوتا: اولی خودش را به آمریکا فروخته بود و دومی از ابتدا هندی بود!" خلاصه همه نمونه ها نشان میدادند که احساسات شوونیستی ایرانیان تبعیدی عزیز مقیم خارج از کشور رو به افزایش گذاشته است.

تیم ملی ایران به جام جهانی راه یافت و در گروه عجیبی قرار گرفت. گویا که حریفان تیم را دست چین کرده و در این گروه قرار داده بودند: "صربهای مسلمان کش"، "آلمانیهای نازیست تبار" و "امریکای جهان خوار" مرسه، هم گروه تیم ملی جمهوری اسلامی ایران گردیدند! حریفان قوی بودند و برآستی نمیشد انتظار زیادی از بچه های این تیم داشت. اینان تحت شرایطی کاملاً متفاوت با آنان تمرین و بازی میکردند و میکنند و درست از این رو عادلانه نیست اگر انتظاری بیش از حد از بازیکنان ارجمند این تیم داشته باشیم. اما باز بازار ملی گرای سازی به راه افتاد. انتظارها از تیم بیش از اندازه بود و زمانیکه تیم قبل از آغاز بازیها در عمل نشان داد که دارای آن قدر قدرتی دور از حد واقعی تیم نیست بار دیگر شگرد معمول به کار برده شد، مربی تیم عوض شد. سری بر سینی طلبیده میشد که آن هم فرو افتاد!

بازیها آغاز شدند و ملی گرای در اینجا و آنجا رونقی تازه یافت. وسایل ارتباط جمعی هم دانسته و یا نادانسته هر روز آتش به پا شده را روبراه تر مینمودند. پرچم ها بود که به فروش درآمده و افزاشته شد و بازار "ما از ما بهترانیم!" در بین بخش بزرگی از اتباع ۲۲ کشور جهان بیش از گذشته رونق یافت. ایرانیان در داخل و در خارج از کشور از این قاعده مستثنی نبودند و نه تنها جام جم، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و نشریات جمهوری اسلامی که حتی رادیوهای محلی و سرتاسری و نشریات خارج از کشور نیز دست اندرکار تبلیغ برای تیم ایران و بازیکنان گرامی آن گردیدند. دویاره پیش بینی و تفسیر و پخش مستقیم و غیرمستقیم و کم بودند که گفتند "توجه داشته باشید که این تیم نماینده جمهوری اسلامی ایران در این بازیها میباشد!" و چه بسیار آنان که به این گفته توجه نکردند و چون پیامدی برای نشان دادن تشویق بدون اندیشه خویش پیراهن تیم ملی جمهوری اسلامی با مارک مخصوص آن را خریده و برتن کرده و یا غرقه در شوق خالصانه خویش پس از پیروزی تیم ایران بر تیم آمریکا و گل کاشتن بازیکنان ایرانی در بازیها نه تنها در تهران و دیگر شهرهای ایران که حتی در لندن، پاریس، استکهلم و بسیاری از دیگر شهرهای اروپا و آمریکا به خیابانها ریخته و فریاد شادی خود را در پاره ای موارد حتی با برافراشتن پرچم جمهوری اسلامی ایران سردادند!

زمانیکه در اینجا و آنجا میدیدم که هم میهنان تبعیدی من با چه کوتاه بینی پرچمی را که مظهر زمامداری است که دلیل زندگی آنان در غربت است به احتراز درآورده اند بی اختیار به یاد خربزه ها، زرشکها، خیارشورها، انجیرها و دیگر خوراکیهایی افتادم که برای پرکردن شکم پناهندگان گرامی ایرانی خروار خروار از ایران صادر میشوند تا قیمتها در ایران از این که هست هم بالاتر برود و دشواریهای اقتصادی هم میهنان در میهن به جا مانده را دوچندان نماید. به یاد این همه شکم، که گویا راضی نمودن آنها بسیار دشوار است، که تبعیدیان گرامی ایرانی را ناچار میکند قبول کنند که سفارتخانه های جمهوری اسلامی هرچه علنی تر در کار واردات نخود و لویسا

توفیق به دست آورند! به یاد صف طولانی هم میهنان تبعیدی که پشت در سفارت جمهوری اسلامی در شهرهای مختلف صف می بندند تا گذرنامه گرفته و به ایرانی که غالباً به اصطلاح از آن فرار کرده اند مسافرتی داشته باشند. به یاد پروازهای هواپیمایی جمهوری اسلامی که بیش از پیش شده اند، به یاد پناهندگان ایرانی که نشخوار کن ارجیف جام جم شده اند، اخبار روزانه خود را از آن میگیرند و با دیدن برنامه های آن فرهنگ خانواده خود را که گویا در جدال با فرهنگ این فرهنگ ستیزان به غربت در افتاده است غنا (۱) میبخشند. بیهوده نبود که به یاد ناصر خسرو افتادم که میگفت "ازماست، که برماست".

در خاتمه باز هم از نقش وسایل ارتباط جمعی: آنچه را که میخوانند به خورد ما میدهند و آنچه را که نخواهند به ما بنمایند از دید ما دور میسازند و در این راستا بود که حتی در هنگام پخش مستقیم بازی ایران و آمریکا تماشاگران هوادار سازمان مجاهدین خلق را که برای از جمله اعتراض کردن به جمهوری اسلامی ایران و جنایتهای آن به شکلی سازماندهی شده به استادیوم آورده شده بودند را تا سرحد امکان سانسور کردند و تنها آنچه را به نمایش درآوردند که میخواستند به نمایش درآید!

و پایان کار: یک جام جهانی دیگر نیز به پایان رسید و ببینیم که بار دیگر به چه بهانه ای وسایل ارتباط جمعی به کار خواهند افتاد تا به آتش ملی گرای و ملی گرایان در اینجا و آنجا دامن بزنند، تا ببینیم که این ملی گرای و این ملی گرایان چه آتشها به پا خواهند کرد. و سرانجام کار در رادیوهای گرامی محلی ما، از روزی که تیم ایران حذف شد دیگر انگار نه انگار که جام جهانی ای در کار است! تفسیرها به کناری گذاشته شدند و مسابقات مسیری دیگر یافتند. اما آنچه که هنوز به جاست بازار تبلیغات است برای برنج وطنی، لواشک، پروازهای هما، خیارشور، ترشی سیر، جام جم و زرشک!

دوشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۷۷

نگاهی به چند اطلاعیه

همین جریانات در اعلامیه دیگری تحت عنوان "پاسخ به یک اطلاعیه" آورده اند که: "در پی آشکار شدن فعالیت‌های یکی از جاسوسان جمهوری اسلامی، در شهر هامبورگ نیز گروهی از ایرانیان این شهر، در یک اقدام به موقع و شجاعانه، با ارائه یک اطلاعیه در مورد این جاسوس رژیم، دیگر هموطنان خود را از خطری که امنیت و جانشان را تهدید میکرد آگاه ساختند. ما امضاء کنندگان این بیانیه نیز، در پی حمایت از این افراد برآمدیم تا به سهم خود نقشی در این افشاگری به عهده گیریم و همین‌طور به مبارزه علیه رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی یاری رسانیم. اما اخیراً (۱۳ مه ۹۸) از سوی "تشکیلات آلمان حزب کمونیست کارگری" اطلاعیه‌ای به نام "هدف وسیله را توجیه نمیکند" انتشار یافته است که این اقدام مبارزاتی را ".... عملی مغایر با کلیه موازینی که برای حفظ حرمت و حیثیت و حقوق شهروندی انسانها لازم الاجراست... دانسته و اضافه کرده است که ".... جرم هرکس فقط میتواند در مرجعی ذیصلاح و منصف که همه ادله، اتهامات و دفاعیات را بررسی میکند و موظف به کشف بیطرفانه حقیقت است به ثبوت برسد... اطلاعیه‌هایی که در هفته‌های اخیر با امضای یک هیات ۸ نفره به دست ما رسیده است فاقد این احساس مسئولیت است."

در اطلاعیه "حزب کمونیست کارگری" به هیچوجه به مجموعه شواهد، اطلاعات، استدلالها و مسائلی که در مورد جاسوس نامبرده در بیانیه منتشره هیات ۸ نفره آمده است اشاره نشده و موضوع طوری عنوان گردیده که گویی عده‌ای آدم غیرمسئول و تابع احساسات، ناگهان تصمیم گرفته اند که خصمانه به کسی تهمت جاسوسی بزنند! اصولاً اینکه هر اتهامی از این نوع، همواره باید در یک "مرجع ذیصلاح" بررسی شود، وقتی درست است که روشن شود، "مرجع ذیصلاح اساساً چیست؟ از چه کسانی و کجا و چگونه تشکیل میشود؟ و اگر امکان تشکیل چنین مرجعی وجود

"تربونال بین المللی"

از تاریخ ۱۲ تا ۱۴ جون، جلسه‌ای با شرکت دهها انجمن و تشکل دمکراتیک ایرانی تحت نام "اجلاس تدارک تربونال برای محاکمه رژیم جمهوری اسلامی" در آلمان برگزار شد. در قسمتهای از اطلاعیه "تربونال" که تشکیل دادگاهی بین المللی جهت محاکمه رژیم جمهوری اسلامی را هدف خود قرار داده، آمده است:

"جمهوری اسلامی ایران رژیم قصاص، تعزیر، مظلله کردن جسم مجرم، سنگسار، ترور، زندان، شکنجه، اعدام و قتل عام است" و "نقض حقوق بشر و تجاوز به حقوق شهروندی توسط این حکومت از مرزهای ایران فراتر رفته، در اقصی نقاط جهان دهها ایرانی و مخالف رژیم را قربانی اقدامات تروریستی خویش کرده و در موارد متعددی جان شهروندان دیگر کشورها را هدف قرار داده است."

در ادامه اطلاعیه آمده است که: "اجتماع کنندگان در این نشست، تدارک این تربونال را به مثابه اقدامی در حمایت از حقوق شهروندی پایمال شده مردم ایران و دفاع از آزادی‌های بی قید و شرط سیاسی به شمار می‌آورند و آنرا وسیله‌ای برای جلوگیری از تکرار این تجاوزات جنایتکارانه میدانند"

در خاتمه اطلاعیه، از تمامی ایرانیان آزاده خواسته شده که "هربرگ و سند افشاگرانه‌ای" بر علیه رژیم جمهوری اسلامی را به منظور "تکمیل پرونده سیاه کاری‌های رژیم" در اختیار تربونال بگذارند.

"توطئه‌های جمهوری اسلامی را آگاهانه و هشیارانه

نقش برآب کنیم"

عنوان اطلاعیه‌ای است که از سوی ۱۳ سازمان، نهاد و تشکل سیاسی - دمکراتیک در هانوفر منتشر شده است. امضاء کنندگان این اطلاعیه بدنبال رو شدن گوشه دیگری از اقدامات تروریستی و جاسوسی سیستماتیک رژیم جمهوری اسلامی در خارج کشور در اعلامیه خود به افشای بخشی از اقدامات ضدانقلابی جمهوری اسلامی بر علیه اپوزیسیون در آلمان پرداخته اند. در این اعلامیه با استناد به اطلاعیه "۸ نفر از افراد اپوزیسیون" در تاریخ ۹۸/۲/۱، یادآوری شده که فردی به نام "محمد جواد (کیومرث) شکومی با رژیم جمهوری اسلامی در ارتباط است و بودجه هنگفتی نیز در اختیار دارد. نامبرده وظیفه دارد با ایجاد تشکیلات سراسری که ظاهراً علیه رژیم جمهوری اسلامی فعالیت میکند، در هر شهری که سازمان‌های واقعی اپوزیسیون فعال هستند حضور داشته باشد تا بتواند از فعالیت سازمانهای اپوزیسیون آگاه گردد" در ادامه این اطلاعیه ضمن تاکید بر "اتحاد و همبستگی نیروهای اپوزیسیون ضد رژیم ارتجاعی و جنایتکار جمهوری اسلامی" برای جلوگیری از "نفوذ عناصر ناباب و وابسته" آمده است که "با اتحاد خویش در مبارزه علیه رژیم ضدبشری جمهوری اسلامی و بدون امکان دادن به تزلزل در صفوفمان مبارزه خود تا سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی باید ادامه دهیم."

نداشت چه باید کرد؟ مگر نیروهای اپوزیسیون دولت اند و یا منطقه آزاد شده در اختیار دارند که بتوانند "دادگاه رسمی و نیصلاح" تشکیل بدهند؟ تاریخ جنبش آزادی خواهانه و عدالت جویانه همین صد سال اخیر در تمام دنیا پر بوده از کشف جاسوسانی که جاسوسی آنها در هیچ دادگاه رسمی به اثبات نرسیده است؛ ولی، کلیه نیروهای اجتماعی به جاسوس بودن چنین کسانی اذعان داشته اند؛ و در اندها عمومی، این امر بیش از هر چیز پسندیده است. راه دور نمی رویم؛ آیا شما به جاسوس بودن امثال عباس شهریاری که بخشی از نیروهای مبارز جامعه ما را زیر تیغ رژیم شاه برد تردید دارید؟ آیا جرم چنین آدمی در دادگاه و یا یک مرجع نیصلاح ثابت شده است؟ آیا شما در جاسوس بودن امیر فتانت که سبب اعدام خسرو گلسترخی و کرامت دانشیان شد تردید دارید؟ آیا شما نسبت به جاسوسی صدها مزدور رژیم که مردم را دسته دسته در کوچه و خیابان شناسایی کرده و آنها را به زیر تیغ جلادان رژیم جمهوری اسلامی فرستاده اند و خشم و نفرت مردم کوچه و محله خود را برانگیخته اند و تاکنون هم در هیچ دادگاهی جرمشان به اثبات نرسیده است تردید دارید؟ اگر فرضا کسی پیدا میشود و می فهمید که عباس شهریاری جاسوس است، آیا باید میرفت و از ساواک شاه میخواست که لطف کند و جاسوس خودش را بگیرد و عادلانه محاکمه کند تا جرم او در یک "دادگاه نیصلاح" ثابت شده باشد؟ و اگر افشاگری میکرد و موضوع را به اطلاع دیگران میرساند، آیا عملش مغایر با موازین حقوق انسانی و حیثیتی افراد بود؟ آیا از نظر شما فقط دادگاههای دولتها هستند که نیصلاح اند و حق قضاوت در این مورد را دارند، ولی اگر نیروهای اپوزیسیون جاسوسان را شناسایی کنند و شواهد و مدارک و استدلالهای خود را هم ارائه دهند، فقط به خاطر این که شما آنها را "رسمی" و "نیصلاح" نمی شناسید، مجاز به قضاوت و عکس العمل نیستند و باید بره وار در معرض توطئه های گوناگون جاسوسان رژیم قرار گیرند؟

در خاتمه این اطلاعیه آمده است که: "جا دارد که در شرایط خطیر کنونی از سیاستها و موضعگیری های تفرقه افکنانه دوری کنید و در کنار و همگام با دیگر نیروهای مرفقی، در مبارزه با

سیاستهای جمهوری اسلامی و شناسایی و معرفی مزدوران و جاسوسان رژیم همکاری کنید

نهادهای، سازمانها و تشکل های سیاسی - دمکراتیک در هانوفر

۱. انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی -
واحد هانوفر
۲. اتحاد چپ کارگری - واحد هانوفر
۳. برای چپی نو
۴. بخشی از تشکل مستقل دمکراتیک زنان ایران -
هانوفر
۵. تلویزیون تماشا (برنامه فارسی - آلمانی هانوفر)
۶. خانه هنر(انجمن هنری - فرهنگی هانوفر)
۷. سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) -
واحد هانوفر
۸. شورای موقت سوسیالیستها - واحد هانوفر
۹. کارگاه ایرانیان شهر هانوفر
۱۰. کانون پناهندگان سیاسی - هانوفر
۱۱. کمیته دفاع از آزادی اندیشه، قلم، بیان و
اجتماعات در ایران - هانوفر
۱۲. فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) - هانوفر
۱۳. فعالین هسته اقلیت - هانوفر



اسرائیل: ارثیه استعمار، محصول امپریالیسم

با این هدف، هر تسل بدنبال جلب حمایت سلطان ترکیه و قدرتمندان اروپایی بود. یکی از آنهايي که هر تسل بدنبال جلب حمایت او بود، Plehve وزیر کشور روسیه و سازماندهنده قتل عام های منظم در زمانی که جنبش انقلابی روسیه در مرحله آغازین رشدش بود، نام دارد.

لرد بالفور انگلیسی به صهیونیستها این تصویر را میدهد که با تغییراتی در عقایدشان، ایده "جایگاه امن ملی یهودیان در فلسطین" (۲) دور از دسترس نبوده و لگدمال شدن حقوق مردم فلسطین در این راستا، مساله مهمی نخواهد بود. آیا خود هر تسل با این عبارت که تاسیس دولت یهود "یک خط دفاعی در مقابل آسیا، یک خط نگهبانی پیشرو و متمدن علیه وحشیگری" است، اعتقاد خود را به استعمار اعلام نکرد؟ (۳)

انگلیس بزرگترین قدرت امپریالیستی در خاورمیانه بود. فلسطین از نظر استراتژیکی بسیار مهم بوده (و هنوز هم هست): نقطه اتصال ۳ قاره؛ کانال سوئز؛ خطوط ارتباطی با هند و شرق دور؛ تهیه نفت از عراق و مناطق دورتر. در رقابت با امپراطوری عثمانی، انگلیسی ها از جنبش ملی عرب حمایت کردند. آنها وعده هایی در باره یک دولت مستقل عربی دادند. وعده هایی که هیچگاه جامه عمل نپوشید. پس یک مستعمره صهیونیستی بعنوان یک وزنه تعادل در مقابل جنبش ملی عربی می بایست شکل میگرفت.

با بالا گرفتن موج استعمارگری، می بایست محتوای واقعی اسرائیل تعیین گردد. زیر پرچم انواع و اقسام عقاید سوسیالیستی بدلی، راندن فلسطینی ها از سرزمینشان و دور کردن رقبای کارگر عرب از کارخانه ها، مورد هدف قرار گرفت. و در ادامه همین هدف: بنا نهادن یک اقتصاد یهودی ناب برای یک دولت خالص یهودی. قیامهای فلسطینیان علیه این اقدامات توسط عملیات مشترک نیروهای نظامی انگلیسی و صهیونیستی سرکوب شدند.



در پانزدهم ماه مه سال ۱۹۲۸ بن گوریون تاسیس دولت فلسطین را اعلام کرد. از یکم آوریل ۱۹۲۸ سازمانهای صهیونیستی اجرای طرح "دالت" را آغاز کرده بودند. این طرح بر این اساس پایه ریزی شده بود: راندن فلسطینی ها از سرزمینشان، رها کردن خانه و کاشانه، روستاها و شهرهایشان بوسیله بمب گذاری ها، غلبه نظامی و اعمال تروریستی از سوی گروههای فشار صهیونیستی که به کشتار دسته جمعی منتهی گشت. اسرائیل نه به عنوان "جایگاه امن ملی" برای یهودیان، بلکه بعنوان مستعمره در خدمت منافع امپریالیسم تثبیت گردید.

در آغاز دوران حاکمیت انگلیس، ۲۲ جولای ۱۹۲۰، کنگره ملی فلسطین در بیانیه ای که صادر نمود چنین آورده است: "فراخوان به ملت فلسطین! فلسطین یک کشور عربی بوده و عرب نیز باقی خواهد ماند، علیرغم هر تصمیمی هم که کشورهای اروپایی در این باره بگیرند." (۱)

در حقیقت امپریالیستهای اروپایی تصمیم خود را از قبل گرفته بودند. در پیمان Sykes - Picot، خاورمیانه به مناطق نفوذ انگلیس و فرانسه تقسیم شد. مجالس این دو کشور نیز این توافق را به رسمیت شناختند. متعاقباً دولت انگلیس قوانین متعددی را تصویب و در جهت کمک به صهیونیستها به کار گرفت تا آنها بتوانند زمین فلسطینی ها را از جنگشان بدر آورند.

هائم و ایسمان بود که میدانست برای پیشبرد طرحهای صهیونیستها باید حمایت انگلیس را بدست آورد. همین فرد بعدها اولین رئیس جمهور اسرائیل شده بدون این حمایت، همه آن طرحها به هیچ منتهی میشد. و ایسمان پیرو تئودور هر تسل رهبر جنبش صهیونیستی بود.

هر تسل که متولد بوداپست بود، هنگامی قانون اساسی صهیونیسم مدرن را بنیان نهاد که همه اروپا مواجه با رشد تمایلات ضدعربی بود. پایه اصلی این رشد مربوط به حادث شدن تضادهای اجتماعی میگردد. رشد سرمایه داری، توأم با بحرانها و جنگها، زشد ناسیونالیسم و رشد جنبشهای مترقی و انقلابی را با خود به همراه آورد. تمایلات ضد عربی می بایست مبارزه طبقاتی را منحرف سازد.

برای صهیونیسم، ضد عرب بودن امری است که همیشه در او موجود است؛ مستقل از طبقه و بدون محتوای سیاسی. یهودیهای مترقی از قبیل کارل مارکس برای تشکیل یک اتحاد بزرگ ممکنه بین همه نیروهای پیشرو برعلیه ارتجاع تلاش می کرده اند. اما پسر بانکدار هر تسل به حق که راه فرار را برگزید: تاسیس دولت یهودی ناب، بدون وجود غیریهودیها. به عقیده او در این صورت دیگر تمایلات ضدعربی نمیتوانست موجود باشد.

"جنگ استقلال طلبانه"

بعد از جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا آشکار ساخت که انگلیس دیگر قادر به ادامه استیلاي خود در منطقه نیست. برای دولت انگلیس هزینه مناطق تحت نفوذ برای ۱۰۰ هزار نظامی خیلی بالا بود؛ تضاد با ملی گرایان عرب بی نهایت شدید شده بود؛ وابستگی به حمایت‌های مالی و نظامی به آمریکا آنقدر زیاد بود که تاب مقاومت در مقابل فشارهای سیاسی آمریکایی‌ها را نداشتند. در انتهای دوره حاکمیت انگلیس در منطقه، گروه‌های راست افراطی از آن جمله ایرگون و گروه ستاره، تصمیمات انگلیس در جهت منافع صهیونیستها را بقدر کافی سریع نمیدانستند. در نتیجه بمب گذاریهای بی در پی و کشتار از سوی گروه‌های افراطی پیامد آن بود.

توصیه‌هایی که سازمان ملل در سال ۱۹۴۷ مطرح میکرد، پیشنهادی بود مربوط به طرح جداسازی که براساس این طرح، ۵۶ درصد از زمینهای فلسطینیان به صهیونیستها واگذار گردد. این برای صهیونیستها خیلی کم بود. بنابر این سازمانهای تروریستی صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ کشتارهای دسته جمعی را سازمان دادند تا بدینوسیله فلسطینی‌ها را مجبور کنند که سرزمینشان را ترک کنند. دیراسین، جایی که ۲۵۲ فلسطینی کشته شدند، تنها نمونه‌ای از بسیاری از این اعمال صهیونیستها میباشد. این حمله توسط گروه ایرگون به رهبری مناخیم بگین و گروه ستاره به رهبری شامیر با تصویب و نظارت هاگانا به رهبری بن گوریون انجام گرفت. این سه نفر بعدا به مقام نخست وزیری اسرائیل ارتقاء یافتند.

مناخیم بگین که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۳ نخست وزیر اسرائیل بود در یک امریه نظامی به تروریستهای ایرگون چنین مینویسد: "تا پیروزی همچنان ادامه دهید. آنطور که در دیراسین. با این روش ما همه جا به دشمن حمله خواهیم کرد و شکستشان خواهیم داد. خدا، خدا شما را برای پیروزی ما برگزیده است." (۲)

ماشینهای تبلیغاتی مجهز به بلندگو به مناطق عرب نشین اورشلیم فرستاده شدند و فلسطینی‌ها را مورد خطاب قرار داده و به آنها میگفتند اگر سرنوشتی مانند سرنوشت هم وطنانشان در دیراسین را نمیخواهند تجربه کنند، خانه و کاشانه خود را ترک کنند و بروند. چه از آنزمان و چه بعد از بیانیه استقلال در ماه مه، آنچه که از نظرات قدرتمندان اسرائیلی درباره "مرزهای امن" فهمیده شده، تجاوز و تخطی از مرزهای تعیین شده از سوی سازمان ملل میباشد.

ارتش فلسطینیان چه از نظر تعداد سربازان و چه از نظر اسلحه، قابل برابری با ارتش صهیونیستها نبود. دولت اسرائیل خود را در جایی تثبیت کرد که منجر به آواره شدن ۷۵۰ هزار فلسطینی شده است. هرکسی، از هر ملیت و سابقه‌ای که معتقد به اعتقادات یهودی باشد میتواند شهروند اسرائیل گردد. فلسطینی‌ها نمیتوانند به سرزمینشان که از آن رانده شده اند برگردند. و آنهایی هم که در آنجا زندگی میکنند شهروند درجه ۲ محسوب میشوند.

پاورقی‌ها:

۱. "Hondered jaar Kolonisatie in Palestina" نوشته L.Catherine, EPO ۱۹۷۸

۲. T. Herzl, 'Diaries'

۳. همانجا

۴. 'The Deir Yassin Files' نوشته Yisrael Segal ۱۹۸۳

وخت اوضاع اقتصادی ژاپن، دومین غول اقتصادی دنیا

به گزارش سازمان برنامه ریزی اقتصادی ژاپن، تولید ناخالص ملی در سه ماهه اول سال جاری با کاهشی معادل ۵/۴ درصد روبرو شده و به این ترتیب اقتصاد ژاپن با یک دوره رکود مواجه شده است. بنا به همین گزارشات این نخستین بار پس از سال مالی ۷۵-۱۹۷۴ است که اقتصاد ژاپن وارد رکود شده است و به همین دلیل دولت سریعاً یک کمک ۱۱۰ میلیارد دلاری را برای به جریان انداختن مجدد اقتصاد تصویب کرده است. ژاپن پس از آمریکا به لحاظ حجم اقتصادی دومین غول اقتصادی دنیاست. کارشناسان پیش بینی میکنند که سقوط اقتصادی ژاپن، اقتصاد سایر کشورهای جهان را نیز در معرض تاثیرات خود قرار خواهد داد.

دارایی‌های دیکتاتور اندونزی

با برکناری سوهارتو در اندونزی اعلام شد که دارایی‌های خانواده او به ۱۴ میلیارد دلار بالغ میشود. این در حالیست که میلیونها تن از مردم اندونزی در شرایط فقر و حشتاک زندگی میکنند.

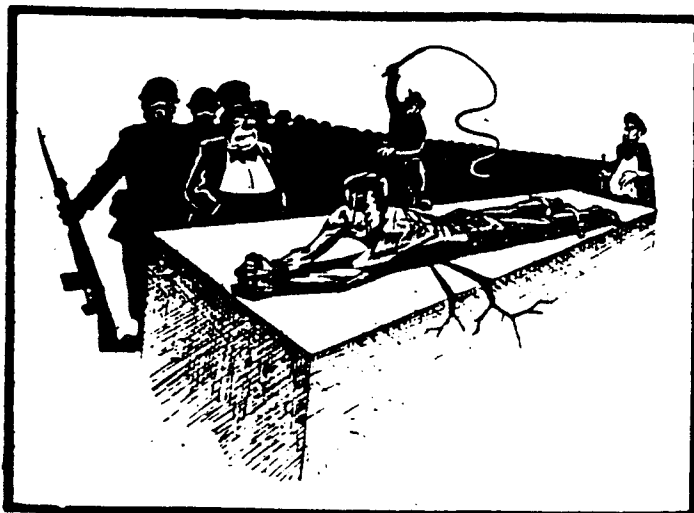
*

انحصارگران و حقوق بشر

که برای شل کار میکرد به اتهام دزدیدن و فروش اطلاعات محرمانه دولتی دستگیر شد. سرو صدا درباره نقض حقوق بشر سخت بالا گرفت. بعد از گذشت بیش از یکسال او به همراه یکی از اعضای کارگزینی شرکت نفتی چینی CNOOC، شریک شل در پروژه نانهای، آزاد شدند.

"بعد از مداخله سران شل این دو تن سال گذشته بدون اینکه حتی یک مرحله قانونی در موردشان به اجراء گذاشته شود، آزاد شدند. این امر زمانی اتفاق می افتد که رهبری جامعه متحد اروپا به عهده هلندیها بود. در آن هنگام وزیر امور خارجه فان مرلو بیهوده تلاش میکرد تا کشورهای عضو را برای محکومیت چین در مورد نقض حقوق بشر متحد گرداند. در واکنش به این عمل، دولت چین سفر هیات تجاری هلند تحت رهبری وزیر وایرس را رد نمود" (۱۹۹۸-۱-۱۶، NRC). برای منافع شل، دیگر شرکتها میبایست منتظر می ماندند. مرد قدیم اتحادیه یعنی نخست وزیر کوک، شخصا نیرویش را برای منافع شل که در هلند مجبور شد پرسنلش را شدیداً کاهش دهد، بکار می اندازد. "همچنین تبادلات نامه بین نخست وزیر کوک و رهبر کابینه چین، لی پنگ در ماه جولای، پایه ای شد برای نزدیکی دو دولت". (۱۹۹۸-۹-۲۵، NRC). ماموریت وایرس، که نمایندگان تقریباً ۶۰ کمپانی نیز در آن شرکت داشته اند، در برگرفته پروژه هایی است که دولت چین در آن نقش بزرگی ایفا میکند. این که این نقش تا چه اندازه مهم و اساسی است از "جزئیات" پروژه "نانهای" میتوان بدان پی برد: "ما حتی یک سنت هم سوسپیدی نمیگیریم"، بنابه اظهارات یان فان دایک. "اما با مقررات مالیاتی ای مواجه میشویم که برای همه آنهاست که سرمایه گذاری کرده اند بطور یکسان صدق میکند، و آن یعنی که شما درباره مقدار زیادی پول صحبت میکنید. در مورد همه کالاهای وارداتی، از قبیل مواد کشاورزی و لوازمی از قبیل بشکه و کمپرسور، قانونی برای مالیات واردات و یا بدهی مالیاتی وجود ندارد. مالیات بر روی اجناس مصرفی در چین ۱۷ درصد میباشد. معاف شدن از جمع مالیات واردات و مالیات بر روی اجناس مصرفی چیزی در حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد از کل هزینه ها را دربر میگیرد. و در پی آن مالیات بر سودی که به سرمایه گذاران تعلق میگیرد بدینصورت میباشد که بطور متوسط ۱۵ درصد مالیات بر سود به جای ۳۰ درصد. سرمایه گذاران در اولین سالها از پرداخت این مالیات معاف میباشند، بعد از آن تا چند سالی فقط ۵ درصد پرداخت میشود، متعاقباً ۷/۵ درصد و نهایتاً ۱۵ درصد (۱۹۹۷-۲-۱۷، NRC).

در دیدار با لی پنگ درباره حقوق هزاران کشاورزی که زمینهایشان را باید به خاطر پروژه شل ترک کنند چیزی گفته نشده است. حتی سوالی هم درباره اش نمیشد مطرح کرد. مصاحبه مطبوعاتی خبرنگاران با کوک و لی پنگ، همانطور که از قبل طراحی شده بود، ۲۰ دقیقه در نظر گرفته بودند. نخست وزیران مجموعاً ۱۸ دقیقه سخنرانی کردند، بعد از سخنرانی این دو، یکی از خبرنگاران چینی از سرویس خبری دولتی سوالی مطرح کرد. یک دقیقه باقیمانده برای سوالهای انتقادی. نخست وزیران دو کشور در امر حقوق بشر در جهت منافع شل ثابت قدم اند.



در اواسط ماه فوریه سال جاری، لی پنگ نخست وزیر چین برای عقد قراردادی درباره پروژه شل (Shell)، به میزان ۹ میلیارد گیلدن (واحد پول هلند) که بعداً تا ۱۲ میلیارد نیز افزایش می یابد، دیداری از هلند داشته است. این بزرگترین سرمایه گذاری خارجی تاریخ چین میباشد.

مذاکرات درباره یکسری طرحهای پتروشیمی در "نانهای" واقع در ساحل جنوبی چین از سال ۱۹۸۸ آغاز شده بود. در سال ۱۹۸۹ تحت رهبری لی پنگ، مقاومت علیه اختناق و فساد بصورتی خونین سرکوب گشت. در این باره شل سکوت کامل اختیار کرد. در سال ۱۹۹۵ شل برای طرح مزبور کارخانه های زیادی احداث نموده و تنها برای بخش تحقیقات و تولید بیش از ۵۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری کرد.

وزرای زیادی از جمله آندریس وزیر امور اقتصادی کشور هلند در سال ۱۹۹۲ به چین مسافرت کرده اند. در سال ۱۹۹۵، نخست وزیر هلند کوک به همراه وزیر امور خارجه فان میرلو، برای انجام ماموریت اقتصادی بزرگی به چین میروند. بعد از آن وزرای از جمله پورتیسماس، فان آرتشن، دیور، مل کرت و اخیراً وایرس نیز به چین مسافرت کرده اند. در همین راستا مدیران شرکتها، کارخانه ها و بانکهای بزرگی از قبیل Shell, Unilever, Philips, Akzo-Nobd, DSM, SHV(Makro), Heineken, Gist Brokades, ABN-AMRO و ING به همراه دهها شرکت کوچک و بزرگ دیگر با همکاران چینی خود مذاکراتی انجام داده اند.

آزادی برای استثمار

هنگامی که انحصارگران به اندازه کافی برای سرمایه گذاری آزادی به کف نیاروند، آنگاه با درج مقالاتی در روزنامه ها درباره نقض یا فقدان حقوق بشر سرو صدا راه می اندازند. در آغاز سال ۱۹۹۶، یک زن چینی

پائین آمدن ارزش رویه و سقوط بورس در بازار بورس جاکارتا بودیم.

وضعیت تغذیه در اندونزی بدتر از کشورهای نامبرده بوده و خشکی از یکطرف و آتش سوزی جنگلها که عامل اصلی آن سرمایه داران بوده اند از طرف دیگر، میلیونها نفر را طی ماههای مدید به ستوه آورده بود.

طبق آمار رسمی اعلام شده از طرف دولت، بحران اقتصادی تعداد بیکاران را از مرز ۲/۵ میلیون به ۱۳/۵ میلیون نفر تا پایان ماه آوریل افزایش داد. رقم واقعی بیکاران تا ۴۰ میلیون نفر از ۸۰ میلیون نفر واجدین شرایط کار، تخمین زده میشود! از حقوق بیکاری هم خبری نیست. شاغلین همزمان با اوضاع بحرانی اقتصاد با کاهش دستمزد روبرو شدند و این درحالی است که قیمتها صد درصد افزایش یافتند. خصوصا قیمت مواد اولیه غذایی از قبیل برنج، روغن مصرفی و شیر افزایش هرچه بیشتری یافته اند. مردم نمیتوانند و نمیخواهند بدین نحو به زندگی ادامه دهند و این امر آنها را با جنبش انقلابی همصدا گردانید.

حیبی همان کاری را انجام میدهد که IMF (صندوق بین المللی پول) میخواهد. قیامی که سوهارتو را مجبور ساخت تا با قدرت وداع کند از آنجایی شروع شد که وی درخواستهای IMF را به مرحله عمل در آورد: لغو سوبسید بر روی مواد سوختی که خود موجب رشد سریع و افزایش قیمتها گشت، این گرانی حتی قیمت نفت چراغی را که اغلب مردم غذایی خود را بدان وسیله آماده میکنند نیز بی نصیب نگذارد.

وزیر امور اقتصادی جدید اعلام داشت که وی قراردایی که با IMF گذاشته شده است را عملی خواهد ساخت. علاوه بر این، گرفتن "کمک" ۴۳ میلیارد دلاری یکی از شرایطش همین به اجرا گذاردن درخواستهای IMF میباشد. در حقیقت این "کمک" با این حجم قابل ملاحظه، کمک به بانکهای غربی است. شرکتهای بزرگی که در اندونزی با خطر ورشکستگی روبرو هستند، باید بتوانند بدهی های خود را به بانکهای غربی بپردازند. دولت اندونزی این وام را از IMF برای این شرکتها "میگیرد" بطوریکه آنها بتوانند بدهی خود را به بانکهای غربی بپردازند. مردم اندونزی تا جان در بدن دارند با ید کار کنند تا بهره و اصل وام را بپردازند. در واقع دولت به نفع IMF بر گرده مردم فشار می آورد. IMF نیز برای پرداخت این وام و باز پس گرفتن اش شرایطی مانند لغو سوبسیدها را دارد. حیبی و کابینه اش شرایط IMF را پذیرفته اند.

دولتهای غربی بی نهایت راضی به نظر میرسند. تنها نگرانی یا ترسشان این است که شرایط سختی که IMF به نمایندگی آنها مطرح کرده است، مبادا مبارزه خلق را دامن زده و شدیدتر کند.

پرونک وزیر کمک به کشورهای در حال رشد، در یک مصاحبه تلویزیونی در ۲۳ ماه گذشته با ادا و اصول چنین گفت: "روش بانکهای غربی به نحو بارزی تغییر یافته و در رابطه با قوانین مالی بین المللی انعطاف پذیرتر شده اند. و احتمالا خط مشی ای که با شرایط اندونزی تطبیق پذیر باشد، لازم است که تدریجا و با آهنگی آرامتر توسط IMF اجرا گردد."

امپریالیسم هلند

قیام در حال توسعه خلق که سوهارتو را جاروب میکند نه تنها بر روی تجارت چینی ها تاثیر منفی گذارد بلکه بر روی شرکتهای خارجی و سرمایه داران بزرگ اندونزی مانند سلیم که بانکهایش با تمام شعبات کوچک و بزرگش در همه جای اندونزی مستقرند نیز تاثیر سوء گذارده است.

خیلی از تاسیسات انحصارگران هلندی از قبیل Ahold, Heineken, Unilever با غارت و ویرانی روبرو شدند. در سال گذشته KPN (مخابرات و پست و تلگراف کشور پادشاهی هلند) طی گزارشی خبر از ۱۸۵ میلیون گیلدن ضرر بر اثر سرمایه گذاری روی تلفنهای جدید موبایل در اندونزی میدهد. خیلی از شرکتهای بزرگ هلندی دیگر از قبیل ABN-AMRO, Shell, Philips, Stork منافع عظیمی در اندونزی دارند. صندوق بین المللی پول IMF، بدون اینکه لازم باشد میلیونها دلار بعنوان رشوه بپردازد، برای این انحصارگران بین المللی درخواست آزادی برای سرمایه گذاری میکند.

در نقطه مقابل IMF، خلق خواهان اصلاحات اساسی است تا بتواند زندگی بهتری بنا کند. IMF خواهان اصلاحاتی است که برای تحصیل سود بیشتر از خلق اندونزی آنها را هرچه بیشتر تحت فشار بگذارد. این دو منافع مستقما در مقابل یکدیگر قرار دارند. این تضاد هنگامی حل خواهد شد که مبارزه برای اصلاحات اجتماعی و سیاسی تبدیل به مبارزه برای رهایی جامعه علیه امپریالیسم گردد. عامل تعیین کننده پیروزی قطعی در جنبش خلق، مبارزه کارگران خواهد بود. آنها در مرکز ثقل قیام قرار داشته و سازمان آنها و عزم راسخشان باید نقطه اتکایی گردد برای اپوزیسیون جدید.

اندونزی:

تضاد منافع خلق با امپریالیسم

در ۲۱ مه سال ۱۹۹۸، سوهارتو رئیس جمهوری اندونزی - برای جلوگیری از رشد قیام خلق - مقام ریاست جمهوری را طی مراسمی به معاون خود، حیبی واگذار کرد. روز قبل از این مراسم، روز جشن ملی بود: سالروز آغاز مبارزه خلق اندونزی علیه استعمار.

امین رایس، یکی از رهبران اپوزیسیون طی فراخوانی خواستار تظاهرات عظیمی علیه رژیم شده ولی ارتش اندونزی تهدید به سرکوب تظاهرات کرد. روز ۱۲ مه ارتش تظاهرات دانشجویان را به خون کشانده و حاصل آن ۶ کشته و تعداد بسیاری زخمی بود. امین رایس توصیه نمود که از تظاهرات صرفنظر گردد. با این وجود ۲۰۰ هزار نفر به خیابانها آمده و بطرف ساختمان مجلس در جاکارتا که به تصرف دانشجویان درآمده بود به راه افتادند. در شهرهای دیگر، که دور ازدید دوربین های خبرنگاران خارجی بود، تظاهرات برپا گشت: تنها در شهر یوگ کارتا جمعیتی بین نیم تا یک میلیون نفر به تظاهرات پرداختند.

مقاومت گسترده

اینکه دانشجویان در یکی از کشورهای دیکتاتوری عنان گسیخته و خونین جهان، جرات میکنند جلوی دوربین فریاد سر دهند "سوهارتو به دار آویخته باید گردد" و روز بعد "حیبی هم در کنارش!" نتیجه جنبش رشد یابنده در بین همه خلق میباشد. در دهه ۹۰ و مخصوصا از سال ۱۹۹۴، کارگران کارخانه های بزرگ برای افزایش دستمزد دست به اعتصاب زده و با وجود حضور نظامیان به تظاهرات میرداختند. اعتصابات غالبا خود انگیخته بوده، ولی با این وجود درخواستهایی مانند آزادی برای اتحادیه و یا آزادیهای دیگر مطرح میگردد. حجم وسیع و فعالیتهای گسترده کارگران مخصوصا در شهر صنعتی سورابابا، به همه مردم جرات بخشید تا بر علیه رژیم وارد مبارزه شوند.

ماه جولای ۱۹۹۷، همزمان با سقوط بورس و سکه در تایلند، کره جنوبی، مالزی و سنگاپور، شاهد

قطع انگشتان دست

روزنامه کیهان مورخ ۷ تیر خیر داد که انگشتان دست یک سارق در نماز جمعه نجف آباد اصفهان قطع شد. قربانی که محمد رضا قهرمانی نام داشت به جرم سرقت دستگیر شد و چون که مزدوران رژیم پس از پایان نماز جمعه به گونه ای وحشیانه انگشتان یک دست او را در نماز عمام قطع کردند. این عمل وحشیانه و نامناسب آن در اکران عمومی نمونه ای از تازه ترین جنایات رژیم در دوران زمامداری خاتمی و دارو دسته باصطلاح اصلاح طلب و دمکرات او میباشد که خشم مردم زحمتکش اصفهان را برانگیخته است.

شدت گیری فقر در چین

دولت چین برای مقابله با فقر روزافزون میلیونها تن از مردم چین در سال جاری ۲/۲ میلیارد دلار هزینه خواهد کرد. همزمان با انتشار این خبر اعلام شد که هم اکنون بین ۶۵ تا ۲۰۰ میلیون نفر از مردم چین در فقر بسر برده و تحت نظام حاکم حتی نمیتوانند مساله خوراک و پوشاک خود را حل کنند.

اعتصابات کارگری در امریکا

در اواخر خردادماه اعتصاب کارگران بزرگترین کارخانه خودروسازی در امریکا گسترش یافت و ۶۰۰۰ کارگر یکی از کارخانجات جنرال موتورز در شهر دیترویت امریکا نیز به کارگران اعتصابی پیوستند. کارخانه جنرال موتورز هم اکنون ۷ واحد از کارخانه های خود را تعطیل و ۱۸۶۰۰ کارگر خویش را از کار بیکار ساخته است.

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.
آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

پست الکترونیک E-mail

ipfg@hotmail.com

آبونمان پیام فدایی

برای آبوننه شدن نشریه، لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

Branch Sort Code: 60-24-23

Account Name: M.B

Account No: 98985434

آدرس پست:

National Westminster Bank
PO Box 8082
14 The Broadway
Wood Green
London N22 6BZ
England

شماره فکس و تلفن برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران:

۰۰۴۴ - ۱۸۱ - ۸۰۰ ۹۴۱۳

Payame Fedae
No: 19 August 98
Publication of the Iranian
People's Fedae Guerrillas

برای تماس با چریکهای فدایی
خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه
کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

جاودان باد خاطره

فردریک انگلس،

اندیشمند کبیر طبقه کارگر



Friedrich Engels

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!